گزارش کویر

سفرنامه صفاءِ السلطنه نائینی

(تحفة الفقراء)

از راه رُباطات: مشهد، تُربت حیدریه، طبس، یزد، نائین

اَردستان، کاشان، قُم، تهران

نوشته

میرزا علی خان نائینی صفاءالسلطنه



به اهتمام مُحمّد گلبُن

قیمت ۷۰۰ ریال



انتشارات اطلاعات

گزارش کویر

سفرنامهٔ صفاءالسلطنهٔ نائینی

(تحفة الفقراء)

نوشتهٔ

میرزا علی خان نائینی (صفاءالسلطنه)

به اهتمام محمد گلبن



انتشارات اطلاعات

تهران، ۱۳۶۶



نائینی (صفاءالسلطنه)، میرزاعلی خان
گزارش کویر
به اهتمام محمد گلبن
چاپ اول: **۱۳۶۶**
تیراژ: **۲۱۵۰ نسخه**
حروفچینی و چاپ: **مؤسسه اطلاعات**

فهرست مطالب

سالشمار زندگانی میرزا علی خان صفاءالسلطنه نائینی

۱۲۴۶ هـ.ق در شهرستان نائین تولد یافت.

۱۲۶۴ هـ.ق به عزم دیدار دائی خود میرزا محمد تقی، وزیر دارالسلطنهٔ اصفهان عازم اصفهان شد.

۱۲۶۴ـ۶ هـ.ق در اصفهان در محضر آخوند ملاحسن نائینی که در مدرسهٔ نیماورد اصفهان به تدریس اشتغال داشت به تحصیل و تکمیل دانش خود پرداخت.

۱۲۶۶ هـ.ق به اتفاق میرزا عبدالحسین خان، یکی از دائی‌های خود از اصفهان عازم دارالخلافهٔ تهران شد.

۱۲۶۶ هـ.ق به همراه میرزا عبدالحسین خان دائی خود که وزارت گیلان را داشت عازم گیلان شد.

۱۲۶۸ هـ.ق از گیلان به تهران آمد.

۱۲۶۸ هـ.ق به مصاحبت حاجی میرزا علی‌نقی مشیرلشگر دائی دیگر خود که به منصب وزارت دارالسلطنه قزوین منصوب بود عازم قزوین شد.

۱۲۶۸ هـ.ق به سمت منشی حکومت و نیابت وزارت خسروخان گرجی، والی قزوین، منصوب شد.

۱۲۶۸ هـ.ق در قزوین به محضر حاجی سید تقی قزوینی یکی از فحول علماء راه یافت و کتاب «*کنزالمعجزات ناصری*» خود را بنا به اشارهٔ همین عالم به نظم درآورد.

۱۲۶۹ هـ.ق از قزوین به دارالخلافهٔ تهران مراجعت کرد و درمصاحبت دائی خود میرزا اسداللهٔ نائینی که یکی از اساتید خط نستعلیق بود و سمت منشی‌گری وزارت رسائل خاصهٔ دولتی را داشت، به تحصیل و تکمیل فنون خط،

کتابت،.و چاپ اشتغال ورزید.

۱۲۶۹ هـ.ق همکاری خود را با ادارهٔ انتشارات وزارت انطباعات آغاز کرد. و از این تاریخ به بعد قریب بیست سال با روزنامه‌هایی مانند: روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران، روزنامهٔ ملتی، روزنامهٔ ایران، روزنامهٔ اطلاع، روزنامهٔ علمی، و روزنامهٔ مرآة‌السفر، از نظر تحریر، تدوین، و انتشار همکاری داشت. درهمین اوان به نیابت وزارت انطباعات منصوب شد.

۱۲۸۳ هـ.ق همکاری خود را با انتشار «روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران» آغاز کرد.

۱۲۸۳ هـ.ق همکاری با روزنامهٔ علمی را در زمان محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه آغاز کرد.

۱۲۸۵ هـ.ق برای تحصیل و تکمیل فنون خط و کتابت در خدمت میرزا عبدالجواد اصفهانی متخلص به «عنقا» به تحصیل پرداخت.

۱۲۸۸ هـ.ق همکاری با روزنامهٔ «مرآة‌السفر» را شروع کرد این روزنامه در مجموع ۱۳ شماره انتشار یافت و ظاهراً به خط اوست.

۱۲۸۹ هـ.ق از نیابت وزارت انطباعات استعفاء داد.

۱۲۸۹ هـ.ق هنگامی که قوام‌الدوله (میرزا عباس‌خان معاون‌الملك) عهده‌دار مقام وزارت امور خارجه بود، جزو منشیان «دیوان رسائل خاصهٔ دولتی» به‌شمار آمد.

۱۲۹۵ هـ.ق هنگامی که عباس میرزا ملك‌آرا، عهده‌دار حکومت خمسه بود، به‌سمت منشی‌گری ایشان منصوب شد.

۱۲۹۵ هـ.ق به همراه عباس میرزا ملك‌آرا به خمسه رفت. قریب دو سال دراین مقام بود.

۱۲۹۶ هـ.ق کارهای دیوانی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله قزوینی سپهسالار اعظم بدیشان سپرده شد.

۱۲۹۷ هـ.ق هنگامی که میرزا حسین‌خان مشیرالدوله قزوینی (سپهسالار اعظم) درمقام فرمانفرمانی خراسان انجام وظیفه می‌کرد صفاء‌السلطنه به‌همراه خالوی=دائی خود حاجی میرزا علی‌نقی مشیرلشگر، وزیر خراسان حسب‌الحکم عازم خراسان شد. و به سمت منشی‌گری حکومت و معاونت وزارت خراسان منصوب شد.

۱۲۹۸ هـ.ق پس از فوت نابهنگام میرزا حسین‌خان مشیرالدولهٔ قزوینی سپهسالار اعظم، مدتی را برای تحویل و تحول کارهای وزارت درمشهد ماند؛ و چون قصد داشت که عازم تهران شود، پدرش حاجی میرزا محمد مجتهد نائینی از او خواست عازم نائین شود و پس از دیدار با پدر عازم دارالخلافهٔ تهران شود.

۱۲۹۹ـ۳۰۰ هـ.ق از مشهد از راه رباطات یعنی از راه کویر از طریق: تربت حیدریه، طبس و یزد پس از چهل سال به‌زادگاه خود نائین وارد شد.

۱۲۹۹ـ۳۰۰ هـ.ق این سفرنامه را که شامل اطلاعات بسیاری دربارهٔ تاریخ و جغرافیای عرض راه او می‌باشد به‌رشتهٔ تحریر درآورد و پس از اتمام به «*تحفة الفقرا*» موسوم گردانید.

۱۳۰۱ هـ.ق حسب‌الحکم مدتی به تحریر «*مجلس تظلمات عامه*» مشغول شد.

۱۳۰۳ هـ.ق هنگامی که قوام‌الدوله عهده‌دار وزارت داخله شد به تحریرات آن وزارتخانه مشغول شد.

۱۳۰۵ هـ.ق هنگامی که قوام‌الدوله از طرف ناصرالدین‌شاه عهده‌دار مقام وزارت‌خارجه شد، ایشان وارد خدمت دراین وزاتخانه شد.

۱۳۰۹ هـ.ق جلد اول کتاب «*کنزالمعجزات ناصری*» را به نظم درآورد.

۱۳۱۴ هـ.ق درآغاز سلطنت مظفرالدین شاه جلد اول کتاب «*کنزالمعجزات*» خود را به چاپ رسانید.[۱]

۱۳۱۴ هـ.ق بنا به‌فرمان مظفرالدین شاه به صفاءالسلطنه ملقب گردید.

۱۳۱۴ هـ.ق هنگامی که میرزا محسن خان مشیرالدوله برادر سپهسالار اعظم عهده‌دار مقام وزارت خارجه بود بنا به فرمان مظفرالدین شاه به نیابت وزارت خارجه منصوب شد.

۱۳۱۷ هـ.ق پس از درگذشت شیخ محسن خان مشیرالدوله، وزیر امور خارجه، میرزا نصراله‌خان نائینی که به‌مشیرالملك ملقب بود، لقب مشیرالدولگی یافت و عهده‌دار مقام وزارت‌خارجه شد. دراین هنگام که صفاءالسلطنه مقام معاونت وزارت‌خارجه را داشت کارپردازی ایران در کربلا به او محول شد.

۱۳۱۸ هـ.ق در پنجم ماه رجب به عنوان کارپرداز با احکام لازم عازم کربلا شد.

۱۳۱۸ هـ.ق در غرهٔ ماه مبارك رمضان به همراه فرزند بزرگش میرزا عباس‌خان مشتاقی که او نیز یکی ازمنشیان بنام دورهٔ مظفری است وارد کربلا گردید، صفاءالسلطنه فرزند خود را به عنوان منشی و معاون همراه برده بود.

۱۳۱۸ هـ.ق در ۲۳ ذی‌قعده در کربلای معلا بدرود حیات گفت و بنا بر وصیتش جنازهٔ او را در ایوان حضرت ابوالفضل‌العباس (ع) به خاك سپردند.[۲]

۱ـ ج اول نسخهٔ اصل کنزالمعجزات به‌خط مؤلف آن در کتابخانهٔ آستانه حضرت رضا (ع) در مشهد موجود است. نگاه کنید به فهرست کتب خطی کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی ج ۹ ص ۲۲۱ـ۲۲۲ و جلد دوم آن طی شمارهٔ ۵۲۹۴ در کتابخانهٔ ملك تهران موجود است. نگاه کنید به فهرست نسخه‌های خطی فارسی. منزوی ج ۴ ص ۳۰۶۳.

۲ـ **میرزا عباس‌خان مشتاقی** (صفاءالسلطنهٔ ثانی) در دیباچهٔ دیوان اشعار صفاءالسلطنه نوشته است: مصراع

برخی از آثار قلمی، چاپی و خطی میرزا علی‌خان صفاءالسلطنه نائینی

۱ـ *دیوان اشعار صفاءالسلطنه* (مشتاقی) به اهتمام میرزا عباس‌خان مشتاقی (صفاءالسلطنه ثانی) فرزند ارشد او درسال ۱۳۲۲ هـ.ق قریب ۵ سال پس از درگذشت او دریکصد صفحه درتهران به چاپ رسیده است.

۲ـ «*کنزالمعجزات ناصری*» دو جلد، جلد اول[۳] منظوم، درسال ۱۳۱۴ هـ.ق در آغاز سلطنت مظفرالدین‌شاه قاجار در تهران به‌چاپ رسیده، و میرزا عباس‌خان مشتاقی در حاشیهٔ جلد اول نوشته «جلد دوم هنوز به چاپ نرسیده است».

۳ـ روزنامه‌هایی که صفاءالسلطنه هنگام همکاری با وزارت انطباعات با آنها همکاری داشته عبارتند از:

الف= *ایران قدیم*

ب = *روزنامهٔ علمی*

پ = *روزنامهٔ ملتی*

ت = *روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران*

ث = *مرآة‌السفر* (نقل شده از دیباچهٔ دیوان اشعار صفاءالسلطنه)

ج = *روزنامهٔ اطلاع*

۴ـ *دیوان ناصرخسرو علوی قبادیانی مروزی*

۵ـ دو جلد *انشاء*

۶ـ دیباچهٔ کتاب *یوسف و ذلیخای* منسوب به فردوسی

۷ـ انشاء و تحریر *تاریخ طبرستان* به‌دستور ناصرالدین‌شاه قاجار

۸ـ انشاء و تحریر دو جلد کتاب *تاریخ قیاصره و رومیة‌الکبری*[۴] به‌دستور ناصرالدین‌شاه قاجار

(طوبی و تبارك لك فی جنته مأواك) برابر است با ۱۳۱۷ و چون عدد یك را به ۱۳۱۷ اضافه کنیم می‌شود ۱۳۱۸ که برابر با تاریخ وفات **صفاءالسلطنه** درسال ۱۳۱۸ هـ.ق است.

۳ـ در مورد چاپ اول این کتاب در روزنامهٔ ایران شمارهٔ ۸۹۵ ص ۴ آگهی زیر چنین آمده است: «جلد اول کتاب مستطاب کنزالمعجزات ناصری از منظومات **میرزا علی‌خان نائینی** منشی و نائب وزارت امورخارجه با کمال فصاحت و بلاغت از روی احادیث معتبره و صحیحیه به‌طبع رسیده، در حجرهٔ **حاجی ملاعلی اکبر** تاجر کتابفروش به فروش می‌رسد». این کتاب را اعتمادالسلطنه به نظر ناصرالدین‌شاه رسانیده زیرا در این مورد در خاطرات خود ص ۱۰۹۸ نوشته است «چند روز است که دارالترجمه نمی‌روم. چند چیز مانع است. یکی پیله و اصرار میرزاعلی‌خان نائینی یك وقتی با من بود و حالا کتابی منظوم در تفصیل... نوشته و چنین تصور می‌کند که باید دنیا و آخرت به او سجده کند و کتابش را به‌من داده بود به نظر شاه برسانم...»

۹ـ *رسالهٔ فیضیه* تألیف استاد غلامرضا مشتاقعلی (غلامرضای شیشه‌گر اصفهانی) را با مرکب نوشته که به‌چاپ رسیده است.
۱۰ـ نظم داستان «*فرخ و گلرخ رومی*» که به‌خط ایشان منتشر شده است.
۱۱ـ تحفة‌الزائرین برکاغذ ترمه اهدایی به ناصرالدین‌شاه قاجار.
۱۲ـ شرح *دعای صباح*.
۱۳ـ نگارش کتاب *زیارت* و دعوات حضرت *ثامن‌الائمه* موسوم به *تحفة‌الزائرین* تقدیم به‌کتابخانهٔ مبارك آن حضرت[۵].
۱۴ـ گلشن راز
۱۵ـ چندین لوحهٔ زیارت حضرت عبدالعظیم (ع)
۱۶ـ نگارش کتاب *ترجمان‌الحق* تألیف حاجی میرزا محمّد مجتهد (پدرش) قریب پنجاه هزار بیت.
۱۷ـ دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ تقدیمی به‌صدراعظم.
۱۸ـ کلیات شیخ اجل سعدی با قلم جلی و با قلم مشق
۱۹ـ *مقامات حمیدی و مقامات حریری*
۲۰ـ *نصایح‌الملوك* چندین نسخه.
۲۱ـ همین سفرنامه (چند نسخهٔ خطی)
۲۲ـ *دعای صباح* اهدایی به مظفرالدین‌شاه قاجار.
۲۳ـ اصلاح نواقص و نگارش اوراق بسیاری از شیخ محسن‌خان مشیرالدوله و ناصرالدین‌شاه.
۲۴ـ تدوین برخی اوراق مصور، کارچین، برای شیخ محسن‌خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه.

این بود فهرست برخی از آثار میرزا علی‌خان صفاءالسلطنه. امید است ـ در صورت دسترسی به‌آثار دیگر او ـ مشخصات آنها را در چاپهای بعدی به‌این فهرست بیفزاییم.

اشاره‌ای مختصر:

ضرورت نشر این کتاب بیشتر از نظر اطلاعات سودمندی است که صفاء السلطنه بطورکلی از راه و رباط در این کتاب یاد کرده است. چون روشن است، به جرئت میتوان گفت: در کمتر کتابی با این حجم کم میتوان مشخصات این همه بنا، رباط، حوض و آب انبار و اطلاعات تاریخی و جغرافیائی دیگر را در یکجا مشاهده کرد. گرچه امروز دیگر دور نیست که از بسیاری ازین اماکن اثری برجای نمانده باشد اما با نشر این کتاب میتوان باز نشانه‌های بسیاری از این همه اماکن یاد شده و نام بانیان خیر آنها را در اختیار داشت که این خود از نظر تاریخ راه و رباط در کشور ما بسیار سودمند است.

نکتهٔ دیگری که باید به آن اشاره کرد مؤلف اسامی بسیاری از رجال را در کتاب خود یاد کرده که به روشنی به معرفی آنان نپرداخته است. سعی شد در حد امکان در زمینهٔ شناخت رجال و برخی از نکات مبهم دیگر توضیحاتی داده شود تا باشد که از این راه هم نکات مبهم کتاب روشن شود و هم کمکی به خوانندگان شده باشد.

نکتهٔ دیگر اینکه متن اصلی کتاب بدون تصویر است. سعی شده از رجال، اماکن و شهرهای مسیر راه نویسنده تصاویری بر کتاب منضم شود تا بهره‌یابی از کتاب بیشتر باشد.

محمد گلبن ۱۳۶۵ تهران

(پیشگفتار)

فواید سفرنامه نویسی

بخش مهمی از منابع تاریخ ایران را سیاحتنامه ها و سفرنامه ها به خود اختصاص می دهند، در واقع اگر قرار باشد اسناد بازماندهٔ هردوره ای را دسته بندی کنیم بی شك اگر سیاح هوشیاری در یك شرایط خاص از کشور ما دیدن کرده باشد ناچاریم که نخست به سراغ نوشته او برویم و به همین دلیل است که اینك نزدیك به یك هزار سال از تألیف *سفرنامه* ناصرخسرو می گذرد و هنوز بسیاری از مطالب آن ارزش واقعی خود را حفظ کرده است. اما بدون تردید اگر بخواهیم زمینه شناخت اجتماعی ایران را در ادوار مختلف بررسی کنیم، اگر هردوره دیگری را بتوانیم بدون مراجعه به سفرنامه ها و سیاحتنامه ها بشناسیم در دوران قاجاریان ناگزیریم که نخست بررسی خود را از سیاحتنامه ها و سفرنامه ها آغاز کنیم.

دوران قاجاریان یکی از دوران پرتلاطم تاریخ ایران است، و زمینه های تحقیقی دامنه داری دارد که تا دیر زمانی محققان بسیاری می توانند در رشته های گوناگون به خصوص در زمینه تاریخ به تحقیق و بررسی بپردازند. این نکته را نباید ازنظر دور داشت که برای شناخت بسیاری ازنکات دقیق و مهم تاریخی اقتصادی، اجتماعی و غیرهٔ آن دوره باید بطورکلی به بررسی مجموعه کامل سیاحتنامه ها، سفرنامه ها و گزارشهای رسمی و خصوصی آن عصر توجه داشت. چرا که بسیاری از سیاحان ایرانی و فرنگی بنا به ارتباطی که در سیر و سیاحت با مردم داشته اند به ثبت بسیاری ازوقایع دست زده اند که شاید در روزگار خود آنها مورد توجه چندانی نبوده است. اما با گذشت زمان امروز بررسی آن وقایع ما را از سرگذشت رنجبار مردم مرز و بوم کشورمان (در آن روزگار) بخوبی آگاه می کند. بدین جهت است که ما وظیفه داریم هر کجا اسنادی در زمینه مسائل گوناگون کشورمان پیدا می کنیم در صورت امکان دست به چاپ و نشر آنها بزنیم و چاپ و نشر این گونه آثار و اسناد را که به شناخت جامعه ما کمك می کند یکی از وظایف ملی خود به شمار آوریم.

این نکته روشن است که سیاحتنامه نویسی در ایران سرگذشتی دور و دراز دارد. نمونه اش

سیاحتنامه یا سفرنامه حکیم بلند همت ناصرخسرو قبادیانی پیشگام سیاحان و سیاحتنامه نویسان ایرانی است که اینك قریب به یکهزار سال از تاریخ تحریر آن می گذرد و بسیاری از سیاحان ایرانی خود را شاگرد او می‌دانند و نیستند. گرچه می توان پس از ناصرخسرو تا اواسط دوران قاجاریان نمونه هایی چند از آثار سیاحان دیگر را نیز به دست داد، به خصوص در دوره صفویه، اما بدون شك هیچ دورانی از دوران تاریخ ما، رواج سفرنامه نویسی دوران قاجاریان را نداشته است. چرا که در این ادوار است که پای اروپاییان به طور مستمر به کشور ما باز شده و ایرانیان نیز به منظور تحصیل و سیاحت و تجارت روانه کشورهای همجوار و اروپایی و حتی ینگی دنیا شده اند.

یادآوری این نکته از جهت تاریخ سیاحتنامه نویسی در ایران ضروری است که در عهد فتحعلی شاه قاجار که اولین گروه دانشجویان ایرانی بنا به دستور عباس میرزا نایب السلطنه به فرنگ رفتند، یکی از اعضای این گروه میرزا صالح شیرازی ـ که به قصد تحصیل علم چاپ به اروپا رفته بود ـ وقایع این سفر را به صورت روزانه یادداشت برداشت و ازاین گروه علاوه بر کارهایی که یاد گرفتند و هر کدام به فراخور حال خود آن کار را در کشور ما رواج دادند، سفرنامه ای دردست است که از نظر رواج سفرنامه نویسی در ایران حائز اهمیت و مورد توجه بسیاری است. میرزا صالح شیرازی و همشهری دیگرش میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی از اولین سیاحتنامه نویسان عهد قاجاریان اند از این دو تن، اولی شرح مسافرت خود را به انگلستان نوشت که به جهت کسب علم و فراگیری فنون چاپ رفته بود و دومی شرح مأموریت خود را ـ به نام *«حیرت نامه»* ـ به انگلستان و فرانسه نوشت و عجیب است که میان میرزا ابوالحسن خان و گروه دانشجویان ایرانی ملاقاتی نیز روی داده است. پس از این دو سفرنامه کم کم کار سیاحتنامه نویسی در ایران میان رجال مختلف، از گذشته رواج بیشتری پیدا کرد.[۱] و به‌دنبال دو اثر میرزاصالح شیرازی و میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی جریان سفر خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزا نایب السلطنه به پطرزبورگ پیش آمد که به جهت عذرخواهی از قتل گریبایدوف نمایندهٔ دولت روسیه عازم روسیه شدند. خسرو میرزا برای اینکه وقایع این سفر را که از نظر تاریخ ایران درخور توجه بسیار است به طور کامل ثبت و ضبط کند وقایع نگار مخصوصی را به همراه خود برد، یعنی میرزا مصطفی خان افشار (بهاء الملك) را که یکی از دبیران دستگاه پدرش بود با خود برد والحق که میرزا مصطفی خان افشار (بهاء الملك) در ثبت وقایع این سفر کوشش بسیار به خرج داده و کتابی ماندنی در زمینهٔ شناخت آن روزگار روسیه و ایران از خود به یادگار گذاشته است.[۲] از آن پس این شیوهٔ پسندیده را غالب رجال عصر ناصری و مظفری دنبال کردند و بسیاری از آنها که در ایران و فرنگ به سیاحتگری پرداختند از خود

۱ـ یادآور می شود که پیش از این دوسفرنامهٔ میرزا **ابوطالب اصفهانی** سفرنامهٔ خود، مسیر طالبی را به اروپا نوشت که توسط استاد بزرگوار آقای **حسین خدیوجم** با یادداشت کوتاهی از **ایرج افشار** درسال ۱۳۵۲ در تهران انتشار یافت؛ اما نویسندهٔ این کتاب ساکن ایران نبود و در هند می زیست.

۲ـ این کتاب به اهتمام نگارندهٔ این سطور به همراه زندگانی **عباس میرزا** نایب السلطنه درسال ۱۳۴۹ درتهران از طرف کتابخانهٔ مستوفی انتشار یافت.

سفرنامه‌های کوچك و بزرگی به یادگار گذاشته‌اند. از سیاحتنامه‌ها و سفرنامه‌های عهد قاجاریان برخی چنان معروف و مشهورند که هر اظهارنظری در مورد آنها چندان فایده‌ای ندارد. از جمله *سیاحتنامهٔ ابراهیم‌بیك* نوشته حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای تقی‌یف، *خاطرات حاجی‌سیاح‌محلاتی*، *سفرنامهٔ حاجی میرزاعلی‌خان‌امین‌الدوله*، *سفرنامهٔ حاجی پیرزادهٔ نائینی* و تعدادی دیگر. ناگفته نگذاریم که این سفرنامه‌ها و سیاحتنامه‌ها به علت مطالب و نکات خواندنی بسیار دربارهٔ ایران و برخی از کشورهای دیگر جهات ممتازی دارند و از منابع موثق اسناد تاریخ ایران دوره قاجاریان به شمار می‌آیند.

گرچه مطلب دربارهٔ سیاحتنامه‌ها و سفرنامه‌ها کمی طولانی شد، اما باز جا داردکه برخی از نکات دیگر را در این مورد یادآور شویم؛ و این نکته را نادیده نگیریم که غالب سیاحتنامه نویسان دوره قاجاریان برخلاف ناصرخسرو قبادیانی که بیشتر مطالب کتابِ خود را به شناخت بناها، راهها، نهرها، دیه‌ها، مردم و چگونگی زندگی و آداب و رسوم آنها و اصولاً کلیه مشاهدات خود اختصاص داده، بیشترین آنها کتابهای خود را به خودشان اختصاص داده‌اند. از این رو باید این سیاحتنامه نویسان را به دو دسته تقسیم کرد که حد همه آنها یکسان نیست.

اول، آنهایی که بیشتر مطالب کتاب را به خود اختصاص داده و نوشته‌اند، مثلاً صبح چه ساعت از خواب برخاسته‌اند، چه ساعتی صبحانه خورده‌اند، چه ساعتی به پارکها رفته‌اند و امثالهم.

دوم، سیاحتنامه‌نویسانی که علاوه بر گزارش شرح سفر خودشان، هر معایب و محاسن اجتماعی را دیده‌اند، خود را موظف به ثبت و ضبط آنها داشته‌اند، مانند: وامبری در *سیاحتنامه درویش دروغین*، حاجی سیاح محلاتی در خاطرات خود و مسیوموزر در کتاب بسیار ارزنده خود *گذری به آسیای مرکزی* (سفرنامه ایران و ترکستان)، *مخزن‌الوقایع* و از همه مهمتر *سیاحتنامه ابراهیم بیك* که از همه سفرنامه‌ها و سیاحتنامه‌های دیگر دوره قاجاریان ارزنده‌تر و درخور توجه بسیار است و جا دارد نگاه کوتاهی به کتاب ارزنده او بیندازیم.

حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای تقی یف با اینکه تاجر بود کتابش با بسیاری از سیاحتنامه‌های دیگر تفاوت کلی دارد. و این به آن دلیل است که زین‌العابدین مراغه‌ای ناشر افکار ایرانیان تجددطلب است. خدمت او به نشر آثار فکری ایرانیان در بسیاری از سرزمینهای آسیایی و اسلامی مانند: ایران، قفقاز، اسلامبول، مصر و حتی هندوستان برهمگان روشن است. خود او سالها در ایران (دراردبیل) و در بلادی دیگر چون قفقاز، اسلامبول، مصر و هندوستان به شغل تجارت اشتغال داشت و حرفهٔ او، او را به ناچار در ارتباط با اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران و سایر این کشورها قرار می‌داد. او به طور مسلم در نوشتن سه مجلد سیاحتنامه خود منظور خاصی داشته، اول اینکه از این راه بتواند به هشیاری ایرانیان کمك کند و آنها را از وضع ایرانیانی که در بلاد بیگانه خانه بدوش بوده‌اند، آگاه سازد. دوم اینکه مردم ایران را با معایب دستگاه عریض و طویل دربار و صدر اعظم‌ها و غیره آشنا سازد. از این نکات درسرتاسر کتاب او بسیار است و خدمت او درآن روزگار، کار کوچکی نیست و از همین روست که کتاب او درمیان سیاحتنامه‌هایی که درزمینه شناخت مفاسد اقتصادی و

اجتماعی ایران نوشته‌اند مقام خاصی را داراست و با اندکی دقت می‌توان اوضاع اقتصادی و اجتماعی دردناك ایرانیان را درآن روزگار از لابلای کتاب او بخوبی بازشناخت و شاید به همین علت بوده که به محض اینکه سیاحتنامه او را مؤیدالاسلام کاشانی مدیر حبل المتین در کلکته به چاپ رسانید، دیری نگذشت که در اسلامبول، بوشهر و مصر چاپهای متفاوتی از کتاب او انتشار یافت و فروش آن در ایران غدغن شد. گرچه می‌دانیم عیب کوچکی در این کتاب نهفته و آن این است که چون زبان مادری نویسندهٔ کتاب آذری است، او در تحریر سیاحتنامه‌اش زبان فارسی فاخری ندارد و برخی از لغات را نامأنوس ایراد می‌کند. اما دید اجتماعی نویسنده به حدی بالا و والا است که هیچ‌گاه خواننده در کتاب او به‌دنبال فصاحت و بلاغت نثر او نیست. اما نمی‌توان انتظار داشت که تمام سفرنامه‌ها و سیاحتنامه نویسان همانند تقی یف درکار خود آگاه باشند. و بسیاری از این نویسندگان درآن روزگار شیوه درستی در کار نگارش ندارند. و در مواردی چند نیز دیده شده که بسیاری از آن نویسندگان اصلاً توجهی به مردم نداشته‌اند.

با تمام تفاصیل بنابرآنچه گذشت تا ما مجموعه کامل سیاحتنامه‌ها، سفرنامه‌ها، گزارشهای رسمی و غیردولتی دوران قاجاریان را به چاپ نرسانیم، نمی‌توان قبول کرد که بتوان تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران آن دوره را بخوبی باز شناخت[۳] زمینه شناخت اجتماعی و اقتصادی دوره قاجاریان بسیار است و باز اشاره می‌کند که پس از گزارشهای رسمی دولتی و برخی از گزارشها، یعنی گزارشهایی که به عنوان روزنامه‌های هر شهری به مرکز ارسال کرده‌اند، باز بهترین و موثقترین اسناد منابع تاریخ ایران درآن روزگار همین سفرنامه‌ها و سیاحتنامه‌هایی است که برخی از آنهارا چاپ کرده‌ایم و هنوز نسخ بسیاری از آنها در ایران و خارج بجا مانده که اگر اجازه چاپ بدهند و اگر امکان چاپ آنها باشد سالهای سال وقت لازم است که این منابع به چاپ برسد و در اختیار مردم ایران و تاریخ‌نگاران و محققان قرار بگیرد.

یکی از رجال سرشناس و نیکنام دوره ناصری و مظفری که از او سفرنامه کوچکی مانده و سفرنامه‌اش شامل اطلاعات تاریخی و جغرافیایی خوبی از منطقه کویری ایران است، **صفاءالسلطنه نائینی** است.

میرزاعلی‌خان صفاءالسلطنه نائینی سفرنامه خود را که به چند نام معروف است (*سفرنامه خراسان*) «*تحفة الفقرا*» و «*سفرنامه عراق عجم*») درسال ۱۳۰۰ـ۱۲۹۹ هـ.ق از مشهد شروع کرده و از راه رباطات کویر ایران از طریق: مشهد، تربت‌حیدریه، ساغند، طبس، چهارده، یزد، اردکان، نائین، اردستان، کاشان، قم و حضرت عبدالعظیم به تهران، به رشته تحریر درآورده است.

نویسنده مانند بسیاری از رجال دوره ناصری و مظفری این سفرنامه را به قصد خاصی تحریر نکرده است، چرا که اگر چنین می‌بود او می‌باید شرح سفر خود از تهران تا مشهد را هم می‌نوشت.

۳ـ به‌طور مثال باید از کتاب ارزشمند «شورشی برامتیازنامهٔ رژی» یاد کرد. اگر مؤلف تمام اسناد شورش رژی را دراختیار می‌داشت با دقت نظری که او دارد بعید نبود ما را از کارهای دیگر دراین زمینه بی نیاز کند. اما وی فقط اسنادی را که در اختیار داشته مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار داده؛ درصورتی که هنوز اسناد چاپ نشده دراین زمینه بسیار است که خوشبختانه کاغذ حنای سرسوگلی‌های رجال دست اندرکار نشده است.

ولی چنین نکرده است، و سفرنامه‌اش شامل اطلاعات جغرافیایی و تاریخی مسیری است که در چند سطر بالا به آنها اشاره شد.

میرزاعلی خان صفاءالسلطنه از جمله رجالی است که در دوره ناصری و مظفری سالهای سال در مقامهای مختلفی خدمت کرده، و چون دارای خط و ربط و اصالت اخلاقی و خانوادگی نیز بوده (یعنی علم و اخلاق را توأمان داشته) پیوسته او را به مناصب گوناگون و بزرگی بر می گزیده اند.

سفرنامه ای که از او در دست است نه به تنهایی یك کتاب جغرافیایی است و نه یك کتاب صرفاً تاریخی، کتابی است که مؤلف در آن هم به نکات تاریخی پرداخته و هم مسائل جغرافیایی را مورد بررسی قرار داده است. از این روست که کتاب او از چند جهت قابل استفاده است. یعنی خواننده هم به مسائل تاریخی بر می‌خورد و هم به مسائل جغرافیایی و هم به مسایل علم‌الرجال و غیره دست می‌یابد.

اطلاعاتی را که مؤلف در این کتاب درباره راه و رباط و بناهای ملی و مذهبی (عرض راه خود) مانند مساجد، کاروان‌سرایها، امامزاده‌ها و رباطها بدست داده به اینصورت در کتابهای دیگر نمی‌توان یافت.

صفاءالسلطنه چون خود در نائین تولد یافته و با بیشتر نواحی مسیر راه خود آشنایی کامل می‌داشته، سعی بسیار کرده تا کتابی خواندنی و ماندنی از خود به یادگار بگذارد. مثلاً به هر شهر و دهی که وارد شده نخست به سراغ دانشمندان و علماء آن شهر رفته شرح احوال و اطلاعاتی از آنها در کتاب خود گردآورده که به کتاب حالت سندیت و مرجعیت داده است.

صفاءالسلطنه این سفرنامه را به منظور خاصی تحریر نکرده که کتاب در یك زمینه بخصوصی باشد و مؤلف نتواند هرچه را می‌خواهد و می‌یابد در کتاب خود ذکر کند. نویسنده به این نکته توجه داشته که چه مطالبی را در کتاب بیاورد که به نوشتن و خواندنش بیرزد. ظاهراً سبب تألیف کتاب این است و در سالشمار به آن اشاره شد که صفاءالسلطنه چند سالی را به سمت منشی گری حکومت و معاونت وزارت خراسان در فرمانفرمائی میرزاحسین‌خان مشیرالدوله قزوینی سپهسالار اعظم در مشهد می‌زیست و دایی او میرزاعلی نقی مشیر لشگر وزارت خراسان را به عهده داشت چون مشیرالدوله درمشهد به مرگ ناگهانی در گذشت، صفاءالسلطنه پس از تغییر و تحول کارهای وزارتی مشهد، از طریق رباطات عازم نائین و تهران شد. و چون پدرش میرزا محمد مجتهد نائینی در نائین ساکن بود به دیدار پدر شتافت که از آن راه عازم تهران شود. صفاءالسلطنه که قریب چهل سال به نائین نرفته بود از راه رباطات، تربت حیدریه، ساغند، طبس و یزد عازم نائین و تهران شد. این سفر به وسیله مال انجام گرفته و صفاءالسلطنه سفرنامه خود را در کجاوه تحریر کرده است، به طوریکه در آغاز این نسخه از سفرنامه او که ما آن را متن این چاپ قرار داده ایم، آمده، صفاءالسلطنه روز یکشنبه پنجم شهر جمادی الثانیه ۱۳۰۰ هـ.ق ازمشهد مقدس عازم زادگاه خود نائین شده است. صفاءالسلطنه وقایع این سفر را از هنگام حرکت ازمشهد روزبروز تا ورود به تهران به رشته تحریر درآورده است.

آنچه روشن است صفاءالسلطنه به همراه خالوی (دایی) خود حاجی میرزاعلی نقی

مشیرلشگر از تهران عازم مشهد گردیده، اما نمی‌دانیم از چه طریقی به مشهد رفته است. همچنین معلوم نیست که اگر او وقایع سفر خود را از تهران تا مشهد نوشته، آن قسمت در برگیرنده اطلاعات تاریخی و جغرافیایی کدام مسیر عرض راه اوست. آیا از طریق ایوان کیف، گرمسار، سمنان، سبزوار و نیشابور به مشهد رفته است یا از طریق گرگان و قوچان... اما چنین به نظر می‌رسد که نباید این سفرنامه قسمت یا قسمتهای دیگری نیز داشته باشد، چون در فهرستهای موجود و نیز فهرست آثار او سفرنامه دیگری که حاکی از آن باشد که صفاء السلطنه شرح سفر خود از تهران به مشهد را هم نوشته است، دیده نمی‌شود و همه جا این سفرنامه را معرفی کرده اند (با کمی تفاوت در ابتدا و انتهای آن) و سفرنامهٔ دیگری از او سراغ نداریم. این سفرنامه همانگونه که در معرفی آن خواهیم آورد چندین عنوان دارد. «*سفرنامهٔ خراسان*» «*تحفة الفقرا...*» که چون مؤلف به تهران وارد شده و از رنج راه برآسوده کتاب خود را از «*سفرنامه خراسان*» به «*تحفة الفقرا*» موسوم گردانیده، و یك سال تاریخ تألیف کتاب خود را عقب برده است برای اینکه *تحفة الفقرا* که یکی از اسامی کتاب است، ماده تاریخ اتمام کتاب نیز هست که می‌شود ۱۳۰۰ هـ.ق و این ۱۳۰۰ هـ.ق در شمارش ابجد می‌شود «*تحفة الفقرا*» که مؤلف این عنوان با مسمی را جهت مساوی بودن ماده تاریخ آن برگزیده است.

کتاب دارای صفحات بسیاری نیست، اما نویسنده در همین صفحات کم مطالب ارزنده‌ای دربارهٔ تاریخ و جغرافیای عرض راه خود فراهم آورده و چنین پیداست که با کنجکاوی و دلبستگی تمام به این مهم پرداخته است.

قسمتی از همین راه را که در سال ۱۳۰۰ـ۱۲۹۹ هـ.ق صفاء السلطنه با کجاوه پیموده در ۸۵۰ سال پیش از او حکیم بلند همت بلندآوازه، ناصرخسرو قبادیانی مروزی نیز بامال پیموده است. حکیم ناصرخسرو هنگام بازگشت از سفر هفت ساله خود از حج قسمتی از این راه را به سمت خراسان بزرگ که امروزه بخشی از آن جزوـافغانستان و قسمتی از آن جزو روسستان[۴] است طی کرده، همچنین قسمتی از این مسیر راه را هم صفاء السلطنه پیموده است.

حکیم ناصرخسرو و صفاء السلطنه هردو این راه را با مال طی کرده اند؛ حکیم در روزگاری که هنوز وسیلهٔ سفر مانند امروز چنین راحت نبود و صفاء السلطنه ۸۵۰ سال پس از او در آغاز عصر سریع ترقی و تمدن. حکیم با روزگار و سروسامانی نه چندان به سامان که شرح ورود او به بصره گویای حقیقتی از شرح زندگانی و سفر اوست و صفاء السلطنه بامال، ولی در کجاوه و نوکر و همراه و دستگاه نیمه رسمی، در روزگاری که هنوز وسائل تمدن جدید به طور همگانی به کشورمان نرسیده بود. آنچه این دو سفرنامه را به هم نزدیك می‌کند این است که در بسیاری از موارد شباهتهایی میان سفرنامه حکیم ناصر خسرو و سفرنامهٔ صفاء السلطنه دیده می‌شود. حکیم به هرکجا وارد شده و هر شهر و بنای تاریخی قابل ذکری را دیده به سهولت از آن شهر و از آن بنا نگذشته، بسیاری از شهرها

۴ـ قسمت مهم و بزرگی از خراسان را دولت روسیهٔ تزاری متصرف شد. درسال ۱۸۸۱م=۱۲۹۹ هـ.ق قرارنامه‌یی بین دولت ایران و روسیه جهت تعیین حدود مرزی به‌امضا رسید دراین مورد نگاه کنید به «**مجموعهٔ معاهدات دولت علیهٔ ایران با دول خارجه**». به‌اهتمام **مؤتمن‌الملك پیرنیا** ص ۱۵۴ـ۱۴۷.

را به گام پیموده و مساحت بناهای بسیاری را به ارش اندازه گیری کرده است.

سطری چند از نوشتهٔ حکیم را مطالعه می کنیم:

«و از «آمد» تا «میافارقین» نه فرسنگ است. ششم روز از دی ماه قدیم به شهر «آمد» رسیدیم. بنیاد شهر بر سنگی یك لخت نهاده و طول شهر به مساحت دوهزار گام باشد. و عرض همچندین. و گرد او سوری کشیده است از سنگ سیاه که خشتها بریده است از صد منی تا یك هزارمنی و پیش روی این سنگ چنان بر یك دیگر پیوسته است که هیچ گل و گچ در میان آن نیست. و بالای دیوار بیست ارش[5] ارتفاع دارد و پهنای دیوار ده ارش به هر صد گز برجی ساخته که نیمه دایرهٔ آن هشتاد گز باشد و کنگره او هم از این سنگ است».[6]

و حکیم در جای دیگر گوید: «و شهر را مساحت کردم درازی، دو هزار ارش بود و پهنا پانصد ارش»[7].

و یا حکیم در موارد دیگر گوید: «در کعبه دری است از چوب ساج، به دو مصراع و بالای در شش ارش و نیم است و پهنای هر مصراع یك گز و سه چهاریك چنانکه هر دو مصراع سه گز و نیم باشد»[8].

صفاء السلطنه نیز این مهم را از نظر دور نمی دارد و به شیوهٔ ناصرخسرو به هرکجا می رود و هر شهر و دهی یا کاروانسرای و امامزاده و مسجدی را در خور معرفی می یابد به معرفی آن می پردازد. امّا دقت نظر و حوصلهٔ عمل بدان گونه ای که در ناصرخسرو دیده می شود در سرتاسر کتاب او دیده نمی شود. به جاست که برای روشن شدن این نکات نمونه ای چند از کار صفاء السلطنه را نیز در زیر بیاوریم.

«روز پنجشنبه بیست و سوم میرزا زین العابدین خان پسر مرحوم میرزا محمد علیخان وزیر دول خارجه و محمدرضا خان پسر عمادالملك به منزل بنده آمدند، به تماشای باغ و عمارت عمادالملك دعوت نمودند الحق در صفحات خراسان نهایت امتیاز و عظمت دارد یك شهر است در یك خانه[9]».

نمونهٔ دیگری که در نقل از گفتهٔ دیگران در کتاب خود آورده به قرار زیر است:

«چهارشنبه ششم منزل خرانق است که در اصل خورنق معرب خورد نگاه(!!) بوده ده فرسخ راه و غالباً کوه کتل و سنگلاخ است. می گویند این قلعه را قبل از بنای یزد به چندین سال بهرام گبر که ظاهراً یکی از عظمای مجوس بوده است احداث نموده و مسکن مجوسیین بوده است، تپه گلی هم

۵ـ اَرش: واحد اندازه گیری طول، باز، ذراع، فاصله از آرنج تا سرانگشتان یا از سرانگشتان میانین تا مرفق. حواشی سفرنامهٔ ناصرخسرو به کوشش دکتر **محمد دبیر سیاقی** ص ۳۰۴.

۶ـ سفرنامهٔ ناصرخسرو به کوشش دکتر **محمد دبیر سیاقی** (چاپ اول ۱۳۵۴) ص ۱۳.

۷ـ همان کتاب ص ۲۵۰.

۸ـ همان کتاب ص ۱۳۰.

۹ ـ همین کتاب ص ۴۱ ـ ۴۰ (نسخهٔ خطی ص ۲۱).

هست که آن را دخمهٔ مجوس می‌دانند. اینجا نسبت به سایر منازل قدری ییلاقیت دارد. هنوز توت نرسیده است.»

و باز در اینجا مشاهدات خود را نقل می‌کند:

«رباط بسیار خوبی مرحوم حاجی محمد ولی میرزا ساخته قنات نیم‌شوری در خارج رباط جاری است».[۱۰]

این بود چند فراز از نوشتهٔ صفاء السلطنه؛ گرچه در حقیقت شیوهٔ نگارش و برداشت حکیم با صفاء السلطنه به هیچ‌روی قابل مقایسه نیست اما نباید از حق گذشت که کار صفاء السلطنه را اگر با برخی از سیاحتنامه‌های مشابه مقایسه کنیم، کاری در خور توجه و ارزشمند است. و اینکه مقایسه‌یی از چند نظر بین کار حکیم و صفاء السلطنه به میان آمد از این نظر است که حکیم و صفاء السلطنه قسمتی از این راه را هردو پیموده اند و برای مطالعه در زمینهٔ شناخت و تغییر و تحول راههای ایران در فاصلهٔ ۸۵۰ سال به خصوص در این راه این مقایسه ارزنده و قابل تأمل است.

باری برای اینکه روشن شود که حکیم ناصرخسرو و صفاء السلطنه چه قسمتی از راه رباطات یعنی ازمشهد تا نائین را دراین فاصلهٔ زمانی پیموده اند به جاست که به معرفی آن قسمت بپردازیم.

حکیم ناصرخسرو و صفاء السلطنه قسمتی از راه رباطات، بین بیابانك و طبس را در یك فاصلهٔ زمانی پیموده اند. آنچه را که حکیم ناصرخسرو و صفاء السلطنه در فاصلهٔ ۸۵۰ سال دربارهٔ این قسمت از راه رباطات که ریگهای روان دارد نقل کرده اند در آن ناحیه تفاوت چندان محسوسی دیده نمی‌شود. حکیم در هر موردی در اختصارنویسی اعجاز می‌کند و هر مطلبی را که دیگران در چند سطر و صفحه به خوانندهٔ خود القاء می‌کنند او در چند جمله خلاصه می‌کند.

لازم است اشاره شود که راه بین نائین و خراسان را حکیم ناصرخسرو از سمت اصفهان به طرف خراسان در حرکت بوده و صفاء السلطنه از سمت خراسان به طرف نائین و (اصفهان). هردو این راه را پیموده اند. برخی از مسیر آنها مشترك است و در برخی از مراحل منفصل.

حکیم شرح سفر خود را از اصفهان به سرخس در چهار پنج صفحهٔ وزیری نوشته و از اصفهان تا طبس را در دو صفحه به صورت اعجازآوری نوشته است. اما صفاء السلطنه شرح این مسیر از مشهد تا نائین را نزدیك به هفتاد صفحه نوشته است. تفاوت سفر حکیم و صفاء السلطنه این است که صفاء السلطنه شهر یزد را نیز دیده و حکیم از نائین به گرمهٔ بیابانك رفته و از بیابانك عازم طبس شده است. حال برای اینکه معجزهٔ ایجاز حکیم ناصرخسرو را در اختصارنویسی ملاحظه کنیم، سطری چند از نوشته او را (که هم حکیم و هم صفاء السلطنه دراین باره مطالبی نوشته اند) نقل می‌کنیم، حکیم ناصرخسرو نوشته است:

«و به سبب اینکه کاروان دیرتر به راه می‌افتاد، بیست روز در اصفهان بماندم و بیست و هشتم صفر بیرون آمدیم. به دیهی رسیدیم که آن را هشیماباد گویند. از آنجا به راه صحرا و کوه مسکیان به

۱۰ـ همین کتاب ص ۴۸ (نسخهٔ خطی ص ۳۵).

قصبهٔ نائین آمدیم. و از سپاهان تا اینجا سی فرسنگ بود. و از نائین چهل و سه فرسنگ برفتیم به دیه گرمه از ناحیهٔ بیابان [۱۱] که این ناحیه ده دوازده پارهٔ دیه باشد رسیدیم. و آن موضعی گرم است و درختهای خرما بود و این ناحیه کوفجان داشته بودند در قدیم. و در این تاریخ که ما رسیدیم امیر گیلگی [۱۳] این ناحیه از ایشان بسته و نایبی از آن خود به دیهی که حصار دارد و آن را پیاده [۱۴] می گویند بنشانده و آن ولایت را ضبط می کند و راهها ایمن می دارد و اگر کوفجان به راه زدن روند، سرهنگان، امیر گیلگی به راه ایشان می فرستند و ایشان را بگیرند و مال بستانند و بکشند. و از محافظت آن بزرگ این راه ایمن بود و خلق آسوده. خدای تبارك و تعالی همهٔ پادشاهان عادل را حافظ و ناصر و معین باد و بر روانهای گذشتگان رحمت کناد.» [۱۵]

حکیم ناصرخسرو پس از اینکه از ناحیهٔ بیابانك به طرف طبس می رود شرحی به اختصار دربارهٔ ریگهای روان و گنبدکهایی که به جهت راهنمایی رهگذران ساخته اند اشاره ای دارد که به این مسأله صفاء السلطنه نیز اشاره ای کرده است. حکیم گوید:

«و دراین بیابان به هر دو فرسنگ گنبدکها ساخته اند و مصانع که آب باران در آنجا جمع شود. به مواضعی که شورستان نباشد ساخته اند و این گنبدکها به سبب آن است تا مردم راه گم نکنند و نیز به گرما و سرما لحظه ای در آنجا آسایشی کنند.

و در راه ریگ روان دیدیم عظیم که هر که از نشان بگردد ازمیان آن ریگ بیرون نتواند آمدن وهلاك شود. و از آن بگذشتیم زمینی شوره پدید آمد برجوشیده، که شش فرسنگ چنین بود که اگر از راه کسی یکسو شدی فرو رفتی. و از آنجا به راه رباط زبیده که آن را رباط مرا می گویند برفتیم. و آن رباط را پنج چاه آب است که اگر آن رباط و آب نبودی کس از آن بیابان گذر نکردی و از آنجا به چهار دیه طبس آمدیم به دیهی که آن را رستاباد می گفتند و نهم ربیع الاول به طبس رسیدیم، و از

۱۱ـ این ناحیه را امروز جندق و بیابانك می نامند. این ناحیه مدتی جزو قلمرو سمنان بود و امروز جزو قلمرو اصفهان است. و به جای اینکه با سمنان در رفت و آمد باشند با نائین در رفت و آمدند. **یغمای جندقی** و همهٔ شعرا و ادبای یغمایی از این ناحیه برخاسته اند؛ از جمله استاد بزرگوار **حبیب یغمایی** مدیر مجلهٔ یغما و صاحب آثار گرانقدر دیگر. متأسفانه اینك که این کتاب به چاپ می رسد حبیب قریب به هشت ماه است که رخ در نقاب خاك کشیده و در زادگاه خود **خور** به خواب ابدی فرو رفته است. حبیب در ۲۴ اردیبهشت سال ۱۳۶۳ شمسی درتهران درگذشت و جنازهٔ او را به **خور** بردند و درهمانجا که از مادر زاد به دامان مادر همگان پناه یافت.

۱۲ـ «کوفجان: جمع کوفج است و کوفج یا کوچ یا قض طایفه ای بوده اند مقیم حاشیه غرب و جنوب غربی کویر مرکزی ایران و در مجاورت اقوام بلوچ. و نام این دوطایفه «کوچ و بلوچ» در تاریخ ایران بسیار آمده است؛ خاصه در طغیان و سرکشی و راهداری». سفرنامهٔ ناصرخسرو به کوشش دکتر **محمد دبیر سیاقی**، ص ۲۷۵

۱۳ـ نسخه بدل: کیلکی.

۱۴ـ پیاده: ظاهراً این ده را امروز بیاضه (یا بیازه) می خوانند و در فرهنگ جغرافیای ایران بدین گونه از آن یاد شده است. بیازه ده از دهستان جندق بیابانك بخش خور بیابانك شهرستان نائین.

۱۵ـ سفرنامهٔ ناصرخسرو به کوشش دکتر دبیر سیاقی چ اول ص ۱۶۸.

سپاهان تا طبس صد و ده فرسنگ می گفتند.

طبس شهری انبوه است ـ اگرچه به روستا نماید. و آب اندك باشد و زراعت کمتر کنند... و از آنچه من در عرب و عجم دیدم از عدل و امن به چهار موضع دیدم: یکی: به ناحیت دشت، درایام لشکرخان. دویم: به دیلمستان در زمان امیر امیران جُستان‌بن‌ابراهیم. میوم: به [مصر] در ایام المستنصربالله امیرالمومنین. چهارم: به طبس در ایام امیر ابوالحسن گیلگی‌بن‌محمد و چندانکه به گشتم به ایمنی این چهار موضع ندیدم...»[۱۶].

نظر حکیم ناصرخسرو را دربارهٔ عرض راه از بیابانك به چهار ده طبس، و طبس ملاحظه فرمودید حال برای اینکه در این مقایسه نظر صفاء السلطنه را نیز در اختیار داشته باشیم آنچه را که او دربارهٔ طبس و چهار ده و ریگستان نزدیك چهار ده، ۸۵۰ سال پس از حکیم ناصر خسرو یاد کرده می آوریم.

«سه شنبه بیست و یکم، منزل شهر طبس است... طبس خیلی جای معموری بوده است. یك مدرسهٔ حسنیهٔ بسیار خوب با صفای باروحی مرحوم حاجی علی نقی خان وکیل ساخته است. چهار باغچهٔ نارنجستان و چند نخل ممتاز قشنگ دارد.

در اینجا پول سیاه قدیم معمول است. شاهی جدیدالضرب را هم نیم شاهی بر می‌دارند، نان خوب یافت نمی‌شود. توت تازه رسیده و مرکبات کمیاب است. هوای اینجا حالا که پنجاه و دوم نوروز است مثل هوای قلب‌الاسد دارالخلافه گرم است. تا چهل روز دیگر غالب مردم به ییلاقات می‌روند. ولیکن شبها هوا خوب است و امراض وبایی به هیچ‌وجه یافت نمی‌شود...»[۱۷]

صفاء السلطنه پس از ۵ روز توقف در طبس، طبس را به سمت یزد ترك می کند و دراین باره می نویسد: «روز یکشنبه بیست و ششم، منزل چهار ده، چهار فرسخی طبس است چون این ده مرکب از: مهدی‌آباد و یشکانون و طرغینون و جوخواه است، لهذا مجمعهٔ آنها را چهار ده می گویند. در رباطی که تازه آقاجواد، امین‌التجار یزد حسب‌الوصیهٔ پدر زن خود مرحوم حاجی ملانقی تاجر کرمانی، متوطن یزد احداث نموده و هنوز ناتمام است منزل شد.»[۱۸]

صفاء السلطنه روز جمعه غرهٔ شهر رجب ۱۳۰۰ (هـ.ق) بعد از چهار ده از رباط خان به عزم چشمهٔ شتران شبگیر می کند و در همین منزل است که شرحی دربارهٔ ریگهای روان و گنبدهایی که به جهت رهگذران ساخته اند (که حکیم ناصرخسرو هم شرحی درآن مورد دارد) می آورد شرحی را که خود او نوشته می خوانیم:

«جمعه غرهٔ شهر رجب المرجب ۱۳۰۰ (هـ.ق) از رباط خان شبگیر نموده، صبح در چشمهٔ شتران در سه فرسخی فرود آوردند رباط مخروبه یی در اینجا دیده شد که از اربطهٔ شاه عباسی بوده و به جهت تطاول طایفهٔ بلوچیه خراب شده. می گویند اینجا از امکنهٔ مخوفه و محل دستبرد و قتل و

۱۶ـ همان کتاب ص ۱۶۸ـ۱۶۹.

۱۷ـ همین کتاب ص ۴۰ (نسخهٔ خطی ص ۲۱ ـ ۲۰).

۱۸ـ همین کتاب ص ۴۲ (نسخهٔ خطی ص ۲۳).

غارت طایفهٔ بلوچیه بوده است. و آثار قبور مقتولین بلوچ هنوز بسیار است. هریك از زوار و تجار که ازاینجا عبور می کنند بی اختیار دعای بقای ذات و دولت اعلیحضرت شاهنشاه معدلت دستگاه را به تقدیم می‌رسانند که از فر دولت روزافزون و میامن اقبال همایون چنین سرزمینی که دماء و نفوس مردم در معرض تلف و هدر بود اکنون به حدی محل امن و امان است که یك نفر الاغ‌دار بامبالغی خطیر تنخواه نقد با کمال اطمینان عبور می نماید. شاه عباس ماضی غفران الله علیه، برای آنکه مردم به بیراهه نیفتند حکم داده بود که هفت میل از گچ و سنگ در دو فرسنگ ریگستان که در اوقات وزیدن باد، جاده در ریك غرق میشود کشیده بودند. جماعت بلوچیه جهت اضلال عابرین متدرجاً میلها را خراب کرده یك میل هنوز باقی است [و] تقریباً چهار ذرع ارتفاع آن میشود شکار کبك اینجاها فراوان است.»[۱۹]

از نوشتهٔ حکیم ناصرخسرو و صفاءالسطنه در فاصلهٔ زمانی اطلاعات خوبی می توان دربارهٔ راه و رباط یا پناهگاههای دیگری که در گذشته در راهها و کنار جاده ها می ساخته‌اند به دست داد. حکیم اشاره می‌کند که در گنبدکهایی که در فاصله‌های دوفرسنگی ساخته‌اند رهگذران می‌توانند استراحت هم بکنند و صفاءالسلطنه تنها از یك میل گچی و سنگی سالم نام برده و از روی گمان ارتفاع آن را «تقریباً چهار ذرع» دانسته است. متأسفانه حکیم ناصرخسرو از طبس به طرف تون وقاین در حرکت بوده و صفاءالسلطنه از مشهد به تربت حیدریه و طبس رفته که در این قسمتها راه هر دو یکی نیست تا بتوان اطلاعات دونویسنده را مقایسه کرد و همچنین درنواحی نائین و یزد ناصرخسرو پس ازحرکت ازنائین به ناحیهٔ جندق و بیابانك رفته و در این قسمت هم مسیر راه هردو کمی فرق می‌کند. حکیم از نائین به بیابانك و از آن طرف به سمت طبس حرکت می‌کند. امّا صفاءالسلطنه کمی راه خود را تغییر می‌دهد و چند روزی را هم در یزد اقامت می‌کند. بهرحال سیاحتنامهٔ حکیم ناصرخسرو نیازی به معرفی ندارد و کمتر کسی است که با زبان و ادب فارسی آشنایی داشته باشد و این کتاب ارزشمند را نخوانده باشد. امّا سفرنامهٔ صفاءالسلطنه که در جای خود از فوایدی چند برخوردار است درگذشته دربارهٔ آن به اختصار اشاره شد و به دنبال این مقال به معرفی کلی آن خواهیم پرداخت.

نسخ سفرنامهٔ صفاءالسلطنه

این سفرنامه که به نام *«سفرنامهٔ خراسان»* ، *«روزنامهٔ سفر خراسان»*، *«سفرنامهٔ خراسان و عراق عجم»* و *«تحفة‌الفقرا»* موسوم است در یکصد و پنج سال پیش از این به قلم میرزاعلی‌خان صفاءالسلطنه نائینی نوشته شده است.

۱۹ـ همین کتاب ص ۴۴ ـ ۴۳ (نسخهٔ خطی ۲۷ ـ ۲۶).

صفاء السلطنه یکی از رجال بنام دوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار است. او یکی از شاعران، دبیران، نویسندگان، مترجمان، روزنامه نگاران و یکی از درویشان آن روزگار است که ظاهراً بنا بر خصایص علمی و اخلاقی سالهای سال در مقامهای مختلفی خدمت کرده است.

صفاء السلطنه در روزگار جوانی «نایب» تخلص می کرده و چون در دوران میان سالی به محضر مشتاق علی شاه اصفهانی راه یافته، روی علاقه ای که به مرشد خود داشته اسم او را به عنوان تخلص شعری برگزیده و از آن روزگار به بعد در شعر به مشتاقی مشهور و معروف شده است. همانطوریکه در سالشمار او آمد او یکی از رجال نیکنام و معروف دوران ناصری و مظفری بوده، علاوه بر مقام علمی سالهای متمادی و به صورت دیگر تا پایان عمر در مقامهای مهم دولتی شاغل بوده است. از جمله معاونت وزارت انطباعات، معاونت وزارت دول خارجه، معاونت وزارت خراسان و غیر هم. دارای خط و ربط خوبی بوده که فهرست برخی از آثار او را قبلاً در این نوشته ملاحظه فرمودید. از جملهٔ آثار او یکی همین *سفرنامهٔ خراسان «یا تحفة الفقرا»* است که دراین نوشته مقصود ما معرفی و بازشناسی آن سفرنامه است. آنچه را که باید دربارهٔ این سفرنامه یادآوری کرد این است که تابه‌حال پنج شش نسخه از این سفرنامه می شناسیم که در زیر به معرفی اجمالی آنها می پردازیم.

اول: همین نسخه که ما این متن را از روی آن به چاپ می رسانیم و متعلق به یکی از دانشمندان است که نسخهٔ خود را برای چاپ و نشر در اختیار ما گذاشت و اجازه نداد که ذکری از نام ایشان به میان آید.

دوم: نسخهٔ مظبوط در کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران.

سوم: نسخهٔ متعلق به آقای دکتر حسین مصباح معرفی شده در فرهنگ ایران زمین به وسیلهٔ ایرج افشار.

چهارم: نسخهٔ متعلق به رکن الدین همایونفرخ مندرج در فرهنگ ایران زمین.

پنجم: نسخهٔ کتابخانهٔ دکتر اصغر مهدوی.

ششم: نسخه‌ای که خود مؤلف نوشته و بنا به تصریح خودش آن را به ناصرالدین شاه قاجار اهداء کرده و از آن اطلاعی در دست نداریم، یا من از آن بی اطلاعم.

اینک در زیر به معرفی نسخ یاد شده می‌پردازیم.

یك: نسخه ای که ما آن را متن قرار داده ایم دارای ۱۲۸ صفحه به اندازهٔ ۲۰×۱۴ و دارای جلد تیماج عنابی رنگ است. نیم صفحهٔ اول مذهب، تمام صفحات جدول بندی شده و کاغذ نخودی روشن است. هر صفحه دارای ۱۲ سطر کامل، عنوان در وسط نیم صفحهٔ اول تذهیب شده *«سفرنامهٔ خراسان»* و تمام سرصفحه‌ها دارای اسامی جغرافیای مسیر راه و نام شهر و دهی که مؤلف از آن گذشته یا یاد کرده.

در سر صفحهٔ اول آمده «خراسان جمادی الثانیهٔ ۱۳۰۰، و پس از نیم صفحهٔ تذهیب شدهٔ اول، بسم‌الله» که پس از آن متن چنین آغاز شده است:

«روز یکشنبه پنجم شهر جمادی الثانیهٔ ۱۳۰۰ بعد از تلثیم عتبهٔ علیه و تعظیم سدهٔ سنیهٔ علویه... و...»

و پایان بدین صورت است:
جمعه غرهٔ ذیقعدة الحرام قریب غروب آفتاب به شهر دارالخلافهٔ تهران وارد شده و چون معلوم شده بود که منزلی برای بنده تعیین نشده است به خانهٔ میرزا مهدی خان پسر مرحوم میرزا محمد تقی شهید که دایی بنده بود منزل شد.
روز شنبه دوم: صبح اولاً به رسم و قاعدهٔ ادب خدمت جناب جلالتمآب قوام الدوله و عصر به شرف حضور بندگان اجل اکرم آقا مستوفی الممالك مدظله العالی فایز شدم...

نسخهٔ ما در اینجا خاتمه می‌یابد و با جملهٔ آخر نسخهٔ ما روشن می‌شود که این نسخه یکی ازنسخه‌های اولیه است که مؤلف نوشته و به خط خود اوست چرا که این نسخه هنوز به *«تحفة الفقرا»* موسوم نشده بوده که مادهٔ تاریخ اتمام کتاب است که نویسنده سر فرصت ماده تاریخ *«تحفة الفقرا»* را که مساوی ۱۳۰۰ (هـ.ق) است پیدا کرده. بنابراین، این نسخه باید یکی از اولین نسخه‌هایی باشد که نویسنده نوشته است.

دو: نسخهٔ کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران که به خط یکی از فرزندان مؤلف بقایی صفای نائینی است و پس از مرگ مؤلف به جهت میرزا علی هدایت مخبرالسلطنه وزیر فواید عامه[۲۰] تحریر یافته است.

بطوریکه استاد بزرگوار آقای محمد تقی دانش‌پژوه در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران صفحهٔ ۴۵ به معرفی این نسخه پرداخته، ابتدا و انتهای این نسخه نیز با نسخه‌ای که ما آن را متن قرار داده‌ایم یکی است.

آنچه را که دانش‌پژوه در فهرست دانشکدهٔ حقوق در معرفی این نسخه نوشته‌اند در زیر مطالعه می‌فرمایید.

«تحفة الفقرا» سفرنامهٔ میرزا علی خان صفاء السلطنه مشتاقی نائینی، شاه نعمت اللهی نایب اول وزارت امور خارجه است از مشهد تا تهران از راه رباطات به نائین و از آنجا به تهران از یکشنبه ۵ ج ۱۳۰۰/۲ تا بامداد دوشنبه ۲ ذی‌قعده همین سال.

آغاز: بسمه، یکشنبه پنجم جمادی‌الثانیه ۱۳۰۰ بعد از تلثیم عتبهٔ علیه...
انجام: و عصر به شرف حضور بندگان اجل اکرم آقا مدظله‌العالی فایز شدم.[۲۱]

آقای دانش‌پژوه پس از معرفی این نسخه شرحی را که یکی از فرزندان صفاء السلطنه پس از کتابت این نسخه در سبب کتابت آن نوشته‌اند در نوشتهٔ خود نقل کرده‌اند:

۲۰ـ **بقایی نائینی** مسلّم این نسخه را به **مهدیقلی هدایت مخبرالسلطنه** اهدا کرده نه به **میرزا علی هدایت**. چرا که **علیقلی هدایت** پدر **مخبرالسلطنه** درسال ۱۳۱۵ هـ.ق در تهران درگذشت و جنازهٔ او را در خیابان اسلامبول جنب مسجد هدایت به خاك سپردند و کسی که درسال ۱۳۰۵ شمسی عهده‌دار مقام وزارت فواید عامه است **مهدیقلی هدایت** است که پس از تغییر سلطنت در نخست‌وزیری **مستوفی الممالك** به این مقام رسید.

۲۱ـ دراین نسخه آقا مدظله العالی آمده در نسخهٔ متن ما (آقا مستوفی الممالك) آمده گویا هر دو مستوفی (پدر و پسر یوسف و حسن) را «آقا»ی مطلق می‌خوانده‌اند به‌رعایت احترام.

«فراغت حاصل شد از تسوید این نسخهٔ شریفهٔ «*تحفة‌الفقرا*» که سفرنامهٔ مرحوم والدمیرزاعلی‌خان نائینی المتخلص به المشتاقی و الملقب به صفاء‌السلطنه علیه‌الرحمه است.
در صبح دوشنبه پانزدهم محرم الحرام ۱۳۴۵ مطابق سوم امرداد جلالی ۱۳۰۵ و انا اقل الناس بقایی صفای نائینی عفراله از این نسخهٔ شریفه که سفرنامهٔ مرحوم ابوی آقا میرزاعلی‌خان صفاء‌السلطنه نائینی مشتاقی تخلص شاه نعمت‌اللهی نایب اول وزارت امور خارجه ازمشهد از راه رباطات به نائین و از نائین به تهران و دارای تواریخ و جغرافیای دهات و قصبات و بلدان و حکایات شیرین است و اسم آن «*تحفة‌الفقرا*» است مادهٔ تاریخ آن مسافرت است. برای تقدیم بزم حضور شرافت و کرامت ظهور حضرت مستطاب اجل اشرف اکرم آقای میرزاعلیخان هدایت مخبرالسلطنه، وزیر فواید عامه دامت‌شوکته با هزاران آشفتگی خیال و عدم فراغت بال در سن شصت و چهارم زندگانی تحریر و تقدیم شد. از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق حضرت معظم امید قبول و عفو از انواع ناشایستگی آن را دارم. به تاریخ فوق.

سه: نسخهٔ آقای دکتر حسین مفتاح که ایرج افشار در یادداشت کوتاهی که در فرهنگ ایران زمین برنسخهٔ همایونفرخ نوشته به معرفی آن پرداخته، اما مطالبی از این نسخه نقل نشده که در اینجا یاد شود.

چهار: نسخهٔ متعلق به آقای رکن‌الدین همایونفرخ. این نسخه بنا به اظهار صاحب نسخه ظاهراً به خط مؤلف است و پس از قتل ناصرالدین شاه، خود مؤلف آن را برای هدیه به مظفرالدین شاه تحریر کرده و مقدمهٔ کوتاهی برآن افزوده است. رونوشتی از این نسخه را بنا به خواهش ایرج افشار (مدیر مجلهٔ فرهنگ ایران زمین) همایونفرخ در اختیار این مجله قرار داده که درسال (۱۶ـ۱۷) این مجله در سالهای (۴۹ـ۱۳۴۸) به چاپ رسیده است.

مؤلف خود در جای جای این نسخه حك و اصلاحی روا داشته است. برای اینکه مشخصاتی از این نسخه را نیز در اینجا دراختیار داشته باشیم، یادداشت کوتاه مدیر مجلهٔ فرهنگ ایران زمین ایرج افشار و مقدمهٔ مؤلف را در زیر می‌آوریم.

«*تحفة‌الفقرا*» سفرنامهٔ آقا میرزا علی صفاء‌السلطنه و نایب اول وزارت امور خارجه و متخلص به «مشتاقی» از سلسلهٔ درویشان[۲۲] نعمت‌اللهی، در شرح مسافرت او از مشهد مقدس به تهران؛ از طریق طبس و یزد و نائین و اردستان و کاشان و قم در سالهای ۱۳۰۰ـ۱۲۹۹ قمری.

از این سفرنامه سه نسخه دیده ام: یکی در دانشکدهٔ حقوق، فهرست آنجا تألیف محمد تقی دانش‌پژوه صفحهٔ ۴۵ و دیگر از آن دکتر حسین مفتاح و سومی متعلق به رکن‌الدین همایونفرخ. امّا نسخهٔ دوست عزیز آقای همایونفرخ بر هر دو نسخه مزیت دارد. خوش‌خط و مذهب است. و به عقیدهٔ ایشان به خط مؤلف.

۲۲ـ اصل: دراویش.

از چند سال قبل درصدد آن بودم که این سفرنامه را برای فوایدی که دارد و مخصوصاً اطلاعات آن دربارهٔ راه و رباطات به چاپ برسانم (از روی نسخهٔ دانشکدهٔ حقوق) ولی چون نسخهٔ نفیس آقای همایونفرخ را دیدم از ایشان درخواه شدم که لطف فرمایند و آن را استنساخ و در فرهنگ ایران زمین چاپ کنند. ایرج افشار.[۲۳]

به دنبال یادداشت کوتاه آقای افشار، مقدمه‌ای را که ۱۶ـ۱۷ سال پس از تألیف کتاب، خود مؤلف براین نسخه که به جهت اهداء به مظفرالدین شاه آماده کرده بود نوشته در زیر می‌آوریم.

«هوالعلی العظیم» در سنهٔ هزار و دویست و نود و نه که کمترین بندهٔ درگاه برحسب اجازت اولیای دولت جاوید اشتباه همایون به زیارت ارض اقدس و مشهد مقدس علی مشرفها الاف التحیة و الثنا مشرف و مستعد گردیده بود. به موجب خواهش مرحوم والدخود حاجی میرزا محمد و رخصت مرحوم مغفور مستوفی‌الممالك صدراعظم طاب‌ثراه[۲۴] از طرف نائین عزیمت شرف دربار معدلت مدار و دارالخلافهٔ الباهره نمود. بقدرالوسع از جغرافیای منازل عرض راه، و گزارشات حالات، وجه تسمیهٔ منازل و ولایات چیزی نگاشته در مبادی سنهٔ هزار و سیصد که به دارالخلافهٔ تهران ورود نمود سفرنامهٔ مزبور به اتمام رسیده بود و مطابق تاریخ اتمام «*تحفة الفقرا*» (۱۳۰۰) [هـ.ق] نامیده شد. نسختی جهت تقدیم خاکپای اقدس شاهنشاه شهید[۲۵] انار الله بُرهانه نگار داده به توسط مرحوم محمد حسن‌خان اعتماد السلطنه به شرف لحاظ انور آن شاهنشاه ذیجاه مشرف گردید. چون از قرار اقرار اعتماد السلطنهٔ مرحوم، زایدالوصف مورد استحسان گردیده بود مناسبت نمود که نسختی نیز جهت عرض خاکپای اقدس اعلای شاهنشاه آسمان درگاه خسرو معدلت دستگاه خلیفه‌الله فی‌الارض‌الله السلطان بن‌السلطان بن السلطان والخاقان بن‌الخاقان بن‌الخاقان ملك‌الملوك جهان(!) السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم السلطان مظفرالدین شاه قاجار خلدالله دولته ارواحنا و ارواح العالمین فداه تقدیم شود، لهذا درین اوقات بای نحوکان این سواد قلمی گردیده، امید آنکه ملحوظ لحاظ مهر التحاظ اقدس اعلی خلداله ملکه و سلطانه و پسند خاطر خورشید مظاهر ملوکانه آید.

بحول الله تعالی و قوته و عنایة اولیائه علیهم والصلواة والسلام والثناه.

این بود مقدمه‌ای که مؤلف حدود ۱۶ـ۱۷ سال پس از تحریر این سفرنامه که در سال ۱۲۹۹ـ۱۳۰۰ هـ.ق نوشته شده جهت اهداء به مظفرالدین شاه قاجار نوشته است.

مقدمهٔ فوق چند نکته را دربارهٔ این سفرنامه روشن می‌کند.

۱) اول اینکه علاوه بر این نسخه که به خط مؤلف است، مؤلف نسخهٔ دیگری را هم به جهت اهداء به ناصرالدین شاه قاجار خود کتابت کرده که ظاهراً باید جزو کتب کتابخانهٔ ملی تهران

۲۳ـ فرهنگ ایران زمین سال ۱۶ـ۱۷ (۴۹ـ۱۳۴۸) ص ۹۰.

۲۴ـ **میرزا یوسف‌خان مستوفی الممالك** صدراعظم، ازسال ۱۳۰۳ـ۱۳۰۰ هـ.ق صدراعظم بود.

۲۵ـ ناصرالدین شاه قاجار.

یا کتابخانهٔ سلطنتی قدیم باشد.

۲) دوم اینکه، تاریخ شروع کتاب را که در نسخه ما و نسخهٔ دانشکده حقوق و نسخه دکتر مهدوی ۱۳۰۰ هـ.ق قید کرده شروع آن را در ۱۲۹۹ یاد کرده است.

۳) سوم اینکه، در نثر ساده و بی‌تکلف اولیه جای جای دست برده و تغییراتی نیز داده است که درمواردی چند، نثر اولیهٔ او بهتر می نماید.

۴) چهارم، نکته‌ای را باید در مورد این نسخه یادآوری کرد که ایرج افشار این نسخه را پر مزیت‌تر از دیگر نسخ دانسته‌اند. حقیقت امر این است که نگارنده به اصل نسخهٔ آقای همایونفرخ مندرج در فرهنگ ایران زمین دسترسی ندارد، ولی متن چاپ شده در فرهنگ ایران زمین پر غلط و مخدوش است و چنین پیداست که آقای همایونفرخ یا هرکاتب دیگری که این نسخه را برای فرهنگ ایران زمین آماده کرده اند حتی زحمت بازنگری برای تطبیق یکی از اعلام مندرج در متن را هم به خود نداده اند و بسیاری از لغات و اسامی به صورت نادرست ثبت و ضبط شده است. بنابراین، معلوم نیست که عیب ازمتن است یا ازمحرری که نسخه را برای چاپ در فرهنگ ایران زمین آماده کرده است.

۵) در اینجا یادآور می شود که به نظر نگارندهٔ این سطور نسخه‌ای را که ما متن کار خود قرار داده ایم باید اولین نسخهٔ دست نوشت مؤلف یا یکی از اولین نسخه‌هایی باشد که از زیر دست مؤلف آن بیرون آمده، به دلیل اینکه نسخهٔ ما و نسخهٔ دانشکدهٔ حقوق و نسخهٔ کتابخانهٔ دکتر اصغر مهدوی در آغاز و پایان یکسانند و نسخهٔ ما آخر کتاب را که مؤلف بعداً به «*تحفة الفقرا*» نام گذاشته ندارد و ناتمام است.لذا ما چند جملهٔ آخر کتاب را از نسخه‌های دیگر نقل کردیم.

پنجم: نسخهٔ دیگر این کتاب متعلق به کتابخانهٔ خصوصی آقای دکتر اصغر مهدوی است. آقای دانش‌پژوه در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ یاد شده صفحهٔ ۶۶ از این نسخه بدین گونه یاد کرده اند: «*تحفة الفقرا*» علی منشی نائینی ش ۱۴۹ نستعلیق گویا اصل «*سفرنامهٔ خراسان و عراق عجم* در ۱۲۹۹».

آنچه در فهرست کتابخانهٔ دکتر مهدوی در شناخت این سفرنامه تازگی دارد اسم کتاب است که «*سفرنامهٔ خراسان و عراق عجم*» نام دارد و در دیگر نسخ از عنوان «*عراق عجم*» خبری نیست، عنوان متن ما نیز «*سفرنامهٔ خراسان*» است، اما عراق عجم را ندارد.

به جز چند نسخه‌ای که به اختصار به معرفی آنها دراین مقدمه پرداختیم مؤلف خود تصریح دارد بر اینکه نسخه ای را به جهت اهداء به ناصرالدین شاه تحریر کرده که قبلاً به آن اشاره شد و ما از آن اطلاعی نداریم.

شرح احوال میرزا علی‌خان نائینی، متخلص به «نایب» و «مشتاقی» مشهور به صفاءالسلطنه

سیّد عبدالحجة بلاغی نائینی دربارهٔ میرزاعلی‌خان صفاءالسلطنه نوشته است: میرزا علی‌خان ملقب به صفاءالسلطنه فرزند حاج میرزا محمد [که] در المآثروالاثار می‌نویسد: میرزاعلی‌خان نائینی خلف میرزا محمد، مترجم *«احقاق‌الحق»* علیه‌الرحمه که نامش جداگانه عنوان شده، همانا در فضل و هنر وارث پدر نامور است. و تالی کاکویش (دائی) حاجی میرزا علی نقی مشیر لشکر کمایقال الولد الحلال یشبه بالاب والخال[26] همچنین بلاغی درتاریخ نائین و در انساب نائین بنا به نقل قول و نقل از نوشتهٔ افراسیاب آزاد فرزند مرحوم میرزا علی‌خان صفاءالسلطنه آورده است که صفاءالسلطنه در زمان ناصرالدین‌شاه عهده‌دار مدیریت روزنامه «اطلاع» و روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران (روزنامه ملتی بعدی) بوده است. آنچه بلاغی دراین باره آورده به قرار زیر است.

«میرزاعلی‌خان در زمان ناصرالدین‌شاه مدیر، روزنامه ملت سنیهٔ ایران، و دبیر روزنامهٔ اطلاع و ایران که روزنامه‌های اخیر را وزارت انطباعات منتشر می‌ساخته است و خط نستعلیق را خوش می‌نگاشته، شعر هم نیکو می‌سروده و درآغاز «نایب» تخلص می‌کرده و پس از تشرف خدمت (مرحوم) حاج استاد غلامرضا شیشه‌گر اصفهانی و تسلیم شدن به وی «مشتاقی» تخلص می‌نموده و دیوان وی به نام مشتاقی به طبع رسیده و کتاب *«کنز المعجزات»* او نیز که منظوم است در دو مجلد به چاپ رسیده است».

بلاغی در پاصفحهٔ ۱۲۴ تاریخ نائین آورده است که: «نگارنده موضوع ادارهٔ روزنامه و سردبیری آن و چاپ کتابها را از آقای آزاد فرزند ایشان شنیده‌ام»[27] بلاغی نمونه‌هایی از آثار منظوم صفاءالسلطنه را نیز در تاریخ نائین آورده است. از این چند اثر او پیدا است که مشتاقی در انواع شعر دست داشته و سخنش خالی از لطف و استحکام نیست.

صفاءالسلطنه در این سفرنامه یا «روزنامه خراسان» هم جای جای به مناسبتهایی از طبع خود یاری جسته و مطالبی را به نظم درآورده که در متن کتاب ملاحظه خواهید فرمود.

در المآثروالاثار شرحی دربارهٔ میرزا محمد نائینی پدر صفاءالسلطنه نیز به قرار زیر آمده است: «میرزا محمد نائینی از جمله فقها و عظماء و علماء بود و در نائین و ملحقاتش و آن حدود به امور شرعیه مشغولی می‌نمود. کتاب مستطاب *«احقاق الحق»* من تصانیف السیّد السندالسعید

۲۶ـ **سید عبدالحجت بلاغی** تاریخ نائین ص ۱۲۳

۲۷ـ کتاب «کنزالمعجزات ناصری» دو مجلد است؛ اما بیش از یك مجلد آن به‌چاپ نرسیده است. قبلاً به‌آن اشاره شده است.

القاضی نورالله الشهید را به فارسی ترجمه کرده است. [در] سال یکهزار و سیصدو پنج ۱۳۰۵ (هـ.ق) از سرای سپنج درگذشت و از جمله اولاد مقرب الخاقان میرزا محمد علی، منشی وزارت مالیه را که فاضلی است کامل برجای گذاشت»[۲۸] این بود آنچه در المآثر والاثار دربارهٔ میرز امحمد نائینی و صفاء السلطنه آمده است. حال باز گردیم به آنچه را که فرزند صفاءالسلطنه آقای افراسیاب آزاد در مورد روزنامه نگاری پدرش ثبت کرده است. حجت بلاغی در «انساب نائین» از یکی از نوشته‌های آقای آزاد آورده است که: «چند سال قبل می‌خواستم حسب قانون ۱۳۲۱ انتشار نامهٔ آزاده را تجدید نمایم. یك شمارهٔ روزنامه گیرآوردم که پدرم مرحوم علی صفاءالسلطنه نائینی متخلص به «مشتاقی» که روزنامه نگار عهد ناصرالدین شاه بوده است اولین شمارهٔ روزنامهٔ ملت ایران را به نام روزنامهٔ «ملت سینهٔ ایران» با خط و قلم خود به وسیلهٔ چاپ سنگی منتشر ساخته است.[۲۹]

بلاغی به دنبال مطلب آقای آزاد اشاره به جوانی صفاءالسلطنه کرده می نویسد:

میرزا علی‌خان صفاءالسلطنه در هنگام جوانی از نائین به تهران عزیمت نمود و در سلك متصوفه قدم نهاد و در طریقت به صفا علی ملقب شد. رجال درباری ناصرالدین شاه نسبت به ایشان اظهار ارادت بسیاری داشته‌اند.

اطلاعاتی را که آقای افراسیاب آزاد یکی از فرزندان مشتاقی (صفاءالسلطنه) در اختیار حجت بلاغی گذاشته است بی شك از مقدمه ای است که صفاءالسلطنه نائینی فرزند ارشد مشتاقی در اول دیوان اشعار مشتاقی نوشته و پاره ای اشتباهات ازنظر تاریخی در آن دیده می شود. به جاست که برای تکمیل شرح احوال صفاءالسلطنه تقریظ منظومی را که میرزا ابوالفضل ادیب طالقانی (متخلص به عنقا) که سالها با صفاءالسلطنه دوستی ورفت و آمد داشته و گفته است در زیر بیاوریم؛ اینك تقریظ منظوم:

ای علی بن محمد ای صفاءالسلطنه

ای علی بن محمد ای «صفاءالسلطنه»
کز صفای طبع و ذاتی رشك آب و آینه

از ازل طینت تو را با آب مهر خاندان
شد عجین، طوبی[۳۰] آبد بادا تو را این هیمنه

آفرین از پاك یزدان برتو و این عشق پاك
تابناك این طبع مدحت گو تو را شد یکتنه

۲۸ـ المآثر الآثار چاپ دوم، سنائی تهران، ص ۱۶۷.

۲۹ـ بلاغی کتاب انساب خاندانهای مردم نائین، چاپ شعبان، ۱۳۶۹ ص ۳۹.

۳۰ـ طوبی: ۱ـ خیر، شادی ۲ـ خیر، سعادت، بهشت، خُلد ۳ـ درخت بهشت ـ فرهنگ معین.

از ثناگویان، تو گوی سبق بر دستی به عشق
در مدیح آل عصمت با کمال طنطنه

شاهد صدق است حقا نظم «کنزالمعجزات»
از عنایات الهی ذکر خیرالسنه

در ره عشق خداوندان دین فانی شدی
پس تو را باشد بقا اندر تمام ازمنه

ذکر خیرت تا قیام الساعه باشد بر دوام
حق‌پرستان را به ادوار زمان درامکنه

ای که «مشتاقی» عهدی جمله مشتاق تواند
اهل دل را دیدن روی تو باشد میمنه

عارف کامل تویی ای راهرو با پای عشق
واصل نایل توخواهی بود با این مسکنه

بنده «عنقا» را به ذکری یاد ساز و شاد دار
بو گشاید حق تعالش از عنایت روزنه[31]

علاوه بر تقریظ منظوم بالا، تقریظ عربی منظومی هم از جناب شریعتمآب نظام‌العلماء نائینی، در دیباچهٔ دیوان مشتاقی به طبع رسیده که مؤید نظر پیش است که گفتیم، مشتاقی مورد احترام بسیاری از رجال علم و ادب روزگار خود بوده است.

به دنبال تقریظ نظام‌العلماء تقریظ منثوری نیز از ادیب طالقانی «عنقا» دربارهٔ شرح احوال مشتاقی آمده که برای تکمیل این قسمت بخشی از آن را در زیر مطالعه می فرمایید: میرزا ابوالفضل ادیب طالقانی دربارهٔ صفاءالسلطنه نوشته است:

«جناب غفران‌مآب رضوان ایاب قدوهٔ ارباب وجد و حال، سالك مسالك یقین و عرفان، محب خاص خاندان، مرحوم آقا میرزا علی‌خان نائینی که از پیشگاه سلطنت و دولت ایران لقب «صفاءالسلطنه» و از درگاه فقر محمدی صلوات‌الله و سلامه علیه واله الطیبین الطاهرین به فحوای الفقرو فخری و به افتخار[32] نام و تخلص «مشتاقی» یافت چشمش بینا، و دلش آگاه، و طبعش توانا بود. روزگاری دراز با این فقیر دوستی معنوی و رابطهٔ قلبی داشت. الحق پیری باحال، و بزرگواری با فضل و کمال، فضایل و فواضلش نه به حدی بود که بتوان شمه‌ای از آن را به مقام بیان

۳۱ـ میرزا ابوالفضل ادیب طالقانی مقدمهٔ دیوان مشتاقی ص ۷ـ۸.
۳۲ـ متن افتخر است.

آورد. کلمات منثور و منظومش آئین ساطع و برهانی لامع است. آنجا که عیان است، چه حاجت به بیان است.

در صفوف کمالات صوریه علمیهٔ معنویه عملیه با حضافت و درایت و در آداب مجاهدت و ریاضیت و ذکر و فکر و واقعه و مشاهده و مکاشفه پرتو عنایت شامل حالش شده یگانهٔ عهد به شمار می‌رفت و آراسته از علایق و پیوسته بر قایق حقایق روزگار عمر را که هفتاد و سه سال با دوستان خدا با ارادت و خدمتگذاری که مایهٔ سعادت و کامیابی است به پایان برد... بالجمله واقعاً پایهٔ قدر مرحوم مشتاقی نظر به مراتب مناقب صوری و مکارم معنوی از فضل و ادب و فواضل موهوب و مکتسب برتر از آن است که وی را به حسن شعر تعریف کنند، و به جودت نظم و نثر توصیف. امّا چون خاطر الهام مظاهرش به گفتن شعر به واسطهٔ کسب فضیلت تواضع و کسر نفس به آن فرود آمده است. از این سبب به سمت شعر و شاعری وی را به شمار آرند. طبع قادرش به گفتن شعر پارسی و تازی هردو حاضر، امّا به پارسی بیشتر رغبت داشت. و رایت فصاحت برافراشت. انصاف این است، هرجا طایفهٔ سخنگویان به تلفیق نظم و نثر برآیند، مشتاقی طاق و سر باشد تخلص را «مشتاقی»، می فرمود. چه آنکه به مرحوم جناب آقا استاد زجاجی حاجی مشتاق علیشاه طاب ثراه پیوسته ارادتش راست و درست آمد، و آینهٔ دلش مصفا گشت. کتب و دواوین مؤلفات شعریهٔ آن مرحوم بی شمار است...

در حقیقت دبیر چنین شخصی را باید گفتن، که جامعیت علم و عمل، و نظم و نثر، و قصیده و غزل، و خطوط شکسته درست و نستعلیق، تمام با اخلاق پسندیده حائز و حاوی باشد.

به حمدالله دیدهٔ احباب به وجود «صفاءالسلطنهٔ»(ثانی) روشن است، که الولدسرّابیه در مورد ایشان درست آمده است. عاقبة الامر آن پیر روشن ضمیر را در سنهٔ ۱۳۱۸ هجری قائد[۳۳] توفیق و سعادت باتمام عیالات و همراهی همین فرزند ارشد ارجمندشان ایدالله تعالی به ساحت عرش آیت عتبات عالیات عنان کشید... به فاصلهٔ چند ماهی ناگاهی داعی حق را لبیك اجابت درداد...»[۳۴].

بجاست برای اینکه شرح احوال کاملی از صفاءالسلطنه دردست باشد نمونه‌ای چند از ابیات منظوم او را در تکمیل این مقال بیاوریم. امّا چون ابیاتی از آثار منظوم او در این سفرنامه آمده به چند بیت از یکی از آثار او بسنده می کنم.

به گرد خوان لئیمان مرا حواله نکرد
رهین منت دو نان نخواست یار مرا
زآب دیده کنار ارکنم چو رود رواست
که عنقریب کشد خاك در کنار مرا[۳۵]

۳۳ـ متن: قاعد.

۳۴ـ دیوان مشتاقی دیباچه ص ۱۶ـ۱۵.

۳۵ـ همان مآخذ ص ۱۷.

طایر عشق عجب مرغ بلند اقبالی است
که دو کونش چویکی بیضه به زیر بالی است[۳۶]

این بود ابیاتی از مشتاقی. اینك می‌پردازیم به روزنامه‌هایی که صفاء السلطنه با آنها همکاری داشته است.

روزنامه‌هایی که صفاءالسلطنه در انتشار آنها همکاری داشته است.

یك: «روزنامهٔ ملتی» یا «روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران» تا جایی که قلم‌زن این سطور اطلاع دارد و نیز در چند جا دیگران در مورد انتشار آن مطلبی نوشته‌اند، این روزنامه در مجموع ۳۴ شماره به‌صورت ماهانه انتشار یافته و مشخصات اولین شماره آن به قرار زیر است.

۱) دو شماره از این روزنامه به عنوان «روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران» و ۳۲ شمارهٔ دیگر آن بنام «روزنامهٔ ملتی» منتشر شده است.

۲) نخستین شمارهٔ این روزنامه به تاریخ روز جمعه چهاردهم شهر ربیع‌الاول سنهٔ یکهزارو دویست و هشتاد و سه «(۱۲۸۳) و شمارهٔ دوم آن» به تاریخ روز جمعه دوازدهم شهر ربیع‌الثانی ۱۲۸۳ هـ.ق، هر شماره در ۶ صفحه به اندازهٔ رحلی انتشار یافته است. هر شمارهٔ این روزنامه در سه برگ و ۶ صفحه چاپ می‌شده. صفحهٔ اول تمام شماره‌هایی که من دیده‌ام سفید و متن از اول صفحهٔ دوم شروع شده است.

۳) عنوان روزنامه با خط نستعلیق درشت در سرآغاز صفحهٔ دوم چنین است: «روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران» و در زیر عنوان نام روزنامه آمده نمرهٔ (۱).

۴) در زیر عنوان و تعیین شمارهٔ روزنامه، تاریخ انتشار اولین شمارهٔ روزنامه با خط نستعلیق چنین قید شده است، به تاریخ یوم چهاردهم شهر ربیع‌الاول سنهٔ یکهزارو دویست و هشتاد و سه.

۵) پس از ذکر تاریخ، تصویری از ایوان مسجد سلطانی آن روزگار، و مسجد شاه قبلی، و مسجد امام فعلی آمده است.

۶) در زیر تصویر مذکور علت انتشار این روزنامه چنین آمده است:

۳۶ـ تاریخ نائین تألیف **عبدالحجت بلاغی** ص ۱۲۴.

«از جانب سنیّ الجوانب همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه امر و مقرر است که روزنامهٔ ملتی بر سبیل آزادی نگارش یابد تا خاص و عام از فواید آن بهره یابند.»

۷) بیشتر مطالب نخستین شمارهٔ این روزنامه دربارهٔ شمس‌الشعرا میرزا محمد علی‌خان «سروش اصفهانی» است.[۳۷]

در صفحهٔ چهارم به دنبال ذکر غزلی از «سروش» مقالتی دربارهٔ طبقات مردم دارد.[۳۸]

۸) این شماره معلوم نیست به مدیریت چه کسی و درچه مطبعه‌ای به چاپ رسیده. همچنین شمارهٔ دوم که «به تاریخ یوم جمعه دوازدهم شهر ربیع‌الثانی سنهٔ یکهزار و دویست و هشتاد و سه» با مشخصات (یاد شدهٔ) اولین شماره منتشر شده است.

مطالب شمارهٔ دوم دربارهٔ دقیقی‌مروزی و آثار اوست. درپایان صفحهٔ پنج که در حقیقت صفحهٔ ۶ روزنامه می‌باشد شرحی دربارهٔ ماه محرم‌الحرام و منع تعزیه‌گردانی پس از ماه محرم آمده، دراین شماره هم نامی از مدیر و مطبعه و محل چاپ دیده نمی‌شود. این بود مشخصات دو شماره «روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران».

این روزنامه از سومین شماره با همان شیوهٔ یاد شده، البته با کمی تغییر یعنی اضافه شدن عنوان مطبعه و قید شدن شمارهٔ مسلسل روزنامه در بالای تصویر مسجد سلطانی «به تاریخ یوم جمعه نهم ماه جمادی‌الاخر سنهٔ یکهزارو دویست و هشتاد و سه»، زیر عنوان «روزنامهٔ ملتی» منتشر شده است.

دراین شماره شرح احوالی از شاعری به نام «هادی‌نوری» متخلص به (افکر) و برخی از مهملات او آمده است. آخرین شماره‌ای که نگارنده از این روزنامه دیده‌ام شماره ۳۳ است که دربردارندهٔ «شرح احوال حکیم ناصرخسرو قبادیانی‌مروزی» است. «و به تاریخ یوم جمعه هفتم شهر جمادی‌الاولی سنهٔ یکهزارو دویست و هشتاد و سه هجریه» است.

آنچه ما را برآن داشت تا به این روزنامه بیشتر بپردازیم این است که:

۱ـ این روزنامه اولین روزنامه و نشریه‌ای است که در ایران مطلب آن به صورت موضوعی تدوین شده و مطالب آن اختصاص به ادبیات و ادیبان‌ایران دارد. پیش از این روزنامه، ما روزنامه و نشریه‌ای را سراغ نداریم که در هر شماره‌اش مطالبی دربارهٔ یك موضوع خاص، مانند شاعران و غیر هم داشته باشد. دومین نشریه‌ای که به این کار دست یازید مجلهٔ کاوه چاپ برلن بود که سیّد حسن تقی‌زاده در آن شرح احوال

۳۷ـ میرزا محمد علی‌خان سروش اصفهانی یکی از شعرای بنام دوران قاجار است. مجموعهٔ اشعار او به چاپ رسیده است. شرح احوال او را استاد همایی در مجلهٔ یغما سال اول ص ۱۳۳ به بعد و دکتر محمد جعفر محجوب در مقدمهٔ دیوان او به‌طور کامل نوشته‌اند.

۳۸ـ درهر شماره‌ای شرح احوال یکی از شعرای بنام و گمنام آمده است. مطالب خواندنی و آموزندهٔ بسیار دارد.

حکیم ابوالقاسم‌فردوسی، را در چند شماره نوشت و بعد از آن این شیوه در نشریه‌های دیگر ایران رواج یافت. جا دارد چاپ و نشر این روزنامه را که اینک نزدیک به ۱۲۵ سال از انتشار اولین شماره آن می‌گذرد گام مثبت و مهمی دربارهٔ شناخت ادبیات ایران به شمار آوریم. چرا که پس از اینکه اولین شمارهٔ این روزنامه در آن روزگار در تفلیس به دست میرزا فتحعلی‌آخوندزاده رسید، آخوندزاده برای اولین‌بار انتقاد تند و کوبنده‌ای از نویسندهٔ روزنامه و مطالب آن نوشت و برای وزیر علوم ایران اعتضادالسلطنه از تفلیس به ایران ارسال داشت.

متن این انتقاد یا «کریتکا» که جزو آثار آخوندزاده به چاپ رسیده[۳۹]، اینك نسخهٔ اصلی آن در کتابخانهٔ دانشکدهٔ معقول و منقول قدیم (کتابخانهٔ مدرسهٔ شهید مطهری فعلی) موجود است. چون فعلاً به متن اصلی این انتقاد دسترسی نداریم. لازم دیدیم آنچه را که ضیاءالدین حدائق‌ابن‌یوسف‌شیرازی دربارهٔ این «کریتکا» در کتاب خود آورده و برای بهتر شناختن این روزنامه مؤثر است در زیر بیاوریم. ضیاءالدین حدائق دربارهٔ این انتقاد نوشته است:

این مراسله چنانکه در ابتدای آن نگارندهٔ آن تصریح نموده به نویسندهٔ روزنامه ملت نوشته از مطالعهٔ آن معلوم می‌شود که موجب نگارش آخوندزاده اعتراضی بوده که فیشر معلم اول‌السنهٔ‌شرقیه در غرمانیا (ظاهراً معرب جرمانیا است که مملکت جرمن یا آلمان باشد) بر یکی از ابیات قصیدهٔ سروش شمس‌الشعرا داشته که در شمارهٔ اول این روزنامه درج شده و آن این است:

مطاوعان وی و پیروان عترت وی
به معنی آدمیانند و دیگران حشرات

و گفته است چرا سروش ما را
حشرات دانسته و این اعتراض
ذیل را بر روزنامه و نویسندهٔ آن
نموده است:

اولاً: چرا در ابتداء این روزنامه که ملی است عکس مسجد گذارده شده در صورتیکه مسجد شعار همهٔ اهل اسلام است و بایستی شعار ملیت ایرانی یا نقوش

۳۹ـ متن این انتقاد به‌عنوان «قریتکا» در مجموعهٔ مقالات میرزا فتحعلی‌آخوندزاده ص ۷۰ـ۴۳ به‌گردآوری باقر مؤمنی آمده انتشارات آوا این مجموعه را در سال ۱۳۵۱ منتشر کرده است.

تخت‌جمشید یا تاج دوازده ترک که از یادگارهای سلاطین صفویه است بوده باشد.

ثانیاً: چرا در روزنامهٔ ملی شرح احوال شعرا را می‌نویسی و مطالب عام‌المنفعه که موجب تشریح اذهان و دارای نتایج اجتماعی است نمی‌نگارید.

ثالثاً: چرا سروش شمس‌الشعرا نسبت خود را به امیر نجم‌ثانی منتسب می‌داند و شرحی مبتنی بر عدم لیاقت امیر نجم به استشهاد از تاریخ جبیب‌السیر و متمم روضة‌الصفا نگاشته.

رابعاً: در بیان اینکه اشعار این شاعر موافق قواعد علمی از جنبه اعتدال و صحت خارج است و دارای حسن مضمون و الفاظ نیست و به علاوه دارای الفاظی است که در شعر آوردن آنها خوب نیست. چون عزوجل، علیهم‌الصلوات، عزی‌ولات، مرآت، مابقی، ترهاب عقارت و حیات، خیرات، تحرک، حشرات، ده و دو، معرف‌هدیه، و بضاعت مزجات و بعضی از ابیات قصیدهٔ سروش را که به نظر او خلل‌وزنی داشته در ذیل این ابیات نقل نموده و در پایان قسمت اعتراض کرده، که چرا چنین شخصی را شمس‌الشعرا لقب دهند تا عصر و دوره را ننگین کنند، و آنانکه این آثار را مشاهده می‌کنند بگویند این که شمس‌الشعرا است دیگران حالشان معلوم خواهد بود.

اعتراض دیگر این بوده چرا روزنامه در چاپخانهٔ سنگی چاپ شده و بایستی با حروف باشد و این مکتوب در حدود ۵۷۰ سطر[۴۰] کتابت دارد.

آغاز: قریتکا به منشی «روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران» مکتوب است. برادر مکرم من، از تاریخ یوم جمعه چهاردهم ربیع‌الاول سنهٔ ۱۲۸۳ در شهر تفلیس روزنامهٔ ملت ایران واصل شد. به تقریبی که در ذیل ذکر خواهد شد الخ.

انجام: هم خودت به منافع وافره نائل خواهی شد و هم به ملت فوائدکثیره خواهی رساند. خداحافظ تو باد فی ۱۷ شهر رمضان پارس‌ئیل ۱۲۸۳ در تفلیس تحریر شد».

بدنبال انتشار نسخهٔ خطی این «کریتکا» باب انتقاد در ایران باز شد و یکی از نویسندگان روزنامه ملت سنیهٔ‌ایران «مرتضی‌قلی‌خان پسر میرزا علی‌محمدخان نظام‌الدوله که از حفیدهٔ محمدحسینخان صدر اعظم‌اصفهانی است و در تهران متوطن بوده و به سال ۱۳۰۶ [هـ.ق] در همانجا وفات نموده و در فنون ادبیه و علوم عربیه و نظم و نثر عربی و فارسی از دانشمندان و اساتید به شمار می‌آمده و کتاب *جمرات و اشعهٔ قدسیه* از اوست»[۴۱] جوابی به انتقاد میرزا فتحعلی آخوندزاده نوشته که بنا به آنچه ضیاءالدین حدائق ذکر

۴۰ـ متن: ۵۷۰ بیت.

۴۱ـ ضیاءالدین حدائق، فهرست کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار جلد ۲ صص ۹۷ـ۹۶.

می‌کنند زیر شمارهٔ ۷۹۸ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار نگهداری می‌شود. آنچه از این نوشتهٔ در مورد نویسندگان «روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران» و «روزنامهٔ ملتی» به‌دست می‌آید این است که ذکری از همکاری میرزاعلی‌خان صفاءالسلطنه به میان نیامده. همانطوریکه نامی از حکیم‌سامانی فرزند حکیم‌قاآنی وْ مرتضی قلی‌خان نیز به‌میان نیامده است. امّا آنچه دلیل بر (صحت) نظر افراسیاب آزاد دربارهٔ همکاری پدرش با روزنامهٔ «ملت سنیهٔ ایران» «ملتی» را تایید می‌کند دلایل زیر است.

۱) صفاءالسلطنه سالها معاونت وزارت انطباعات را داشته. دور نیست به علت اینکه شاعر و نویسنده و خوش‌خط بوده. این روزنامه نیز زیر نظر او تدوین و تنظیم شده باشد.

۲) میرزا علی‌خان صفاءالسلطنه سمت منشی‌گری را دارا بوده و صاحب خط نستعلیق خوب. دورنیست که اداره انطباعات منشیگری و تحریر روزنامه را به عهده او گذاشته باشد[42].

۳) اگر به‌دقت خط «روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران» و روزنامهٔ ملتی را با خط این سفرنامه مقایسه کنیم روشن است که هردو خط یکی است با این تفاوت که خط روزنامه کمی درشتتر از خطِ سفرنامه است.

۴) این روزنامه قریب به ۵ سال در مجموع ۳۴ شماره انتشار یافته، و همانطوریکه قبلاً دراین نوشته ملاحظه فرمودید جزو انتشارات وزارت انطباعات بوده که درمدرسهٔ دارالفنون جز روزنامهٔ علمی و دولتی به چاپ می‌رسیده و اعتضادالسلطنه به چاپ و نشر آنها نظارت داشته است.

حکیم‌سامانی فرزند حکیم‌قاآنی‌شیرازی، که یکی از نویسندگان این روزنامه بوده به روزگار جوانی در سال ۱۲۸۵ در سال دوم انتشار این روزنامه درگذشته است. دورنیست پس از درگذشت او تمام کارهای مربوط به این روزنامه به نویسنده دیگرش، مرتضی‌قلیخان (نظام‌الدوله) پسر نظام‌الدوله و میرزا علی‌خان صفاءالسلطنه واگذار شده باشد؟

۵) پس از درگذشت حکیم‌سامانی این روزنامه قریب یکسال و نیم دیگر منتشر شده خط همانند روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران «روزنامهٔ ملتی» و خط این سفرنامه سند دیگری است که به گفتهٔ افراسیاب آزاد صحه بگذاریم و گفته و نوشتهٔ او را مقرون به حقیقت بدانیم. اما همانگونه که نامی از دو نویسندهٔ دیگر این روزنامه دراین روزنامه دیده نمی‌شود نامی هم از صفاءالسلطنه به چشم نمی‌خورد. پس این احتمال را می‌توان پذیرفت که اعتضادالسلطنه وزیر علوم تدوین و تحریر این روزنامه را به عهده این سه‌تن واگذار

۴۲ـ به‌احتمال خط سفرنامهٔ صفاءالسلطنه با خط روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران یکی است.

کرده باشد با علم به اینکه صفاءالسلطنه بطور یقین در انتشار روزنامهٔ ایران که همزمان با این روزنامه‌ها منتشر می‌شد و مرکز اصلی انتشارات وزارت انطباعات بوده و قریب بیست‌سال همکاری دایم داشته است.

دراینجا لازم به یادآوری است که صفاءالسلطنه قریب بیست سال معاونت وزارت انطباعات را داشته و بنا به ارتباط شغلی با روزنامه‌هایی چون: *ایران*، *اطلاع*، *دولتی*، *علمی* و *مرآة السفر* و *مشکوة الحضر* همکاری داشته است. دورنیست برخی از این روزنامه‌ها به خط او باشد به سبب اینکه مطالب مقدمه طولانی شد از معرفی هر یك از این روزنامه‌ها به طور جداگانه خودداری شد.

درپایان از همسرم **رامیهٔ دانشیان** «گلبن» و **فرامرز طالبی** که در اتمام اینکار مرا یاری دادند و از استاد گرامی جناب آقای **فضائلی** که زحمت بازخوانی مقدمه و متن را با گشاده‌رویی به عهده گرفتند و نکاتی را یادآوری فرمودند که سودمند افتاد و نیز از مسئولان محترم واحد انتشارات موسسهٔ اطلاعات که با دقت و دلبستگی به چاپ و نشر این کتاب اقدام کردند صمیمانه سپاسگزارم.

محمد گلبن
تهران ۶۳/۷/۱۵

بسم‌الله الرحمن الرحیم

روز یکشنبه پنجم شهر جمادی الثانیه ۱۳۰۰: بعد از تلثیم[1] عتبهٔ علیه و تعظیم سدهٔ سنیهٔ علویه و وداع خاکبوس و خاکبوس وداع آستانهٔ مقدسهٔ رضویه علیه و علی آبائه‌السبعة و ابنائه‌الاربعة آلاف الثناء و والتحیه «را» به جا آورده به حمل محمل عزیمت خدمت ابوی حاجی میرزا محمد مجتهد سلمهٔ‌الله تعالی نموده «از مشهد مقدس روانهٔ قصبه نائین شدم»[2] و روانه رباط تلمبه گردیدم. پنج فرسخ مسافت است. رباط قدیمی است.

[رباط کافر قلعه]

روز دوشنبه ششم: رباط کافر قلعه چهار فرسخی منزل است. وجه تسمیهٔ آن را چنین گفتند که وقتی زوار مشهد مقدس به خارج قلعه آمده باران و طوفان شدیدی شده، زوار هرقدر التماس کرده بودند، اهل قلعه راه نداده، و به این واسطه بر زوار زحمت بسیار وارد آمده آن را به کافر قلعه موسوم ساختند. و رفته‌رفته از حلیّهٔ آبادی افتاده است. امروز هم باد و طوفان به حدی است که آفتابهٔ پر از آب را انداخته می‌برد. از ترس شبگز داخل رباط نمی‌توان شد و از دست باد در خارج آسوده نمی‌توان بود. دراین اثنا این رباعی به خاطر فاتر رسیده، ثبت روزنامه گردید.

۱ـ تلثیم = بوسه‌دادن و بوسیدن. لغت نامهٔ دهخدا.

۲ـ فرهنگ ایران زمین سال ۱۶ و ۱۷.

[رباعی]

با باد مرا جنگ و گریز است امروز با من نه تو را جای ستیز است امروز
یاران مکنید خورده خوانی که مرا در معرض باد خفت و خیز است امروز

[رباط شور حصار]

سه‌شنبه هفتم: منزل رباط شورحصار هفت فرسخی است. نرسیده به شورحصار رباطی است. گفتند این رباط میان دشت است که پنجاه سوار مکمل از بیم تراکمه و دزدان به دشواری از اینجا گذر می کرده اند. و الحمدالله تعالی حالا از فر دولت همایون[۳] و یُمن شوکت روزافزون و معدلت کاملهٔ قدسی نمون، امنیت به حدی شایع است که مشهدی مهدی طبسی با پنج قاطر که یك قاطر او بارش فقط پول است از این راه بدون هیچ حارس و مستحفظ بدون ذره ای تشویش سفر می کند. بالجمله در عرض راه این منزل قلعهٔ دختر در بالای تلّی رفیع و قلعهٔ درویش برفراز تلّی قصیر دیده شد می گویند دختر یکی از ملوك آن را ساخته و این را درویشی که عاشق او بوده بنیاد نموده است.

[تربت حیدریه]

چهارشنبه هشتم: از حصارشور به شهر تربت حیدریه منزل شد. مسافت شش فرسخ است. سه فرسخ همه گردنه و درّه ماهور و آبهای صاف و ناصاف و رودخانه و کتل است. زمین[هائی که] دیروز و امروز [دیدم] الی آخر این سه فرسخ غالباً سبز و خرم و همه پرگل و گیاه است، آخر این رودخانه‌ها[۴] رودخانهٔ کال بود که دیوارهٔ رودِ گل سرخ و آب آن نیز سخت ِگل آلود و بد بود.
شهر تربت حیدریه، باغستانهای خوب دارد. اما بارهٔ حصار غالباً خراب است. منزل در کاروانسرای خارج شهر که حاجی رضای تاجر لاری ساکن تربت ساخته است، نمودم. غالباً مداخل رعیت تربت از عمل فیله و کشیدن ابریشم است.
مقبرهٔ قطب الدین حیدر علیه الرحمه در خارج شهر زیارت شد. تفصیل حال

۳ـ ناصرالدین شاه قاجار.
۴ـ متن: خانها.

ایشان ازاین قرار است، گویند: پسر سالور خان اوزبك پادشاه بخارا بوده، و مختون[۵] متولد شده، در هفت سالگی جلای وطن کرده، به ارادت شیخ ابوالقاسم که از مشایخ کبار بود، بیرون آمد. اتباع سالور از هر طرف در تفحص برآمده، در اینجا که مزار او است او را برفراز تپه ای یافتند و معلوم کرده بودند که در همان ساعت که از بخارا غیبت کرده بود، او را دراین محل دیده بودند که در خدمت شیخ استرشاد[۶] تعلم می کرده. فرستادگان سالورخان او را تکلیف بازگشت به وطن و ترغیب به قبول سلطنت و وراثت پدر نمودند. چون قبول نمی کرد، چگونگی را به سالور عرض کردند، سالور چندتن از امناء و رجال دولت خود را با حشمت تمام به دعوت او نامزد نمود که او را از کنار شهر زُد[۷] که نام شهر قدیم تربت است و چهار فرسخ طول داشته، برداشته به مستقر سلطنت بخارا رسانند.

قطب الدین حیدرعلی الرسم هر صباح نزد شیخ ابوالقاسم به کنار اومی[۸] که در همان نزدیکی واقع بود رفته تعلیم می گرفت و شب را به محل خود مراجعت می نمود. روزی شیخ به او می فرماید که فردا جمعی از رجال و بسیاری از سپاه پدرت وارد می شوند که ترا نزد او بازگردانند. پس شیخ چند دانه انار در سبدی بسته به او می دهد که برکنار آب بنشین و هریك از فرستادگان پدر را یك دانه بده. قطب الدین حیدر صبح مشغول آبیاری زراعتی که آنجا داشته، می شود. در آن اثنا قشون پدرش بر او وارد می شوند. مشارالیه بیلی که در دست داشته برسر کرت به خاك فروبرده استقبال فرستادگان پدر می کند، و به تقسیم انار می پردازد. آن سبد انار که زیاده از بیست دانه نبود، به جمیع قشون نفری یك دانه رسیده، باز هم به حال خود باقی بود. و آن بیل که بر سرآب فرو برده بود، مانع آب شده. آب به قدری ارتفاع یافته بود که آب از سر دستهٔ بیل تجاوز نموده برهمان ممر که منظور بود، می ریخت. یکی از فرستادگان سالورخان دست دراز کرده بود که اناری از سبد بردارد. دستش تشنجی یافته، قدرت نیافته بود. بالجمله فرستادگان خان بخارا درآن حوالی منزل گرفتند و رجال دولت سالوری به نصایح مشفقانه پرداخته، چندی دراین باب مداومت نمودند و چون مفید نمی افتاد

۵ـ مختون = ختنه شده، فرهنگ معین.

۶ـ استرشاد: ارشاد طلبیدن، راهنمائی خواستن، طلب هدایت کردن، راه درست جستن. فرهنگ معین.

۷ـ منظور تربت حیدریه است.

۸ـ اومی: دهی از دهستان پائین ولایت بخش حومهٔ شهرستان تربت حیدریه ـ فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد نهم.

به عرض سالور رسانیدند. سالور درثانی حکم فرستاد که اگر به رضا نمی آید، عنفاً او را به خدمت آورند. فرستادگان درخدمت خان‌زاده، کشف مطلب نمودند. گفت: مرا با پدر کاری نیست، و با سلطنت بخارا طمعی نه. فرستادگان تدارك دیده، آماده شدند که او را خواه و ناخواه بر اسب نشانده [به بخارا] ببرند. اما چون او را دیدند، دردل آتش نشسته دیدند، لاجرم خائباً بازگشتند. و فردا باز مصمم گشته [برای بردن او] باز آمدند. آب بسیاری پیرامن او محیط یافتند. باز رفتند. فردا باز آمدند، مار بسیار گرد او حلقه زده بودند. چون به کلی مأیوس شدند، باز به عرض سالورخان مبادرت نموده، حقیقت واقع را مکشوف داشتند. سالورخان ناچار به رضای او راضی شده، برای حفظ شأن خود و آسایش او پول بسیاری فرستاد که تدارك دستگاه شوکت و عمارت سلطنتی نمایند. پس جمعی از فرستادگان سالور بازگشتند و بعضی از امناء برای اتمام عمارات و خدمت خانزاده ماندند. بر این منوال چندی گذشت تا خبر فوت سالورخان رسید. چون سالور را جز او پسری نبود، خواهرش که از چشم نابینا بود به او نوشت که اینك تخت سلطنت و مملکت بخارا منتظر مقدم شما است.

[مصـــراع]

کرم نما و فرودآ، که خانه خانهٔ تست.

قطب‌الدین حیدر در جواب نوشت که آن سلطنت ترا ارزانی باد، مرا دولت فقر به سلطنت باقی دلالت می کند.

[بیـــت]

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار
کین کرامت سبب حشمت و تمکین من است.

لاجرم ملك بخارا به خواهر او قرار گرفته، مقرر داشت که هرساله وجه مقرری که سالورخان برای معاش قطب‌الدین حیدر به زاوه[۹] می فرستاد، کمافی السابق ارسال دارند. سالی چند براین بگذشت تا به حکم قضا خواهر او درگذشته، دست اجل طومار حیات صوری شیخ ابوالقاسم را در نوشت. قطب‌الدین حیدر برحسب وصیت شرط

۹ـ زاوه نام یکی از دهستانهای بخش حومهٔ شهرستان تربت حیدریه است. فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد نهم.

خدمت پیر به جای آورده، خود نیز مصمم سفر ناگزیر گشت. و به جای سلطنت فانی به دولت باقی پیوست.

[مصـــــراع]

داد سنگ و در عوض گوهر گرفت.

خواجه تاشان که به موجب حکم سالوری مأمور خدمت او بودند، بقعهٔ آن جناب را معمور ساخته، رقبات و قنوات زیاد خریداری و وقف نمودند. گویند دوازده رشته قنات وقف مصارف خیر و مخارج برنموده بودند، و هر یکی را نامزد یك طبقه از خدام کرده بودند. از جمله آش خانه و قهوه خانه و فراش خانه و نقاره خانه و کشیکخانه و غیره و غیره. و هریك جداگانه قناتی داشته اسباب سلطنت او تا چندین سال قبل از این هم برقرار بود. و رفته‌رفته، حکام تغییرات داده، از میان برده اند. از جمله تغییرات آنکه میرزا اسحق‌خان قرائی حاکم تربت درعهد فتحعلیشاه مغفور البسه‌الله حلل النور اسباب نقاره خانهٔ او را به سر درب دروازهٔ شهر نقل نموده، و سردار محمدخان بعد از او آن را بر سر چهار سوق شهر قرار داده، و بعد از گرفتن و بردن سردار محمدخان حکام تربت و صاحبان زور و قوت آنچه توانستند بردند، و تصرف کردند.

حاجی میرزامحمودخان که این روزها از حکومت تربت معزول شده، قدری مواظبت درامور موقوفهٔ آن‌جناب داشته است. در قرب عمارت دیوانی تربت، سنگ آسیائی نشان دادند و از قرار مذکور این سنگ را محمدخان حاکم تربت برای کشتن مغضوبین خود در همین مکان که آن وقت میدانی بوده، نصب نموده بود. و بر هر که غضب راندی، حکم نمودی که سر او را از سوراخ این سنگ بیرون کرده و از آن طرف طنابی محکم برگلوی او بسته به قوت عوامل و گردون چندان کشیدندی که سر از تن کنده شدی و به همین واسطه به محمدخان کله کن معروف شد. اما آخرالامر به کیفر اعمال خود و پادافره ایزدی دوچار شده. مرحوم حاجی محمد ولی‌میرزا[۱۰] والی خراسان، بروی متغیر گردیده، اسحق‌خان، پسر او را در اندرون خانه طناب انداخته، یکسر طناب را به دست خواهر خودش که زن شاهزاده بود، داده و سر دیگر را خود کشیده او را خفه کردند. و خود او را هم در آن روز در خارج اندرون به دست روزبانان[۱۱] و قوت طناب ازپا در آوردند.

۱۰ـ محمد ولیمیرزای قاجار یکی از فرزندان فتحعلی‌شاه.

۱۱ـ روزبانان: نگهبان بارگاه شاهان و امیران ـ پاسبان، فرهنگ معین.

[بیــــت]

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کی نور چشم من بجز از کشته ندروی[۱۲]

[ظهیــرآبـاد]

روز پنجشنبه نهم: امروز منزل ظهیرآباد، ملکی ورثهٔ حاجی ظهیرالدوله است. از تربت شبگیر نموده، طلوع آفتاب به نهرآبی رسیدیم که منبع آن کوه ازعند است. و در بهار قریب دو سنگ آب برف دارد، و رفته‌رفته کم می‌شود. حوض خوبی ساخته‌اند. چند خانوار بلوچ گله‌دار از قشلاق جنگل طاق‌ریگستان تازه برحسب معمول سنوات به کنار این نهر ییلاق نموده بودند. و هرقدر هوا گرم می‌شود، آنها به طرف کوهستان ازعند بالا می‌روند، تا درعین تابستان درمیان دره‌ها و کوهها چادر زده، معیشت می‌گذرانند، شیر و میسکه[۱۳] آوردند، خریداری و صرف شد. تا ظهر در صفهٔ[۱۴] حوض راحت نموده بعدازظهر بار کرده، به ظهیرآباد رفتیم قبل از آنکه اینجا را حاجی ظهیرالدوله ابتیاع نمایند، دراین محل رباطی مشهور به رباط بی‌بی بوده و اراضی آن ملك اولاد اسحق‌خان تربتی بوده است. قنات مِهنه[۱۵] که نه سهم خالصه و یك سهم اربابی است، ازمیان قلعهٔ ظهیرآباد می‌گذرد اما به اراضی اینجا نمی‌نشیند. قنات خود ظهیرآباد هم از بالای آن که طرف قبله است، جاریست. و این دو قنات در یك نقطه از زیر و بالا تقاطع نموده، چهار زاویه احداث می‌نماید. قنات مِهنه مثل بلور آب کرده، از زیر و قنات ظهیرآباد از بالا، گل‌آلوده، جاریست. از اول تا آخر این منزل همه بوته و سبزه و تك‌تك شقایق و سنبل دشتی رسته و شکفته بود. قطعه زمین باصفاییست. جمعیت ظهیرآباد پانزده خانوار است. مردها به زراعت و زنها به الیجه[۱۶] بافی مشغول‌اند.

جمعه دهم شهر جمادی‌الثانیه ۱۳۰۰: شب شنبه یازدهم از ظهیرآباد به جانب فیض‌آباد پنج فرسنگی شبگیر شد.

۱۲ـ شعر از سعدی است.

۱۳ـ در حوالی نائین و اردستان «کره» را مِسِکه می‌نامند و نویسنده به‌لهجه نائینی این عنوان را ثبت کرده است.

۱۴ـ صفه = هال و سرسراست

۱۵ـ دهی است در اطراف تربت‌حیدریه.

۱۶ـ نوعی پارچهٔ ابریشمین.

[فیض آباد]

دوغ آباد که ده معتبریست و عبدل آباد در عرض راه از یمین و یسار جاده به فاصلهٔ نیم فرسخ واقع است. این راه همه پراز گل های دشتی از قبیل مینای بسیار و سنبل و سوسن اندك و سبزهٔ باطراوت بود.

در فیض آباد در رباطی که پارسال حاجی سید هدایت سیرجانی بنیاد نهاده و هنوز ناتمام است، منزل شد. رباط محکمی خواهد شد. آخوند ملاعلی محولاتی متصدی امور شرعیه و امامت جماعت اینجاست. محولات هم از توابع تربت است.

یکشنبه دوازدهم: منزل میانده و مسافت چهار فرسخ است. میانده آخر خاك تربت و از متملکات اهل فیض آباد و مسکن رعیت و ییلاق بعضی از طوایف بلوچ جهان بیگی است. رباطی نصیرخان جهان بیگی اینجا ساخته است. اغنام و احشام بلوچ اینجا هستند. اما آذوقه[17] کمیاب است. الاّ شیر و ماست که فراوان است. یك نفر آدم بنده سید تقی نام دراین منزل بعضی اسباب آبداری را برداشته مفقود شد، خواستند درصدد او برآیند، مانع شدم. و به همین شاکر هستم که یك باره بنده را محتاج مایحتاج نگذاشته است. زنهای میانده به اصطلاح خودشان مشغول کاردوانی[18] یعنی ریسمان تابی و چرخ ریسی و کرباس بافی هستند. نهرآب شور و انبار آب باران دارند.

قریب یکصد خانواده هستند. اما زراعت این آب اینجا نمی شود. زراعت جو و گندم دارند. اما یك درخت در تمام این آبادی یافت نمی شود.

[اول خاك طبس]

[مارندیز]

دوشنبه سیزدهم: منزل مارندیز اول خاك طبس و از ملحقات بجستان است، و اصل آن ماران دز بوده، یعنی قلعهٔ ماران، این ده اشجار هیچ ندارد، اما بجستان انواع اشجار دارد، نهر آب شور و انبار آب باران دارد. حاصل اینجا منحصر به گندم و جو

۱۷ـ آذوقه غذای ذخیره حیوانات.

۱۸ـ در اطراف اردستان و نائین بخصوص در قریهٔ کهیاز هنگامی که تانهٔ قالی را بچوب مخصوص تانه می پیچند، این عمل را «کاردوانی» می گویند.

گاورس[۱۹] است.

اغنام و احشام هم دارند. امروز در چهار طاقی که اسمش مسجد است و بر لب آب شور واقع منزل شد. از دوطرف آب و سبزه نمایان است. غالب اهل بجستان از رجال و نسوان مشغول رشتن و بافتن پشم و شال می باشند.

امنیت دراین منازل به حدیست که زوار و قوافل زاد و راحلهٔ خود را بر سر راه ریخته، به اطمینان می خوابند.

دیشب وقت سحر قافلهٔ کرمان می گذشت، یك نفر کرمانی این شعر را می خواند:

[بیـــت]

شب شنبه ز کرمـان بار کـردم
غلـط کـردم کـه پشـت بـر یـار کـردم

بنده را بالبدیهه این دوبیتی به خاطر رسیده و هوهذه.

[بیـــت]

اگرچـه مـو گنـه وسیـار کـردم
بـه امیـــد تـه ای غفـــار کـــردم
کنم یك شاتوئینی چون ته دیرم
و خــوردم لـوط و خـود وسـمار کردم

خلاصه مارندیز رباط ندارد. و از این رهگذر، برمجتازان[۲۰] و زوار بد می گذرد.

۱۹ـ گاورس: گیاهی است از تیرهٔ گندمیان و از دستهٔ غلات که دانه‌هایی شبیه اُرزن دارد و با ارزن از یك نوع است. و در حقیقت گونه‌ای ارزن است که دانه‌هایش درشت‌تر است و پوستش نیز از پوست ارزن ریزتر است. دانه‌های این گیاه را بیشتر به کبوتران دهند گورس، جاورس، چاورس هندی، گاورس هندی، چینه شهری است خرم و آبادان و کشت ایشان گاورس است (حدود العالم ۹۷)... گاورس ریزه (امر) دانهٔ گاورس (استعاره) اخگر آتش:

طـاووس بین که زاغ خورد و آنگه از گلو گاورس ریـزه‌هـای مـنـقـی بـرافـکـنـد

خاقانی، عبد، فرهنگ معین.

۲۰ـ مجتاز = گذرنده، رهسپار، راهگذر، عابر «و من که فضلی ندارم و در درجهٔ ایشان نیستم چون مجتازان بوده‌ام تا اینجا رسیدم. بیهقی فیض ۹۶» فرهنگ معین.

آبادی قابلی هم نیست. واردین اینجا به آفتاب روز و باد شب می‌گذرانند. از اهل بجستان هم از قراری که تحقیق شد یك نفر آدمی که صاحب هزار تومان مایملك باشد نیست. همه فقیر و بی بضاعت اند.

[گنـــاباد]

گوناباد در دو فرسخی اینجا از طرف شرقی در کنار کویر واقع است. حاجی میرزا عبداله گونابادی که صاحب تمول و امساك زیاد بوده، این روزها فوت شد. اهل مارندیز از او شکایت داشتند که می‌توانست رباطی اینجا بسازد و نساخت. ملاعباسعلی مارندیزی، ساکن بجستان به امور شرعیهٔ اینجاها می‌پردازد. از دیانت او تمجید می‌کنند.

[بجســـتان]

سه‌شنبه چهاردهم: منزل فخرآباد بجستان است. قنات آب شور و انبار آب باران دارد. از اشجار جز انار ندارد. اغنام و احشام‌الحمدلله زیاد دارند. در رباطی که حاجی حسن تاجر طبسی ساخته، منزل شد. آقا حسین بشرویهٔ نایب بلوك بجستان است.

چهارشنبه پانزدهم: منزل سرحوض پنج فرسخی است و این اول منزلی است که آبادی آن منحصر به یك حوض است. و آب باران دارد. زمینها بعد از قدری مسافت که هنوز کویر بجستان باقی بود، بازگل و گیاه و اسفند و غیره فراوان دارد.

چادر قلندری که همراه بود، برای بنده زده بودند. اما چون دو نفر پیله‌ور یزدی که همراه بودند، با زن و بچه در آفتاب به سر می‌بردند، سایهٔ چادر برای بنده مثل نان سال قحطی ناگوار بود.

چون آب منحصر به یك حوض نصفه و معبر زوار قوافل بود به رعایت حال عابرین سفارش کرده بودم که در صرف آب نهایت امساك نمایند.

در این اثنا شترداری با پنج نفر شتر آمده، با دلو، زیاده از یك خروار آب کشید برخاك ریخت، تا بگودالی رسیده، پر شد. قدری را شترها خوردند و باقی را گذارده، رفتند. با خود گفتم

[بیــــت]

من راقب النـــاس مـــات همـــاً
وفـــاز بـالـلــــذة الجســــور

خلاصه بحر و بر و باد و گرد، به هر طور بود، گذشت. الحمدلله علی کل حال. گویند وجه تسمیهٔ بجستان اینست: که وقتی این کویر مرداب عظیمی بوده و این قصبه در میان مرداب واقع و محل داد و ستد باج و خراج مال‌التجاره بوده است و آن را باجستان می‌گفته‌اند و رفته‌رفته [به] بجستان معروف شده است. والله یعلم.

[حوض حاجی میـرك]

روز پنجشنبه شانزدهم: بعد از طی پنج فرسخ مسافت، کنار حوض حاجی میرك منزل شد. گویند حاجی میرك نام مردی متجاوز [بر] یك صد سال قبل در مقام اتمام این حوض برآمده، و خرج شایسته نموده، بعد از انجام امر به بازدید آنجا آمده، می‌گوید من از اینجا نمی‌روم تا حوض را پر از آب‌دیده، از آن آشامیده باشم. از قضا ابری صاعد و بارانی نازل گردیده، حوض پرآب شده و حاجی میرك به دست خود آب نوشیده، عزم حرکت نمود. در این اثنا چند نفر سوار از جانب جنوب حوض طلوع نموده، از آن حوض آب خورده می‌گویند خدا بیامرزد بانی این حوض را و بعد از آن قصد حاجی میرك و همراهان او نموده، آنها را گرفته، اموالشان را مأخوذ داشته اشخاصشان را کت بسته، می‌خواهند به اسیری برند. حاجی میرك از کمال تأثر می‌گوید خدا نیامرزد کسی را که این حوض را بنا کرده است. تراکمه از این سخن متغیر شده، او را تهدید می‌کنند. بیچاره حاجی میرك کشف حقیقت مطلب نموده، بانی بودن خود را عرض می‌کند و می‌گوید که اگر این کار نمی‌کردم به این بلیه گرفتار نمی‌شدم و به موجب نقشه و دستك حساب ادعای خود را به اثبات می‌رساند. تراکمه بعد از ایقان به صدق قول او وی را به عزت تمام از قید خلاص داده، اموال و همراهانش را نیز به او بخشیده، سالماً مرخص نمودند.

در طرف شمال این حوض سه اطاق متصل بهم از خشت و گل بوده که الان سقفهای آن به کلی ریخته است. اما هنوز دیوارهای شکسته و مخروبه برای زوار فی‌الجمله سایبانی است و طلب مغفرت برای بانی می‌نمایند.

دو ساعت از شب گذشته، جمعی زوار کرمانی آمدند. ملاحسن نام کرمانی، روضه خواند. رقتّی شد. دراین اثنا باد و طوفانی شدید شده، احمال و اثقال مردم را به این طرف و آن طرف پراکنده، تا یك ساعت حالت زوار و مسافرین را پریشان داشت. بعد اندکی باران آمده، هوا خوب و صاف و مهتاب شد. پنج ساعت از شب گذشته شبگیر نمودند.

[حوض سرطریق]

روز جمعه هفدهم: منزل سرحوض سرطریق است. سرطریق اسم قلعهٔ کوچکی است در دو فرسخی راه، از جانب یسار مابین مشرق و قبله، و از جانب یمین بشرویه، در هفت فرسخ فاصله واقع است. ظرف سفال و برك و شال قصبهٔ بشرویه معروف است.

در جنب حوض سرطریق دو اطاق کثیف بسیار بد هست. شبها عوامل اهل سرطریق اینجا آمده، آب می‌خورند و می‌خوابند. صبح بر سر کار و چرا می‌روند.

روز شنبه هیجدهم: منزل در دیه اصفاك است. از حوض سرطریق تا اینجا هفت فرسخ مسافت است. پاسی از شب گذشته، بار کرده، دوساعت از روز برآمده، یك مرتبه قریهٔ اصفاك در پانصد قدمی پیدا شد. سبز و خرم. باطراوت و صفا. در مسجدی که تازه رجب نام رعیت تعمیر نموده و مشرف بر استخر[21] آب روان و اشجار بید و شاتوت و غیره است منزل شد. بسیار باصفا منزلی است. نان بسیار خوبی دارد. از لبنیات هم همه چیز اینجا به هم می‌رسد. دراین منازل زمینها ریگ و هوا گرم است.

روز یکشنبه نوزدهم: سه ساعت از آفتاب برآمده، وارد ده محمد گردیده، در رباطی که از بناهای میرحسنخان عرب طبسی است، منزل شد. رباطی سخت محکم از آجر و سنگ و گچ. و سکوها از سنگ ساخته‌اند. بر سردر رباط سنگی نصب و این اشعار را برآن[22] نقر نموده‌اند.

ازفیض فضل حضرت حق واجب‌الوجود
توفیق گشت شامل حال سپهر جود
میر[23] عرب امیر حسنخان که همتش
بنیاد ظلم و جور ز لوح زمن زدود

۲۱ـ متن: اسطخر. ۲۲ـ متن: او. ۲۳ـ متن: مهر.

در ده‌محمـد از پی آرام کـاروان
چون منزلی نخست به‌وجه حسن نمود
بنیـاد این رباط نهـاد از برای حق
کایند با نشاط در آن[۲۴] مرد و زن فرود
کلك «رفیع» زد پی تاریخ آن[۲۵] رقم
«خـان طبس بنای ربـاط حسن نمود»
سنهٔ ۱۲۱۵ [هـ.ق]

[ده محمـد]

ده محمد را شخصی محمد نام در سوابق ایام آباد نموده، وقف مسجد میرچقماق یزد کرده است. و الآن میرزا هادی نام از جانب متولی در اینجا متصدی ضبط و نسق است. در سال، قریب سیصد تومان حاصل وقف می‌شود. قریب یك سنگ آب بسیار خوب دارد. ملااکبر نام یك دسته گل سرخ نوبرِ آورد. وقت مغرب معلوم شد بعضی اسباب بنده در اصفاك مانده است و هرچه کردیم کسی گیرنیامد که رفته تفحص نماید شاید به دست بیاید. اهل ده محمد از میرزا هادی گله دارند که نمی گذارد آذوقه[۲۶] قوافل را دراینجا آماده نمایند. زوار هم از او شکایت دارند که خودش هم هیچ آماده نمی‌کند و بر مردم بد می گذرد.

[ربـاط درّه بیـد]

روز دوشنبـه بیستم: منـزل ربـاط درّه‌بیـد است کـه درهمین سنـوات حاجی محمد باقرخان عمادالملك حاکم طبس ساخته است. رباط کوچکی است. آبادی هیچ ندارد. آذوقه به هم نمی‌رسد. یك نفر پیرمرد ثقیل السامعه با یك نفر رفیق، اینجا مراقب است، به قدر یك خروار بذر افشانده، حاصل نزدیك رسیدن بود. سه درخت توت هم دارد. ملخ بسیار به حاصل و صحرا افتاده و پراکنده است. پیرمرد گفت: شبانان به جهت اینکه ملخ در مرتع چیزی نگذارده، صحرا را گذاشته رفته‌اند.

۲۴ و ۲۵ـ متن: او.

۲۶ـ متن: آزوغه.

چند اطاق در جانب غربی رباط از دیوارهٔ، درّه بیرون آورده‌اند که قبل ازاحداث رباط محط رجال قوافل و زوار بوده است. دو فرسخ در توی این درّه حرکت شد، ارتفاع بعضی از جانبین درّه تقریباً سی ذرع می شود. زمین درّه ریگ و کنارها ریگ و خاك است که خاك آن‌را آب متدرجاً برده و ریگ در تك درّه مانده است. آب بسیار صاف کمی هم از میان درّه جاریست.

[طبس]

سه‌شنبه بیست و یکم: منزل شهر طبس است. پنج فرسخ است. سه فرسخ درّه و ماهور سخت، و دو فرسخ زمین هموار است. اینجاها گل و گیاه در صحراها نیست. تك‌تك بوته اسفند و غیره یافت می‌شود. طبس خیلی جای معموری بوده است. یك مدرسهٔ حسینیهٔ بسیار خوب با صفای با روحی مرحوم حاجی علی قلیخان وکیل ساخته است. چهار باغچهٔ نارنجستان و چند نخل ممتاز قشنگ دارد. دراینجا پول سیاه قدیم معمول است. شاهی جدید الضرب را هم نیم شاهی بر می‌دارند. نان خوب یافت نمی‌شود. توت تازه رسیده، مرکبات کم‌یابست. هوای اینجا حالا که پنجاه و دوم نوروز است، مثل هوای قلب الاسد دارالخلافه گرم است. تا چهل روز دیگر غالب مردم به ییلاقات می‌روند. ولیکن شبها هوا خوب است و امراض وبائی به‌هیچوجه یافت نمی‌شود. حمام پاکیزه، منحصر به‌حمام حکومت است.

چهارشنبه بیست و دوم: رفتم به‌دیدن سرتیپ نایب‌الحکومه محمد حسینخان پسر عمادالملك. خود عمادالملك درمشهد است. خانهٔ حکومت در خیابان طولانی شهر واقع است و قریب یك سنگ آب از طول خیابان جاریست. خانهٔ سرتیپ پر از درخت خرما و نارنج و انار گلدار و گل نسترن و گل سرخ و مشکچه[27] و درخت توت و مو است. هوای این ولایت با مشهد مقدس قریب دو ماه تفاوت دارد. کرم ابریشم هم خوابانده بودند. تازه به‌خوراك افتاده‌اند. با نایب‌الحکومه تفصیل اسبابی را که از بنده در مسجد اصفاك مانده بود، گفتم. آدم فرستاد، شاید پیدا نمایند.

روز پنجشنبه بیست و سوم: میرزا زین‌العابدین خان پسر مرحوم میرزا محمد علی‌خان وزیر دول خارجه و محمدرضاخان پسر عمادالملك به‌منزل بنده آمده، به‌تماشای باغ و عمارات عمادالملك دعوت نمودند. الحق در صفحات خراسان،

۲۷ـ مُشکچه: گل، گلاب، فرهنگ معین.

نهایت امتیاز و عظمت دارد. یك شهر است، در یك خانه.

روز جمعه بیست و چهارم: عصر به زیارت امامزاده شاهزاده حسین بن موسی بن جعفر علیهم السلام رفتم. در تحقیق حال این امامزاده، گفتند: شیخ علی شیبانی علیه الرحمه که از معارف علمای متصوفه بوده، به قصد زیارت کعبهٔ معظمه از موطن خود حرکت کرده، چون به طبس رسید، شب در عالم واقعه به شرف خدمت حضرت امام رضا صلوات الله و سلامه علیه مشرف گردیده، به او فرمودند: تنخواهی که به جهت زیارت بیت الله الحرام موجود کرده‌ای صرف بنای بقعهٔ شاهزاده حسین نما. در حضرت خداوندی به جای حج مقبول به درجهٔ قبول موصول خواهد بود. نشان مدفن را هم به او فرمودند. عرض می کند من مردی غریبم و یحتمل نتوانم از عهدهٔ انجام این امر برآیم می فرمایند به حاکم نیز سفارش کرده ایم که ترا امداد نماید. شیخ از خواب برخاسته[۲۸] نشانی را ثبت نموده، راه سرای حاکم که یکی از خوانین اوزبك بوده پیش می گیرد.

از آن طرف حاکم هم در عالم رؤیا مأمور امداد او شده، انتظار ورود و استمداد او را می برده است. دراین بین شیخ رحمت الله علیه وارد شده، تفصیل واقعه را انهی[۲۹] می دارد. حاکم انگشت قبول بردیده نهاد، عملهٔ کار حاضر نموده، آن موضع معین را می شکافند، به همان نشان که حضرت سلام الله علیه فرموده بودند. جوانی یافتند، میان بالا گندم گون که خالی در گوشه ابروی راست داشته است. به سجده افتاده، شکر الهی به جا آورده، تنخواه را به مصرف تعمیر بقعه می رساند. و بعضی از اراضی را هم که در آنجا منزل داشته خریداری نموده، وقف این بقعه می نماید و بعد از آن دیگران نیز متدرجاً گنبدی بزرگ در جلو بقعه عمارت نموده، و حیاطی عالی با تالار و طاقها با وسعت و شکوه شایسته به اتمام رسانده اند و مرحوم سید عبدالحق گور سرخی مزرعهٔ ملوند را وقف این جناب نموده، مردم هم موقوفات چند افزوده اند. دراین ازمنه متأخره مرحوم امیر حسینخان حاکم طبس تعمیرات لایقه از اینجا به جا آورده که آثار آن هنوز برقرار است.

روز شنبه بیست و پنجم: باز در طبس لنگ است. امروز نماز را درمسجد جامع گزاردم[۳۰]. این مسجد خیلی با روح و صفا و از ابنیهٔ قدیمهٔ صفویه است. صورت فرمانی در خصوص تخفیف بعضی از طوایف فیوج به تاریخ سنهٔ هزار و چهل و شش، بر سنگ

۲۸ـ متن: برخواسته. ۲۹ـ انهی = انهاء: آگاه کردن، اطلاع دادن،فرهنگ معین.

۳۰ـ متن: گذاردم.

سیاهی حك کرده اند. خطاب فرمان به خواجه بیگا وزیر خراسان است. علینقی خان وکیل، پدر عمادالملك در سنهٔ هزار و دویست و چهل تعمیری از مسجد نموده، درهای مسجد را تجدید کرده است.

[چــهارده]

روز یکشنبه بیست و ششم: منزل، چهارده، چهار فرسخی طبس است. چون این ده مرکب از مهدی آباد و پشکانون و طرغینون و جوخواه است، لهذا مجمعهٔ آنها را چهار ده می گویند. در رباطی که تازه آقا جواد امین التجار یزد حسب الوصیهٔ پدرزن خود، مرحوم حاجی ملانقی تاجر کرمانی، متوطن یزد، احداث نموده، و هنوز ناتمام است، منزل شد. این رباط را در محلی شایسته و بسیار محکم ساخته اند. در قرب آب روان و نزدیکی آبادی واقع شده است. یك گنبد مخروبه در جنب چهار ده دیده شد، می گویند اینجا سپهسالاری که در زمان بعضی از سلاطین مأمور اشاعهٔ تشیّع و اضاعهٔ تسنن بوده، مدفونست. و تفصیل از این قرار است که سپهسالار شنیده بود که در طبس تسنن شایع است. چون به این طبس می رسد، غافل از این که طبس دوتا است. یکی طبس سنی و یکی طبس شیعه، به مجرد اینکه می شنود اینجا طبس است، فرمان جنگ داده، محاربه و مقاتله می نمایند. و خیلی از اهل بلد به معْرض تلف می رسند. دراثنای گیرودار هنگامه کارزار صوت اذان از حصار قلعه به گوش او می رسد و شهادت ثالثه راکه دلالت برتشیعِ دارد می شنود و معلوم می کند که آن طبس سنی این طبس نیست و جمعی شیعه سهواً به قتل رسیده اند. سپهسالار بیچاره سراسیمه شده، باکمال پریشانی و پشیمانی قشون را از محاربه منع می نماید و به دفن مقتولین امر می کند. در اثنای گیرودار تیری به سپهسالار آمده، آن خطای عظیم نیز خاطر اورا محزون نموده، بیچاره تا وصول بهٔ چهار ده درگذشته، خواهر او آمده بر سر مدفن برادر، بقعه ای برپا کرده، موقوفهٔ بسیاری معین نموده، خود نیز مـادام الحیاة مجاور آن بقعه می شود. و بعد فوت او را نیز درآن بقعه دفن نمودند و هردو قبر هنوز باکمال اندراس ظاهر است.

حکام طبس رفته رفته موقوفهٔ آن[31] را جزو املاك خود نموده اند و الان مقبره مخروبه و منهدم است.

روز دوشنبه بیست و هفتم: در چهار ده لنگ است.

سه شنبه بیست و هشتم: منزل در رباط شورآب شش فرسخی چهار ده است. این

۳۱ـ متن: او.

رباط از اربطهٔ شاه عباسی است. و خیلی مندرس و قریب الانهدام است. آب شور و انبار آب باران هم دارد.

[رباط گُل مرد]

چهارشنبه بیست و نهم: منزل رباط گُل مرد، هشت فرسخی است. گویند این رباط از رباطات شاه عباسی است. و وجه تسمیه آن اینست که وقتی که شاه عباس ماضی رضوان‌الله علیه پیاده به زیارت حضرت رضا علیه‌السلام مشرف می شده، چون به این محل رسیده، گلعنایت فوت شده، شاه عباس این رباط را گُل مرد نام نهاد. تا یادگاری از گلعنایت باشد. هنوز آثار خون زوار را که در عهود سابقه به دست بلوچ، اینجا کشته شده اند، بر در و دیوار این رباط نشان می‌دهند. و به دعای این دولت جاوید نشان رطب‌اللسان می شوند. این رباط آب شیرین ندارد. الّا آنکه مزرعه‌ای در نیم فرسخی اینجا آب شیرین دارد. چهار خانوار در اینجا ییلاق و در طبس قشلاق می نمایند.

[رباط خان]

پنجشنبه سلخ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۰: منزل رباط خان است. قبل از این، اینجا را رباط شاه عباسی می گفته اند. در زمان میرحسینخان طبسی سیلی برخاسته، آن‌را خراب کرده، مشارالیه تعمیر و به این واسطه به رباط خان معروف شد. قلعهٔ این رباط مشتمل بر بیست خانوار است. رباط خان از اربطهٔ قدیمه و مرکب از سنگ و گچ بوده و الان مخروبه و بیفایده است. امّا، رباطی حاجی محمد ابراهیم تاجرلاری ساکن یزد در سنهٔ ۱۲۷۱ در اینجا ساخته، خوب رباطی است آب انباری هم حاجی محمد علی تاجر کاشانی ساکن یزد ساخته که می گویند اگر پر کنند تا پنج سال کفاف عابرین را می دهد. مسجد و حمام مختصری هم دارد. قبل از ظهر که اینجا وارد شدیم، احدی اینجا نبود. بعدازظهر قریب پنجاه نفر زوار شیرازی هریك با یك رأس و دو رأس الاغ وارد شدند. قریب غروب ملاابوطالب یزدی که داعیهٔ روضه‌خوانی هم دارد، خواست تا آواز خود را به مقام چهارگاه بیازماید. به مجرد کشیدن آواز،این همه خرها یکمرتبه نهیق برکشیدند، بیچاره ملاابوطالب صوت خود را در میان اصوات خران مستهلك دیده، بی اختیار گفت بر همکار بد لعنت. خیلی بامزه بود.

جمعهٔ غرهٔ شهر رجب‌المرجب ۱۳۰۰: از رباط خان شبگیر نموده، صبح در چشمهٔ

شتران در سه‌فرسخی فرود آوردند. رباط مخروبه‌ای در اینجا دیده شد که از اربطهٔ شاه‌عباسی بوده، و به جهت تطاول طایفهٔ بلوچیه خراب شده. می گویند اینجا از امکنهٔ مخوفه و محل دست‌برد و قتل و غارت طایفهٔ بلوچیه بوده است. و آثار قبور مقتولین بلوچ هنوز بسیار است. هریك از زوار و تجار که از اینجا عبور می کنند، بی اختیار دعای بقای ذات و دولت اعلیحضرت شاهنشاه معدلت دستگاه را به تقدیم می‌رسانند که از فر دولت روزافزون و میامن اقبال همایون چنین سرزمینی که دماء و نفوس مردم در معرض تلف و هدر بود، اکنون به‌حدی محل امن و امان است که یك نفر الاغ‌دار با مبالغی خطیر، تنخواه نقد، باکمال اطمینان عبور می نماید. شاه‌عباس ماضی غفران‌الله علیه، برای آنکه مردم به بیراهه نیفتند، حکم داده بود که هفت میل از گچ و سنگ در دو فرسنگ ریگستان که در اوقات وزیدن باد جاده در ریگ غرق می‌شود، کشیده بودند. جماعت بلوچیه جهت اضلال عابرین متدرجاً میلها را خراب کرده، یك‌میل هنوز باقیست. تقریباً چهار ذرع ارتفاع آن می‌شود. شکار کبك اینجاها فراوان است. پنج ساعت به غروب مانده، ایوار[۳۲] نموده، در یك فرسخی، تپه‌ای ازسنگ دیده شد که تقریباً بیست ذرع ارتفاع دارد. و مثل اینست که فقره به فقره سنگ بر روی یکدیگر انداخته باشند و فقرهٔ بالاتر از همه، کوچکتر از همه است. و به قدر زدن یك چادرپوش زمین مسطح است. می گویند این تپه را جهت منزلگاه شاه‌عباس تسویه و حجاری کرده‌اند و به تخت شاه‌عباس معروف است. شاه‌عباس در ذهاب و ایاب سفر خراسان روزی چند در آنجا منزل کرده، قرار عمارت رباطات و غیره را داده، حرکت نموده‌اند و اگرچه آب اینجاها کلیّةً شور و تلخ است، یك مجرای بسیار ضعیفی به قدرت الهی پیدا شده که به قدر سوراخ جوالدوزی آب گوارنده از آن بیرون می آید. و از این چشمه شاه‌عباس نوشیده و آن‌را چشمهٔ شاه‌عباسی نامیده‌اند. نخلی بر سر آن چشمه سبز و خرم است. و این آخرین نخلی است که دراین خط دیده می شود. خلاصه از تپه گذشته، به اول ریگ شتران رسیدیم. دو فرسخ ریگستان است. تلهای بسیار از ریگ بسیار نرم، به رنگ پوست بادام احداث شده، و مثل آب از اثر جریان ریاح موج برداشته از کثرت ریگ مرکب به صعوبت راه می‌رود. غروب آفتاب میان صحرا بار انداخته، سه‌ساعتی شب جمعه، بار کردند.

۳۲ـ ایوار: هنگام عصر، نزدیك غروب آفتاب، شبگیر.فرهنگ معین.

[اول خـاك یـزد]

روز شنبه دوم: دوساعت از روز گذشته به‌شورآب که مزرعه قلیل المیعه است و اول خاك یزد است، رسیده از آنجا به فاصلهٔ دوساعت به رباط پشت بادام منزل شد. تعریفی از آبادی این منزل شنیده بودم. امّا از قبیل و تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه، بود. اینجا به جز نان و ماست هیچ یافت نمی‌شود. پنجاه شصت خانوار مردم پریشان دارد. شکایت زیاد از سلوك ضابط رباطات دارند. سه بقعه دراینجا هست. یکی به اسم ابراهیم بن‌موسی بن جعفر علیهم‌السلام، و دیگری زید بن‌موسی علیه‌السلام. و دیگری هادی ابن‌موسی علیه‌السلام. از جلالت قدر این امامزاده‌ها خیلی تعریف می‌کنند. حلف[۳۳] یمین دراین سرزمین در برابر این مرقدها می‌شود.

از قراری که می‌گویند: این امامزاده‌ها در ایام توقف حضرت اقدس امام رضا صلوات‌الله علیه در خراسان به عزم شرفیابی حضور مبارك شدّ رحال نموده، بودند. دراین محل اتباع سرخاب گبر که در این حوالی توطن و تمکن داشتند عناداً للاسلام آنها را مسموم و مقتول ساختند. بعد به دلالت بعضی از اهل الله قبور آنها معلوم و معمور شده است. امّا حالا از حلیهٔ عمارت افتاده، مخروبه و قلیل البضاعه مانده است. به قدر پول روغن چراغی موقوفه دارند و چون بعضی از جبال حوالی بادام‌کوهی داشته، این رباط به پشت بادام معروف و موسوم شده.

[رباط خلف بادام]

یکشنبه سوم شهر رجب: از رباط خلف بادام [یا پشت بادام] شبگیر نموده، در سه فرسخی چشمهٔ آبی دیده شد. که آب گوارایی داشت و هفت فرسخ از آن آب گذشته و در رباط الله آباد خرابه منزل شد. رباطی در کمال فضا و استحکام بنا بوده، بیوت خاویه و عروش معطلهٔ مزرعهٔ‌الله آباد نیز هنوز برپا است. و از تطاول بلوچ از حلیهٔ آبادی افتاده است. و به جز انبارآبی که در یك میدان فاصلهٔ رباط واقع است، آبادی ندارد. این رباط را بعضی از طایفهٔ کراقلی[۳۴] ساکن یزد سی چهل سال قبل ساخته‌اند. امّا

۳۳ـ حلف: سوگند.

۳۴ـ ظاهراً کوراوغلی است.

قنات آن هنوز پرداخته نشده، هنگامهٔ بلوچیه آن را در حکم بئر معطله انداخت. حالا که الحمدلله تعالی از فر دولت همایونی روح العالمین فداه، ساحت ایران در سایهٔ امن و امان غنوده، و قلوب مسلمین از تطرق هرگونه آشوب آسوده، حاجی ابراهیم تاجر یزدی در مقام ابتیاع این قنات برآمده و خیال آبادی اینجا را دارد. ولی طائفه کراقلی از بیع آن ابا نموده، خود می‌خواهند قنات را به اتمام رسانده، محل را آباد نمایند.

روز دوشنبه چهارم: شبگیر نموده، یکساعت از روز گذشته به‌رباط ساغند منزل شد. مسافت شش‌فرسخ بود. هوای بسیار خوشی دارد. اینجا آبادی بیش ازسایر رباطات است. بانی این رباط مرحوم حاجی محمد ولیمیرزا بوده، الحق رباطی بامعنی است. قریب یك سنگ آب شیرین دارد که قنات آن از میان قلعه جاریست، داخل رباط شده، می گذرد.

در دو فرسخی این رباط مزرعهٔ مغستان است. اینجا نخل را مغ می گویند. چون آن مزرعه نخلستان دارد، به مغستان موسوم شده است.

امّا ساغند: از قرار مذکور دراصل ساوج بوده، شاه عباس ماضی علیه الرحمه که از این راه به مشهد مقدس مشرف می‌شده، در هر منزلی قناتی احداث نموده، چون غالباً میاه قنوات این صفحات شور بود و آب این قنات شیرین برآمده، آن‌را به ترکی سُوقند نامیده‌اند و رفته رفته در ثبت دفاتر مبارکه ساغند به قلم آمده است. ملا حسنعلی ساغندی اسم بنده را شنیده و شناخته با جمعی ریش‌سفیدان محل و احفاد خود به دیدن آمد. پیرمردی قوی‌بنیه، بی‌دندان است. در اثنای صحبت از کرامات شاهزاده قاسم ابن عباس ابن علی ابن ابیطالب سلام الله علیهم که مزار سوغند است، چند فقره ذکر نموده. از جمله آنکه قلمدانی در این مکان ناپدید شده و گمان سرقت آن به شخصی قاصد که از مشهد به یزد روانه بود، می‌رفت. اورا کافته[35] قلمدان را نیافته بودند، و بالاخره اورا در برابر امامزاده قسم داده، رها نموده بودند. قاصد رفت و خبر آمد که دریك فرسخی مرده است.

ثانیاً مخلفه او را کاوش نمودند، قلمدان را در مشك آب یافتند.

نان و گوشت و لبنیات اینجا به‌هم می‌رسد. عصر امروز باز ملاحسنعلی و اتباع او آمدند و به‌اتفاق به‌زیارت امامزادهٔ (ع) [مذکور] رفتیم. با آنکه مخروبه و خالی از حُلل و زیور است، خیلی باشکوه و عظمت به نظر آمد. سنگی به خط کوفی محکوك در

۳۵ـ کافته: کاویدن، جستجو.

داخل ضریح بالای سر نصب است. ملا حسنعلی گفت: قریب هفتاد سال قبل شیخ احمد احسائی رحمة‌الله از این راه به مشهد مقدس مشرف می‌شده این سنگ را خوانده، فرمود تاریخ آن چهل سال بعد از واقعهٔ کربلا است. ملامحمد علی مردی بسیار معیل و علیل و فقیر متولی این بقعه است.

روز سه‌شنبه پنجم: چون باد زیاد بود، دیرتر بار کردند. دیشب ملا ابوطالب و ملاعلی اکبر برادرش علی‌الرسم برای آنکه بی‌خوابی زحمتشان ندهد، پای کجاوه آمده، صحبت می‌داشتند. از جمله ملاابوطالب گفت: جناب خان، گفتم: بلی. گفت: شما می‌دانید قبله عالم چرا این‌قدر مالیاتها را زیاد کرده‌اند. گفتم: چطور؟ گفت: مالیات ما در اول دولت ده تومان بود و حالا به سی تومان رسیده است. گفتم: یك چیز از تو می‌پرسم. اگر راستش را گفتی، جواب ترا می‌دهم. والّا حق سؤال و جواب با من نخواهی داشت. گفت: البته خلاف نمی‌گویم. گفتم: بگو ببینم، در آن‌وقت که مالیات شما ده تومان بود، زودتر و آسان‌تر می‌پرداختید یا حالا که سی‌تومان است. خندید و گفت: خیر آن وقت که ده تومان بود تا چوبمان نمی‌زدند، نمی‌توانستیم از عهده برآییم، گفتم: این عبارت یعنی چه؟ که تا چوبمان نمی‌زدند، نمی‌توانستیم، از عهده برآییم. گفت: آن وقت لابد بودیم، برای ادای ده تومان مخلفه و اثاث‌البیت خود را با نزل قیم بفروشیم و پولش را به حوالهٔ دیوان بدهیم و تا چوب نمی‌خوردیم، دلمان نمی‌آمد که مایحتاج خانه را به فروش رسانیم. امّا حالا به مجرد اینکه برات حواله می‌آورند، در سر موعد تنخواه دیوان را می‌پردازیم. گفتم: همین جواب سخن و سؤال تست که آن‌وقت به سبب بی‌نظمی که در کار خودت بود، نمی‌توانستی کاسبی نموده، دخلی که باید برداری و درواقع آن وقت ده‌تومان هم زیاد بوده حالا که به فرّ معدلت شهریاری روح‌العالمین فدا، به آرام دل و جمعیت خاطر کاسبی می‌کنی، چندین برابر آن‌وقت مداخل حاصل می‌کنی. نهایتاً این‌قدر هم به جهت حفظ حالت امنیت به دیوان اعلی می‌دهی. ملاابوطالب بی‌اختیار از الاغ فروجسته به خاك افتاده و سجده‌ها کرده، برخاست و به دعای دولت، دولت ابد مدت همایون پرداخت. و این بندهٔ درگاه را دعا گفت که خدا پدر و مادرت را رحمت کند که مرا از این شبهه به [در] آوردی[۳۶]. خلاصه صبح یك ساعت از روز گذشته، به چهار فرسخی در خارج رباط زیرآب که رباطی مختصر از سنگ و گچ است، منزل شد. این رباط را در سنهٔ هزار و دویست و هفده

۳۶ـ متن: مرا از این شبهه برآوردی.

مرحومان حاجی آقابابا و حاجی علیرضا ولدان اسمعیل قزوینی ساکن یزد ساخته‌اند. آب نیم‌شوری دارد که از قنات غیر جاری برمی‌دارند. آبادی هیچ نیست. همین قدر هست که زوار را از آفتاب پناهی مختصر است. قوافل امتعهٔ یزد و شیراز که از این راه به مشهد مقدس می‌روند، دیده می‌شود.

[خـــورنق]

چهارشنبه ششم: منزل خرانق است که در اصل خورنق معرب خوردنگاه بوده. ده فرسخ راه و غالباً کوه و کتل و سنگلاخ است. می گویند این قلعه را قبل از بنای یزد به چندین سال بهرام گبر که ظاهراً یکی از عظمای مجوس بوده است، احداث نموده و مسکن مجوسیین بوده است. تپهٔ گلی هم هست که آن‌را دخمهٔ مجوس می‌دانند. اینجا نسبت به سایر منازل قدری ییلاقیت دارد. و هنوز توت نرسیده است. رباط بسیار خوبی مرحوم حاجی محمد ولیمیرزا ساخته. قنات نیم‌شوری در خارج رباط جاریست. مزار یکی از خدام سریر ارتضا صلوات‌الله علیه درخارج قلعه واقع است. امّا اسم آن معلوم نیست. این مزرعه خیلی با صفا و خوش هواست. از اطراف محاط کوه است. گل زرد هنوز هست.

[انجیـــرك]

روز پنجشنبه هفتم: منزل انجیرك شش فرسخی است. دراین منازل غالباً از نباتات تر و خشك و اسفندگلدار بود. مگر این منزل که نصف راه ریگزار است. در انجیرك رباط بسیار عالی مشتمل برحجرات زمستانی و ایوانهای تابستانی و منازل ممتاز که هریك از اعالی وادانی می‌توانند منزل نمایند، هست. این رباط را مرحوم حاجی محمد طاهر مجتهد برادر مرحوم حاجی رجبعلی مجتهد، عارف ساخته. گویند حاجی رجبعلی در اواخر عمر خود چندین سال ترك بیتوته نکرده، همه‌شب در مسجد جامع اعتکاف داشته است. خلاصه آب نیم‌شوری دارد. آب انباری به عمق سی و پنج پله در رباط است که از آب دم شیر آن تشنه نمی‌تواند به یکنفس سیر شود. چرا که سردی آب دندان را صدمه می‌زند. و هرچند این آب همان آب نیم‌شور است، امّا به جهت رکود چند مدت، ملاحت آن رسوب یافته گوارا شده است. برجی هم در خارج رباط هست که یك خانوار درآنجا ساکن و بعضی مایحتاج زوار را حاضر دارد.

[شـهر یـزد]

روز جمعه هشتم: طلوع آفتاب وارد دارالعبادهٔ یزد شدم. در سبب بنا و شخص بانی یزد آنچه نوشته اند ازاین قرار است: شرح سبب بنا و بانی یزد.چون اسکندر رومی بر دارا ظفر یافت و در اصطخر[۳۷] فارس بر جای سلاطین عجم قرار گرفت، شخصی از نبیره‌های کاووس بر وی خروج کرده، به‌ری آمده، داعیهٔ سلطنت در سرگرفته، کمر همت برمیان بست. و شاهزادگان کیانی نیز بروی گرد آمدند. و رایت جُرأت برافراشته، به طلب ملك موروث برخاستند. اسکندر از فارس، فارس توسن انتقام شده، درخارج بلده ری تلاقی فریقین شده، اسکندر بر شاهزادگان دست یافت و همگی را در قید اسار کشیده، به اصطخر بازگشت. و امر فرمود تا از شاهزادگان عجم و احقاد امراء ماتقدم هرچند در بلاد ایران و دیار توران بودند، جمله را دستگیر نموده، به پای تخت آوردند. پس اراده نمود، تا ساحت ملك را از وجود آنها پیراسته، همه را عرضهٔ تیغ انتقام دارد. ارسطاطالیس این رأی را موجب نومیدی خلایق و سخط خالق شناخته، وی را منع فرمود.و درآن نزدیکی اسکندر را عزیمت سفر خراسان دامن همت گرفته، بدان ساحت روان شد. چون به زمینی که اکنون ولایت یزد در آن واقع است رسید، صحرایی دور از آبادی دیده ارسطاطالیس را مخاطب ساخته، فرمود. که در صورت وجود آب این محل قابل احداث شهریست. چه هوای آن در غایت اعتدال است. ارسطو بر رأی ملك آفرین آراسته، گفت: وضع عمارت و احداث ولایت دراین محل بسی مناسب است. و چون این سرزمین ریگستان است چنین تفرس می شود که مابین سکنهٔ این شهر رسم موافقت و طرح مرافقت صورت نبندد. انسب آنست که به حفرقنات و طرح قلعه امر فرمایید و آن قلعه را محل اقامت و سکونت تمامت شاهزادگان عجم مقرر و خاطر از فتنهٔ ایشان جمع دارند. اسکندر وی را احماد نموده به اجرای قنات و اتمام قلعه فرمان داد و قلعه منیع بنیاد نموده، چاهی عمیق در میان آن حفر نمودند و در قعر آن جایی وسیع ترتیب داده، شاهزادگان کیانی را در آن جا منزل دادند و آن را به کثه که به لغت یونانی عبارت از زندان است موسوم ساختند و خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی علیه‌الرحمه در اوقاتی که در یزد به تحصیل مشغول بوده، بدان اشاره نموده، گفته است:

۳۷ـ متن: اصطخر.

[بیـــت]

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بـربندم و تـاملك سلیمان بـروم

ولی آن بنا که به زندان سکندر معروف بود، همان قلعهٔ نخستین است. و امّا تفصیل قلعهٔ دومین و وجه تسمیهٔ آن به یزد اینست: چهارصد سال بعداز وفات اسکندر که پانصد سال تمام قبل از هجرت حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه واله بوده، کوکب سلطنت شاپور ابن اردشیر طالع گردیده، مدت چهل سال مردم ایران دستخوش ناحساب و پایمال کردار ناصواب او بودند. روزی شاپور از منجمان مدت عمر و دولت خود را پرسیده. با وی گفتند ملك را یکسال دیگر در ملك بدن تمکن تملك خواهد بود و در سال دوم در ساحت خراسان درکنار چشمهٔ سبز مرحله پیمای ساحت آن‌جهان خواهد گردید. شاپور با خود عهد کرد که از سفر خراسان و کنار چشمهٔ سبز برحذر باشد. امّا از آنجا که بودنی نابود نخواهد ماند، دست قضا اقتضای خود را به فیصل خواهد رساند، پس ازاندك مدت رعافی[۳۸] برشاپور مستولی گشته، بهیچ دارو او را معاف نمی‌داشت و خون از بینی او چون اشك چشم ستم‌دیدگان باز نمی‌ایستاد. اطبا گفتند ملك رااز ظلم توبه می باید کردن و به جانب طوس و چشمهٔ سبز شدن و به عبادت یزدان عادت نمودن. شاید به وسیلت دعا و عذوبت آب و هوا بهبودی حاصل تواند نمود.

شاپور به حکم ضرورت طریق انابت و راه خراسان پیش گرفت و چون به زندان سکندر که آن را کثه می‌خواندند، رسید، از اثر آب و هوای آنجا اندك بهبودی یافته، بدین‌واسطه طرح شهری پیرامن آن ریخته و به نام خدای موسوم ساخته، آن را یزدان گرد خواند و نام خویش را نیز تبدیل داده یزدگرد نهاد و بفرمود تاقناتی چند درآنجا حفر و احداث نمایند و از آنجا به ساحت خراسان نهضت کرده، چون بر سرچشمهٔ سبز رسید، مزاجش را اعتدال کلی روی داده، فساد آن به صلاح پیوست. پس از ده ماه روزی در صحرا اسبی بر وی ظاهر شده، به گرفتن آن امر فرمود. فرمانبران هرچند درآن امر جهد کردند، میسر نگردید. یزدگرد خود متوجه آن کار گشته اسب را بگرفت و زین و نمد بروی راست کرده، خواست تا برنشیند، ناگاه اسب حرکتی کرده، لگدی برسینه او زد. چنانکه برجای سرد گشته، راکب روحش از توسن

۳۸ـ رعاف = جاری شدن خون از بینی، خون دماغ.فرهنگ معین.

تن پیاده شد.

[بیـــت]

که را بر ابلق اقبال برنشـاند سپهـر
که خود نگشت لگدکوب تـوسن ادبار

آنها که مأمور عمارت بودند، چون خبر فوت یزدگرد شنیدند، دست از کار کشیدند. و امر را ناتمام گذاردند. و این یزدگرد آنست که او را مورخین در تواریخ اثیم یاد کنند، چون پسر او بهرام‌گور بر تخت سلطنت برآمد، و زمام امر دولت در دست گرفت، پورخود یزدجرد اصغر را به ایالت یزد مأمور ساخته و او در اتمام شهر وانجام امر سعی بلیغ نموده. ولایت را آباد کرد و بعضی از قری و مزارع در نواحی آن بنیاد نهاده، دانشمندان و پیشه‌وران را از اطراف گرد کرده، در آنجاها مسکن داد. و بعد از آن هریك از سلاطین و حکام برآبادانی آن ولایت چیزی بیفزودند.

سبب تسمیهٔ یزد به دارالعباده: امّا موجب اینکه یزد بدارالعباده موسوم گردیده اینست که چون ملکشاه سلجوقی منجوق دولتیاری برافراشت و ممالك ترکستان و خراسان و آذربایجان بر وی مسلم شد، عزم تسخیر ملك عراق نمود. و نخست ایلچی نزد سلطان علاءالدوله که فرمانفرمای ایالات عراق بود فرستاده، نامه بنوشت. و درآن نامه یاد کرد که ما را پاس احترام آن پادشاه واجب می نماید، امّا حسب الضروره ولایتی وسیع و مملکتی فسیح پای تخت ما را در کار است. چه، البته مسموع آن پادشاه شده باشد که هجده هزار قوشچی ملتزم رکاب ما می باشند و بواقی حشر و خیل و لشگر را باید برآن قیاس کرد و ایالتی که مستقر چنین سلطنتی تواند بود، جز اصفهان نخواهد بود.

انسب آنست که اصفهان را به ما واگذارند و از عراق و فارس هرکجا را که خاطرخواه آن پادشاه باشد، درعوض قبول نمایند.

علاءالدوله که مردی عاقل بود در جواب نوشت که برهمگنان مبرهن است که مرا به دنیا رغبتی نیست. امّا برای دوروزهٔ زندگانی مسکنی لازم خواهد بود. یزد را که محقرترین ولایات است به اقطاع من مقرر فرمایند تا درآنجا به عبادت پروردگار عالم

اشتغال نمایم. سلطان ملکشاه وی‌را احماد نموده، ارسلان خاتون دختر سلیمانشاه عم خود را به عقد وی درآورده به اصفهان فرستاد. و پیغام داد که یزد دارالعباده و اقطاع ابدی آن‌جناب است. باید که بدان‌صوب توجه فرموده، به عبادت الهی پردازند. علاءالدوله در سنهٔ اربع و خمسماة بدان بلد آمده، از آن زمان یزد به دارالعباده ملقب گردید و درسنهٔ اثنی و ثلثین خمسماة بفرموده تا به تازه برگرد شهرباره‌ای کشیدند و چهار دروازه گشودند و دروب آهنین برآنها نصب نمودند. دربی به کوشك نو و دربی به قطریان که اکنون به درب شاهی اشتهار دارد و دیگری به کیا و درب دیگر به مهرجرد موسوم گردید. گویند علاءالدوله را چهار امیر بوده، یکی ابومسعود بهشتی که باغ و محلهٔ بهشتی را احداث و آباد نموده، دیگر ابویعقوب دیلمی که قنات و محله یعقوبی را حفر و آباد کرده، دیگر ابویوسف و آن دیگر کیانرسو که در سنهٔ سبع عشر و خمسماة، قنات نرسوآباد را جاری ساخته و درمحلهٔ سرریگ مدرسهٔ عالی طرح انداخته و ارسلان خاتون زوجهٔ علاءالدوله مسجدی بنیاد نهاده مناری برپای کرده، و این اول مناره ایست که در یزد بالا کشیده اند. و در سنهٔ ۸۳۲ اثنی و ثلثین و ثمانماة فتوری در آن راه یافته، بیفتاد و آن مسجد نیز که در جنب مسجد جامع واقع بود، روی به انهدام نهاده، الان جز مشت خاکی از آن چیزی نشان نمی‌دهند.

باز بر سر روزنامه رویم.

خلاصه وارد شهر شده، مستقیماً به کاروانسرای حاجی غلامرضا منزل شد. چند نفر ازمردم نائین هم دراین کاروانسرا هستند. خیلی مراقبت نمودند. ازوقایع نائین و احوال والد پرسیدم. از ناخوشی اول سال و نقاهت حالیه و انتظاری که ازورود این بنده داشته‌اند، شرحی بیان کردند. بعدازظهر عزیمت زیارت سید ابوجعفر محمدابن علی‌بن‌احمد بن‌علی العریضی ابن جعفر الصادق علیهم‌السلام نمودم. تفصیل نسب و حسب ایشان دراین رساله که بالاصاله فرع زیارت است اجمالاً لازم افتاده، معروض می‌دارد که از قراری که در تاریخ مفیدی مسطور است، آن‌جناب درزمان تسلط متوکل عباسی برخلاف عادت سلسلهٔ قریش سرتراشیده نسب نامهٔ مبارك خود را در مشمعی تعبیه نموده، در مطهره آب انداخته، به فحوای الفرار ممالایطاق من سنن المرسلین از مدینهٔ طیبه هجرت نموده و رفته‌رفته از دیار غربی

به بلاد شرقی رفته و دارالعبادهٔ یزد را از اشراق وجود مسعود خود اضائت بخشید. پس از چند روز برحسب عالم بشریت محتاج تغذیت شده در کوچهٔ مشهور به حسینیا مزدور آهنگرخانه شده به دمیدن دم و تفتیدن آهن مشغول می شود فخرالدوله که آن وقت والی ولایت یزد بود، شبی درعالم واقعه، به شرف پابیوس حضرت فخرالوری خاتم الانبیا صلوات الله علیه و آله مشرف و مخاطب به خطاب همایونی شده، به او می فرمایند که یکی از نتایج ما به حکم قضا وارد این ولایت شده، متوطن اینجا خواهد بود، رعایت حال و اکرام جانب او را واجب شمار. فخرالدوله بعد از تیقظ هرچند تفحص نمود، اثری از مقصود نیافته، گفت:

با هیچکس نشانی زان بی نشان ندیدم.

تا شبی دیگر باز به حضور مبارك مشرف و در عالم رؤیا نشانی امامزاده را به او می فرمایند. علی الصباح کمرهمت برمیان ارادت تنگ بسته، با دلی گشاده در مقام وصول مقصد و حصول مقصود برآمد تا به دکهٔ حداد که از فیض آن گل بوستان صفوت صفت یا نارکونی برداً وسلاما یافته بود، رسیده، نسیم خلق عترت اطهار سید ابرار صلی الله علیه واله را استشمام نموده، به زیارت جمال آن شکوفه چمن جلال مرتضوی چشم روشن نمود، و از سر عقیدت به قدوم آن حضرت افتاده عرض مطلب کرد. نخست امامزاده ازراه تقیه نسب همایون خود را مستور داشته، اظهار نمی فرمود والی به تضرع عرض واقعهٔ رویا را نموده، آن حضرت را مطمئن ساخت، پس نسب نامهٔ خود را از مشربه بیرون آورده، به والی نمود. والی مقدم آن جناب را فوز عظیم شناخته فوراً منزلی مرغوب در کوچهٔ حسینیا جهت سکونت آن اختر برج هدایت و رشاد تعیین داده، دختر خود را به حبالهٔ نکاح ایشان درآورده، فهرج و طرزجان را که دو قریهٔ معتبر است و اکنون فهرج در جزو بلوك مهریز و طرزجان از اعمال بلوك میانکوه است، به سیورغال آن جناب معین نمود. گویند درآن اوقات در قرب محلی که مزار کثیرالانوار آن جناب است، جنگلی بوده، که از انبوه اشجار دخول و خروج از آن متعذر بوده و شیری درآن جنگل به هم رسیده بود که ثورفلك را از مهابت او مجال طلوع درآن بیشه نبود. و تردد بشر از قرب آن محال می نمود. مردم روزی از در شکایت عرض دهشت و هراس خود را به والی ولایت نمودند، والی دفع آن بلا را از شبل غاب شیر خداوند اعلی مسئلت کرد. امامزاده قبول مسئول فرموده، به جانب بیشه حرکت می فرماید. والی و ارکان ولایت نیز ملتزم رکاب ولایت مآب بودند. چون آن جناب به کنار بیشه تشریف فرما شدند، شیر از

بیشه به جانب آنحضرت حرکت می نماید، همراهان نظر به ضعف بشریت متوهم و متفرق گردیدند آن جناب به قوت تقوی و قدرت شجاعت بدون اندیشه چون شیر به جانب بیشه روان شد. چون شیر را نظر به جمال قرین الکمال آن حضرت افتاد، خود را روباه صفت به خاك قدوم آن حضرت انداخته به تلثیم و تقبیل مشغول می شود. آن حضرت دست عنایت به سر و روی او کشیده، اورا از تعرض مسلمانان منع و مردم را به رعایت حال او امر می فرماید. و روزی یك بند جگر گوسپند به وظیفهٔ آن مقرر داشتند که اهالی ولایت بدون اکراه رسانیده، از ضرر او ایمن باشند. از قراری که در تاریخ جدید یزد مسطور است، آن حیوان مفترس به حدی با اِنس اُنس گرفته بود که اطفال خوردسال بر پشت او نشسته، بازی می کردند و پس از روزگاری دراز آن شیر به حضور آن زادهٔ شیرخدا آمده، سر بر قدم مبارکش گذارده، نقد حیات تسلیم نمود. و به اشارهٔ آن جناب او را غسل داده، کفن نموده، به خاك سپردند. پس در سنهٔ چهارصد و بیست و چهار (۴۲۴) روح پرفتوح امامزاده، چون طایر قدس از قفس تن به گلزار جنان شتافته، محفل قدس را بر منزل انس اختیار فرمود. و حسب الوصیه جسد مبارکش را در قرب قبر شیر دفن نمودند. و بعد از مدتی هم که حرم عفت خیم آن حضرت را به جای عیش جهان نشاط باغ جنان نصیب شد. پیکر او را نیز در برابر آن جناب در حجاب تراب کشیدند.

در سنهٔ سبع و سبعماه صاحب اعظم خواجه ابواسحق ابن خواجه چَسَن ساروج خوارزمی قبر منور آن حضرت را کاشی کاری نموده، سنگ تاریخ وفات آن جناب را بر لوح کاشی معرق مورخ مبدل نمود و آیات مبارکات قرآنی بر آن نقش بست. و تاکنون جز قلیلی از عروق که به مرور دهور فرو ریخته، بقیه باقیست. پس در سنهٔ ثمان و سبعین و سبعماه امیرصدرالدین قنبر وزیر شهید، پسر ابوسعیدطبسی و بعد از آن پسر او امیر قطب الدین و خواجه محمد قمی و برهان الدین شیخ محمد دادا و قبل از آن در سنهٔ اربع و خمسین وثمانماه خواجه احمد فراش سلطان محمودتیموری و حاجی محقل و بعداز آن در سنهٔ تسع و تسعین و ثمانماه امیر جلال الدین محمد و هم درآن سال خواجه معین الدین علی المیبدی رحمهم اله هریك به فراخور همت و تفاوت سلیقهٔ خود بر اراضی اطراف آن افزوده، عمارات و مساجد و محاریب و مدارس و مصانع طرح انداخته، بعضی به انهدام ابنیه بعضی دیگر اقدام نمودند و چنانکه در تاریخ جدید یزد مسطور است در سنهٔ ستین و ثمانماه به اقتضای حکمت بالغهٔ خداوندی،

سیلابی عظیم برخاسته، غالب عمارات مستحدثه را فرو نشاند، و اکثر محلات را خراب کرد. امّا پای به پیرامن مرقد منور آن سرور نگذاشته بود. پس در همین سال سید جلال‌الدین محمد و امیر شیخ دادایی و خواجه معین‌الدین علی‌وزیر هریك عمارات احداثی خود را که از نزول سیلاب منهدم و خراب شده بود، تجدید نمودند. و معین‌الدین عمارتی جدید نیز به اتمام رسانید. و بعضی رقبات و قنوات بر موقوفات آن‌حضرت بیفزود. امّا آنچه اکنون از عمارات امامزاده برقرار است و کمترین بندهٔ درگاه زیارت نمود، صحنی است به عرض پنج ذرع و به طول هفت ذرع مشتمل برچند باب. حجره و ایوانی عالی که در پس پشت واقع است. و دیگر رواقیست که از جانب قبله دری به محلهٔ میدان شاه و از طرف مقابل بابی به‌جانب حظیرهٔ مصلی دارد. و مقبرهٔ مستطیل شایسته که طول ضریح به عرض آن افتاده و از دو طرف ایوان واقع شده، طواف به سهولت ممکن می‌شود. و آنچه اکنون از موقوفهٔ آن‌جناب باقیست، مزرعهٔ سفید است و بعضی از پشتکوه و اردکان.

روز شنبه نهم: کسان آقامیرزا محمد مستوفی از ورود بنده مخبر شده، به‌رعایت انتسابی که با حاجی والد دارند، آمده خواهی نخواهی بنهٔ بنده را به خانهٔ آقامیرزا اسداله برادر ایشان نقل نمودند. و عصر این‌روز به زیارت امامزاده فضل‌بن‌موسی علیه‌السلام رفته بقعه و رواق و کریاس عالی دارند. از قراری که درتاریخ مفیدی مسطور است، هنگامی که امیر مبارزالدین سلطان محمد مظفر به عمارت حصار و حفر خندق کهنهٔ یزد امر نمود، چون کارکنان بدان مکان رسیدند، شخصی با هیبت تمام و جامهٔ سبز و سفید مشاهده کردند که مصحفی بر سینه گذاشته و جراحتی برداشته، پنبه بر روی آن نهاده بود. حفار جرئت نموده آن پنبه را برداشته بود. فی‌الفور خون تازه از آن جاری و آوازی مسموع حفار گردیده بود که دست بدار و پنبه را برجای بگذار. حفار از این واقعه مدهوش گشته، این خبر به گوش سلطان رسید. اما چون روز به آخر رسیده بود، زیارت جسد مطهر را به روز دیگر انداخته. گویند آن شب عمودی از نور بر سر قبر آن بزرگوار افراخته و مشعل‌وار افروخته دیده بودند. روز دیگر امیر مشارالیه بدان مکان آمده، بفرمود تا قبر را بسته فصیل را به جانب دیگر کشیدند. و خود طوق ارادت برگردن نهاده، کمرخدمت برمیان بست. نوشته‌اند که مردی و زنی

زناکار خود را به بقعهٔ آن‌جناب انداخته، به امر شنیع خود پرداخته بودند. بامداد که خدام درب آن‌را گشادند آن هردو را نیم‌سوخته یافتند. کرامات دیگر نیز مروراً از آن‌جناب به ظهور رسیده. تاکنون هم لیالی جمعات مردم به زیارت آن‌جناب آمده، قنادیل و شموع افروخته، نذورات به او می‌رسانند. هنگامی که شاه اسمعیل بهادرخان صفوی جهت رفع فتنه رئیس محمد کرت و تسخیر ولایت یزد عزیمت نمود کرامتی از آن‌جناب دیده، از بابت وجوه بلده مبلغی به رسم سیورغال جهت متولی آنجا مقرر داشت. و دیگران نیز متدرجاً دکاکین و اراضی بسیار وقف آن‌جناب نمودند. والحال جز قلیلی باقی نمانده که آن‌را نیز مانند وظیفه برخود مباح دانسته می برند و می خورند. در بیرون عمارت امامزاده تالاری چوبین ساخته‌اند که شیخ پیر برج رحمه‌الله در آنجا مدفونست.

روز سه‌شنبه دوازدهم: به‌زیارت مقبرهٔ سیّد کاظم گل‌سرخ مشرف شدم. هنوز بنیان بقعه و بنا خالی از استحکامی نیست. امّا از زیور آبادی و تزئینات افتاده است. از قراری که در تاریخ مفیدی مسطور است، در بدایت امر در محلهٔ پیرچم یزد در دکان خبازی به‌طبخ نان می‌پرداخته و به‌حلیهٔ تقوی و تمام خلوص موصوف بوده اند.
شخصی دیگر از اهل‌الله که در همان دکان به امر خمیرگیری مشغول بود، روزی دست در خمیر برده، شاخ نرگسی درآورده، خدمت سیّد حسین علیه‌الرحمه به‌هدیه فرستاد. سیّد از مشاهدهٔ آن‌حال، چون گل برشکفت و دست مبارك در تنور تفته برده، دستهٔ گل‌سرخی برآورده، نزد خمیرگیر فرستاد. و پیغام داد که:

[بیـــــت]

سـرخ گل غنچـه مثـالم هنـوز
منـتـظر بـاد شـمـالم هنـوز

خمیرگیر را از آن تاریخ دل از کار دنیا سرد شده، در گوشه‌ای نشسته، گرم عبادت گردید و بعد از وفات در حوالی حمام بگشاه مدفون و به پیرخمیرگیر اشتهار یافت. بالجمله در عهد شاه اسمعیل صفوی انارالله برهانه، جمعی از طوایف اوزبکیّه از ترکستان به‌تاخت و تاز یزد مأمور می شوند. چون به‌مقام زنگیان که در یزد خارج دروازهٔ

خراسان است می‌رسند، جمعی از عجزه و فقرای ولایت از شهر خارج شده، به‌مجرد اینکه سوارهٔ اوزبك را می‌بینند، دلباخته به‌تضرع و زاری مشغول می‌شوند. سیّد گل‌سرخ از دکهٔ خبازی بیرون آمده، قشون ترك را استقبال می‌نماید، و جامهٔ خود را از تن بیرون آورده، می‌فشاند، از آن جامه شرارها خارج شده، بعضی از سوارهٔ مزبور را که پیش‌آمده بودند، سوخته بود. سایر اوزبکیّه که این امر مهیب را مشاهده نمودند، راه فرار پیش گرفته، در هیچ مقام قرار و آرام نگرفتند.

[بیــــت]

آتش ســوزان نکنــد بــا سپنــد
آنـچـه کنـد دود دل مـسـتـمـنـد

اوزبکیّه بعد از وصول به‌مسکن مألوف، شرح حقیقت حال را با بزرگ خود به‌میان آورده، رئیس را اخلاصی از آن‌جناب در دل حاصل می‌شود، و یکی از خواص خود را با تحف و هدایای وافره به‌خدمت فرستاد. چون فرستاده از ترکستان به‌دارالعباده رسید، آن‌سرور را اجل موعود در رسیده از گلخن جهان به‌گلشن جنان نقل فرموده بود. فرستاده به‌عرض رئیس رسانید و به‌فرمودهٔ او آن‌وجه را به‌مصارف عمارت بقعه و مزار و خانقاه و مسجد و غیره رساند. و جهت فقرا و مساکین همه روزه طعامی مقرر و موقوفاتی برآن قرار داده بودند. در سنهٔ ثلث و ثمانین بعدالالف که تاریخ تألیف کتاب مفیدی بوده، خانقاه بایر و مزار خراب و موقوفات از تصرف وقف منتزع افتاده است، بالجمله، بعد از مراجعت از زیارت سیّد گل‌سرخ علیه‌الرحمه، بعضی از آقایان و اعیان ولایت تشریف آوردند. از جمله حاجی میرزاعلی‌اکبر یزدی که فی‌الجمله ذکر احوال ایشان نوشتن دارد. این مرد گذشته از مرتبهٔ فقاهت که جایزالفتوی و مشارألیه علماست، در فنون علوم حکمیه از ریاضی و هندسه و هیئت بهرهٔ تمام یافته و در مقامات علما و عرفا تتبع کامل حاصل نموده، از جمله غالب اشعار کتاب مثنوی مولوی را حفظ دارد و در مجلس می‌خواند. و برتسنن ملااستدلال می‌نماید و در عوالم تقوی چنانکه مشهور ولایت است، امروز نظیر خود ندارد. مع‌هذالمجموع گذران او به‌وجه اجرت کفاشی می‌شود که شبها بعد از فراغ از مطالعه و روزها پس از خلاص از مباحثه شخصاً به‌دوختن کفش پرداخته، به‌وجه آن قناعت می‌کند. و در انظار

مردم با کمال بشاشت ملاقات نموده، صحبت می‌نماید.

روز جمعهٔ پانزدهم: مهمان آقا سیدمحمد تاجر مشهور به قالب‌تراش بودم مردی با مزه و ظریف است صحبت از هوا و پشه و گرما شد، این شعر را از گفته یکی از علما خواند.

از سر شب تا طلوع صبح در ملك بدن
کیك بُد رقاص و پشه نائی من چنگزن

گفتم از سوق کلام معلوم می‌شود که از علما بوده‌اند، نه از شعرا. والا می‌گفتند در بزم بدن.

شنبه شانزدهم: عصر به‌زیارت سید شمس‌الدین رفتم. شرح احوال این سیدجلیل‌القدر از قراری که از تاریخ مفیدی مستفاد می‌شود از این قرار است: جناب سیدشمس‌الدین برحسب فرمان سلطان ابوسعید به‌درجهٔ وزارت رسیده، برمسند صدارت متمکن گردیده است. در سنهٔ سبع و عشرین و سبعماه بسی ابنیهٔ عالیه در یزد بنیاد نهاده، موقوفات کلی برآنها مقرر داشت و نیز وکلا و معتمدان تعیین نمود تا از اموال خاصهٔ آن‌جناب در یزد و قم و کاشان و ساوه و همدان و ری و قزوین و سلطانیه و تبریز و شیراز و ابرقوه و کازران و غیره مدارس و مساجد و مصانع و بقاع و اربطه و خانات و حمامات و غیره ساخته، به‌فراخور هریك قری و رقبات و قنوات علیحده معین نموده و غلامان زرخرید جهت خدمت غربا و نیازمندان مشخص نمود. و در سنهٔ ثلث و ثلثین و سبعماه از مجلس جهان به‌روضهٔ جنان نقل نموده، زوجهٔ آن‌جناب که دختر خواجه رشیدالدین وزیر بود، صندوق او را از چوب صندل و آبنوس مرتب ساخته، و محرابی از مرمر تراشیده با جنازهٔ آن‌جناب از تبریز به‌یزد فرستاد. تا در گنبد مدرسهٔ چهار منار گذاشتند، و در تاریخ جدید مسطور است که هر که یك‌صدمرتبه سورهٔ اخلاص از سر اخلاص بر سر تربت آن‌جناب تلاوت کند، به‌حاجت خود برسد. انشاءالله.

بیرون بقعهٔ سیدشمس‌الدین تاریخ فوت سیدحسین نام را برکاشی نقش بسته، نصب نموده بودند. مثل اینکه تازه از کوره بیرون آمده باشد. مادهٔ تاریخ اینست: مکان جبین آمده قصر جنت سنهٔ ۱۰۶۹.

یکشنبه هفدهم: امروز چیزتازه‌ای که دیده شد، مشهدی حسین اعمی مُشرف میدان شاه بود. این مرد از سن سه‌سالگی از دو چشم نابینا شده و به‌کوری نشو و نما یافته است. و الآن متجاوز از شصت سال دارد. وصف حافظه و ذکای او را شنیده بودم.

مخصوصاً آوردند، ببینم. چون بدیدم هزار چندان بود. مثلاً در یك روز از سه چهار ولایت بارهای جنس از هرمقوله وارد میدان می شود، هرچند بار آن از مکاری علیحده ایست و هر یك بار وزن مخصوصی دارد و هرجنس را گمرك معینی است و قپان دار پشت سرهم قپان می کند و می گوید مثلاً تقی هرندی قماش هندی یك بار بیست و چهار من و نیم مال معین، و هکذا، نقی و محمود و احمد و عمر و زید. این مشهدی حسین آنجا نشسته، ساکت است. بعد از آنکه همهٔ بارها به قپان رسید، مباشرین گمرك و مکاریها و صاحبان بارها به او رجوع نموده یك یك بارها و صاحب بار و مکاری و جنس و وزن و گمرك آن را می گوید، و ابداً اختلافی ظاهر نمی شود. در بین این حساب یك شاگرد تاجر می آید و می گوید مشهدی دویست و هفتاد و یك دو غاز و نیم چند می شود، می گوید دوهزار و نهصد و چهل و سه دینار و نیم. و باز می رود برسر مسئله ای که داشت و خطا نمی کند و گفته، او را ثبت روزنامه ها و سند دادوستد می نمایند.

روز دوشنبه هجدهم: صبح خبر کردند که جناب میرزا محمدصادق رضوی به دیدن بنده تشریف می آورند. بعد از ساعتی انتظار تشریف آوردند. چون امروز بنای حرکت است افسوس خوردم که نمی توانم بار دیگر ایشان را زیارت نمایم. و تاکنون نیز خدمتشان نرسیده بودم. الحق سیدی جلیل القدر و عظیم الشأن می باشد. سنشان متجاوز از هشتاد است. صاحب فضایل عربیت و خط و خصایل نیك و جلایل اخلاق است. از هرمقوله صحبت شد. از وضع حکومت و شخص حاکم فوق العاده رضامندی داشتند. و الحق ابراهیم خلیلخان نهایت مراقبت و هوشمندی در نظم امور ولایت دارد. و آقا میرزامحمدمستوفی هم بدلالات حسنه برکفایات مستحسنهٔ او می افزاید، بلی در نظر است ابتداء که حکومت یزد منضم ادارهٔ جلیلهٔ فرمانروایی حضرت والاظل السلطان دامت شوکته گردیده بود، بعضی تجار و ملاك یزد که حاضر دارالخلافهٔ الباهره صانها الله تعالی بودند اظهار وحشتی داشتند. و نمی دانستند که وضع کارگذاران حضرت والا برچه منوال خواهد بود، و اینك چندیست که از حسن رفتار و لطف مماشات حکام مأمور از جانب حضرت معظم چندان قرین رضامندی و غریق امتنانند که بی اغراق اگر ذکری از انتزاع حکومت از کارگذاران آن حضرت دامت شوکته شود، برای دفع این غایله تقبل پیشکشها خواهند نمود. و به هیچوجه راضی به این معنی نخواهند بود. خلاصه پس از تشریف بردن ایشان به زیارت سلطان شیخ تقی الدین محمد دادا رفتم. از قراری که در تاریخ مفیدی مسطور است مولد ایشان اصفهان و در زمرهٔ مریدان سالك طریق ایقان شیخ محمد اندادیان که از ارباب کشف و شهود و اصحاب عرفان و ایقان است، بوده و

به‌شغل بارپازی (بادجاری) اشتغال داشته و حاصل کسب خود را در راه رضای الهی نفقهٔ درویشان و صرف معیشت ایشان می کرده و خود به نخاله[۳۹] شعیر قناعت می فرموده.

روزی در سر خرمن کسی به‌شغل مزبور مشغول بوده، صاحب خرمن به‌جهت اجرت او مقداری جنس مفروز نموده، بقیهٔ خرمن را حمل و نقل نمود. مقارن این‌حال مردی علوی در رسیده، از فقدان خرمن و صاحب خرمن دود از نهادش برآمده. آه سرد از دل بر کشیده، گفت: مرا همه ساله از این خرمن نصیبی بود که به نفقهٔ عیال می‌رساندم. شیخ فرمود اینك وظیفهٔ شماست که برجای گذاشته و بنده را به‌حراست آن گماشته است، تا به‌وثاق مبارك رسانم و آن‌مقدار را که به‌اجرت گرفته بود، بردوش ارادت کشیده به‌منزل سید رسانید. شبانگاه که روح پاکش از علایق عالم ناسوت تجرد یافت، در عالم واقعه شرف پایبوس حضرت سیّد کاینات علیه‌واله اشرف الصلوات را دریافته، مورد عنایت آن شاهنشاه ممالك هدایت گردید. و او را مخاطب ساخته، فرمودند: ای تقی‌الدین محمد چون تو فرزند ما را از خرمن احسان خود خرسند ساختی، ما نیز ترا از حاصل مزرعهٔ ولایت بهره‌مند گردانیدیم. شیخ را از این مرحمت گلهای مراد در گلستان فواد، بشکفت و بگفت: کرم نگر که به یك‌دانه خرمنی بخشند. و با خاطری از مخاطر پیراسته و دلی چون باغ ارم از گلهای مراد آراسته، به‌خدمت شیخ اندادیان آمد. پیر درناحیهٔ احوال او نگریسته، تفرس[۴۰] نموده گفت:

[مثنـــوی]

ای شـــده پـاك از همـــه آلـــودگی
در، زی[۴۱] دل رفـــتـــه بـپـالـــودگی
این چه جمال است که در روی تواست
وین چه کمال است که در خوی تواست

شیخ تقی‌الدین صورت حال را برمنصهٔ عرض نشاند. پیر فرمود:

۳۹ـ نخاله: سبوس... فرهنگ معین.

۴۰ـ تفرس: ادراك، فهم، دانستن چیزی به‌علامت و نشان... فرهنگ معین.

۴۱ـ متن: ذی.

[بیـــت]

خــوشش بــاد آن نسیم صبحگـــاهی
کـــه درد شب‌نشینـــان را دوا کـــرد

و دستارالیجه جهت شعار خود و اولاد و مریدان به‌وی داده، آن‌جناب را به‌ارشاد اهل یزد مأمور گردانید. شیخ بفرموده پیر به‌یزد آمده در اردکان رحل اقامت انداخت و به‌ارشاد اهل ولایت پرداخت و درهمان نزدیکی خانقاهی وسیع بنیاد افکنده، بسی خوارق عادات از آن‌جناب علی‌اعین‌الناس به‌عیان پیوست. و مردم حلقهٔ ارادت در گوش و غاشیهٔ اطاعت بردوش کشیدند و از اطراف و اکناف به‌خدمت رسیدند. جمعی از جهله و سفله شهر که از مرحلهٔ مقامات روحانی دور و از حلیهٔ کمالات نفسانی مهجور بودند، چنانکه رسم کوردلان است، در نزد قاضی شهاب‌الدین مسعود که آن‌روز خطبهٔ قضای خطهٔ یزد به‌نام او بود سعایت نمودند. قاضی آن‌جناب را احضار نمود و چون شرف ملاقات یافت، پرتو مهر جلال و تابش آفتاب کمال شیخ برساحت حالش تافته بی‌تأنی به‌تقبیل انامل فیض شاملش پرداخت و سر به‌مقدم آن عالی‌مقام نهاد. شیخ به‌دست شریف سرقاضی را از پای برگرفته، دلنوازی فرمود. قاضی به‌صحبت روحانی شیخ مایل گشته، حل مشاکل و رفع مسائل نمود. و برحسب ارشاد آن سرحلقهٔ اهل سداد، دامن از امر قضا برچیده، در سلك اصحاب سلوك مندرج و منسلك گردید.

[مثنـــوی]

هــرکــه زدولــت اثــری یـــافتــه
از دم صـــاحـــب نــظری یـــافتــه
همت مـــردان چـــو درآیـــد بـکـــار
بـــرگ گل تـــازه بـــرآیـــد زخـــار

بعد از آن شیخ عالی نهاد به‌ارشاد سکنهٔ دارالعباده یزد پرداخته، در محلهٔ سراب‌نو اقامت و بستانی ابتیاع نموده، قاضی را وصیت نمود که چون من درگذرم، همین مکان را مدفن من قرار ده و خود جهت سرگشتگان بادیه حیرت به بندرآباد رفته.

در فصل بهار روح ملکی دثارش از تنگنای قفس تن به بهارستان قرب حضرت ذوالمن شتافت.

[بیـــت]

عجب از کشته نباشد به‌در خیمه دوست
عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم

سنگ مرقد آن‌جناب بسبعه و سبعماه (۷۰۷) مورخ است.

مخفی نماناد که این حقیر سراپا تقصیر در تحریر این روزنامه اگرچه در ایراد بعضی حکایات سلف نگارشات پیشینیان را مستند خود ساخته، امّا اتباع سخن و اصطناع عبارت‌نگاری را از احدی ننموده، نیك و بد و زشت و زیبا هرچه به‌خاطر فاتر رسیده به‌علاقهٔ تحریر کشیده است.

[بیـــت]

عــاریــت از کس نـپــذیــرفـتــه‌ام
آنــچــه دلم گفـت بـگــو گفـتــه‌ام

ذکر کرامات جدیدهٔ سیّد ابوجعفر (ع)

امروز که دوشنبه هجدهم: است استشهادی درباب کرامت حضرت سید ابوجعفر که ذکر جلالت قدر و کرامت صدر ایشان در اوراق سابقه معروض افتاده، به‌نظر رسید که در همین دو روزه دختر سید حسین عرب را[۴۲] که چندی به‌اختناق رحم مبتلا بود و اطباء از معالجهٔ آن عاجز شده بودند، شفا داده‌اند. اطباء استشهادنامه را مهر نموده بودند، تا در محضر علما ثابت شود. حقیر خود استشهادنامه را دیدم.

۴۲ـ درحاشیه متن اصلی سفرنامه آمده: «ذکر کرامت جدید سید ابوجعفر».

[حرکت از یزد به طرف نائین]

شب سه‌شنبه نوزدهم: از منزل که محلهٔ تازیان است به کجاوه نشسته، از دروازهٔ تهران روانهٔ نائین شدم. چون ذکر تازیان شد، لازم آمد که شمه‌ای از تفصیل تازیان و غازیان یزد معروض افتد.

از قراری که در تاریخ جدید یزد مسطور است: مزار قدیم یزد «موسوم» [به] تازیان بوده و در مقابر تازیان اولیاء صلحا و شهدا و مشایخ و عرفا از تابعین حضرت خیرالوری صلی الله علیه‌واله مدفونند. تفصیل این اجمال آنکه چون مردم یزد به‌شرف اسلام مشرف شدند، از سپاه عرب که دراین سرزمین رسیده بودند، آنچه از بنی‌تمیم بودند، دراین مکان سکنا گرفتند. و از آن‌جماعت هرچه دراین مکان وفات یافتند در موضعی مخصوص دفن گردیدند. و از اکابر مسلمین که در تازیان مدفون شده‌اند، یکی عفیف‌الدین محمدبن‌یعقوب استاد قرائت است که برروضهٔ اقدس حضرت ختمی مرتبت صلی اله علیه‌واله تلاوة قرآن نموده. از ضریح مقدس آواز برآمده که استاد قرائت قرآن محمدبن‌یعقوب است و جمعی دیگر از بزرگان نیز دراین مکان مدفونند که ذکر ایشان موجب اطناب کلام و خارج از مناسبت مقام است.

و مزار دیگر غازیان است و وجه تسمیهٔ آن به‌غازیان اینست که چون یزدجرد ابن شهریار در قادسیه ازلشکر اسلام منهزم شد، خواست تا از طرف یزد به‌سمت خراسان رود قشون اسلام اورا تعاقب نمودند و چون به فهرج رسیدند، مجوسیان برآنها شبیخون برده، جمعی را مقتول ساختند و مقتولین به‌شهدای فهرج مشهور شدند. بقیه اهل اسلام به شهر باز آمدند و جمعی از مردم یزد با ایشان معاون و همراه شده، به غزای مجوسیان فهرج رفتند و با آن‌جماعت قتال نموده، قلعه فهرج را مفتوح ساختند. و بسیاری از قلعگیان را مقتول نمودند و به‌شهر باز گشتند. دراین حرب، بعضی ازمسلمانان مقتول و برخی مجروح گردیدند. مدفن مقتولین آنها به‌غازیان معروف شد. خلاصه پاسی از شب گذشته از شهر خارج شده، در حوالی پسنویه حومهٔ نیم‌فرسخی شهر مزار سیدصحرا علیه‌الرحمة زیارت شد. مختصر بقعه‌ای دارند. ولی از اسم و رسم و احوال حیات و تاریخ وفات ایشان چیزی معلوم نشد.

صبح امروز دو ساعت از روز گذشته به‌حجت‌آباد چهارفرسخی وارد شدیم. این‌مزرعه ملك‌آقا میرزا محمدمستوفی است. قبل از وقت آدم فرستاد. تدارك دیده

بودند. جای خوبیست. و پیرارسال عمارتی ساخته‌اند که هنوز ناتمام است. مصراعی به‌خاطر رسید و پس از امعان نظر ماده تاریخ بنای عمارت بود و مصراع اینست:

[مصـــراع]

«حجت‌آباد بهجت‌آباد است سنهٔ ۱۲۹۸»

[میــبد]

چهارشنبه بیستم: منزل میبد شش‌فرسخی حجت‌آباد است. دیشب هوای راه به‌حدی سرد بود که در کجاوه با بالاپوش پشمینه راحت ممکن نمی‌شد. خلاصه در میبد و در رباطی که از بناهای مرحوم حاجی محمدولیمیرزا و زیاده از یك سنگ آب از میان آن جاریست، منزل شد.

میبد خود از مستحدثات سلطان محمد مظفر است. از مکاسب که خاصهٔ اهل این ده است کسب زیلوبافی است که از اینجا به‌غالب از امکنه، زیلو می‌برند. ده معتبریست.

[ارجــنان]

پنجشنبه بیست و یکم: منزل ارجنان‌ملکی حاجی شیخ‌آقابابای هرندی است. پنج‌فرسخ مسافت است. دراین صحراها بوته[۴۳] و اسفند هست. برخلاف چند منزل گذشته که همه ریگستان بود. دو ساعت از روز گذشته، وارد شده، در رباطی کوچك که دراین تازگیها حاجی مشارالیه ساخته، منزل شد. به‌قدر ربع‌سنگ آب از در رباط جاری است.

[عقــدا]

جمعه بیست و دوم: شب جمعه از ارجنان شبگیر نموده، طلوع آفتاب بقعهٔ امامزاده سیّد محمد عقدا علیه‌السلام از نیم‌فرسخی زیارت شد. از قراری که مرحوم آخوند ملااسمعیل عقدائی در تحفة‌النجفیهٔ به‌تحقیق رسانده، نوشته است: «جناب سید محمد عقدا[ئی] برادر صلبی و بطنی حضرت سلطان سریر ارتضا [امام رضا] صلوات‌الله و سلامه‌علیه می‌باشند. و صاحب کرامات صوریه و مقامات معنویه بوده و هستند.» بالجمله دو ساعت از روزگذشته، وارد عقدا شدم. درمسجد فوق آب‌انبار که در محاذی

۴۳ـ در حوالی نائین و اردستان به‌خصوص در قریه کُهیاز «بوته» را تِرخ می‌نامند. م‌ـگ.

رباط واقع است، منزل شد. این رباط و آب انبار را قریب چهل سال قبل از این مرحوم حاجی ابوالقاسم تاجر رشتی ساکن یزد اینجا ساخته و خوب ساخته است. قدری درکوچه باغ عقدا گردش شد. جای با صفای خوش آب بدهوایی است. شب میرزاجواد پسر مرحوم میرزا عبدالحسین عمو که اینجا مباشر تلگرافخانهٔ مبارکه است، آمده، تدارك كاملی آورد. غذای خوبی صرف شد.

[چاه نو]

شنبه بیست و سوم: منزل چاه نو چهارفرسخی است. دوساعت از روز گذشته وارد شدم. مرحوم حسینخان صاحب‌اختیار نظام‌الدوله در حکومت یزد از خرج دیوان همایون به اهتمام حاجی ملاعلی اردکانی قلعه و رباطی در اینجا ساخته است. گفتند کنه بسیار دارد. لهذا در دالان آب انبار قدیم منزل شد. آب انبار بزرگی هم دراین سنوات محمدخان والی که حاکم یزد بود، ساخته است. آب از مزرعهٔ نو هشت فرسخی آورده، به آب‌انبار انداخته است. قلیل آب شوری هم دارد که به‌مصرف زراعت می‌رسانند. ده نفر مرد بی‌عیال در قلعه هستند. بجز ماست و نان‌جو هیچ‌چیز یافت نمی‌شود.

[نو گنبد]

یکشنبه بیست و چهارم: منزل شاه آباد است که اسم قدیم و مشهور آن نوگنبد بوده، رباطی در عهد خاقان مغفور[۴۴] حاجی حسنعلی و حاجی علی اصغر قهپایه‌ای به اهتمام کسان حاجی محمدطاهر تاجریزدی اینجا ساخته‌اند و قلعه[ای] هم حسینخان صاحب‌اختیار به‌خرج دولت علیه عمارت نموده، بیست خانوار دارد. قلیل آب شوری جهت زراعت داشته. نظام‌الدوله اندك آب‌شیرینی نیز از اهرکان دوفرسخی به‌سیصدتومان خریده، جاری ساخته است. الآن چاپارخانه و رباط و زراعت و خانواری چند دارد. میرزا عبدالحسین داماد ابوی اینجا آمده، تدارك ورود مرا دیده بود.

[نائین]

دوشنبه بیست و پنجم: سه ساعت از شب گذشته از نوگنبد برای ورود نائین روانه

۴۴ـ فتحعلی شاه قاجار.

شدم. مسافت شش فرسخ است. میرزا عبدالحسین گفت حاجی می خواهند با جمعی استقبال کنند. محض آنکه پیرمرد زحمت نکشد، چنان آمدم که نماز صبح را در امامزاده خارج قصبه خواندم. تفصیل این امامزاده از قراری که معروف است اینست: سلطان سید علی ابن ابراهیم ابن الامام موسی ابن جعفر علیهما السلام براثر پدر و عم خود عازم ارض اقدس و مشهد مقدس سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه بوده، چون به قهپایهٔ اصفهان می رسد، آبیاری از طایفهٔ قق اقلی که تاکنون نیز بعضی از مردم قهپایه منسوب به او هستند، سیّد را شناخته، بُغضاً لاولادالنبی بیلی که دردست داشت، بر جبهه آن جناب زده، آن جناب با فرق شکافته فرار کرده. آن ملعون او را تعاقب می کند. سیّد سراسیمه خود را به چاه عمیقی می اندازد. آبیار خبیث بعضی از احفاد و اولاد خود را گرد کرده به چاه بعضی داخل می شوند که آن یوسف مصر سیادت را به دست آورده به گرگان امت سپارند. و اخذ دراهم معدود نمایند. اما پس از دخول به چاه اثری از آن جناب نیافته نقبی چند طویل دیده بودند که پایان آن چون رشتهٔ امل ناپدید بود و پس از تجسس زیاد مأیوس شده، خائباً ترک چاه گفته، راه خود گرفته رفتند. پس از چندی شیعیان برسر آن چاه بقعه ای ساخته آن را زیارتگاه قرار داده بودند و از قرار مذکور هنوز آنجا مزار اهل قهپایه است. خلاصه بعد از مدتی بعضی ازمردم طبس عازم زیارت مکه معظمه زادهاالله برکته و تعظیماً شده چون به نوگنبد رسیدند، یکی از سادات آقاسیدی طبسی در عالم رؤیا مأمور می شود که تنخواهی را که جهت خرج زیارت تهیه نموده، صرف امامزادهٔ نائین نماید و ثانیاً درخواب به او می گویند شتری که بر او پول خرج سفر را بار کرده ای هنگام رحیل ناپیدا خواهد بود. درصدد پیدا کردن او مباش و چون به نائین رسی او را در موضعی خواهی یافت. از همان موضع هفت قدم رو به قبله رفته، محل قدم هفتم را شکافته، جسد سیّد سلطانعلی را خواهی یافت. خرجی سفر مکه را صرف بقعه و بارگاه او کن که صواب حج قبول درنامه اعمال تو مکتوب خواهد بود. سیّد بعد از تیقظ[۴۵] که مصمم بار کردن می گردند شتر را نیافته، چون از خواب فراموش کرده بود قدری تجسس نموده، دراثنای جستجو صورت رویا به خاطرش رسیده، همراهان را مانع از تفحص می شود و به راه افتاده چون به نائین می رسد شتر را درخارج قلعهٔ نائین مستقبلاً للقبله خفته می یابد. به فرموده عمل نموده، جسد جوانی [را] نورانی می بیند که دستمالی بر پیشانی بسته داشت. سیّد آن دستمال را باز می کند که تیمناً با خود داشته باشد. فوراً خون از محل جراحت فوران می نماید و

۴۵- بیدار شدن از خواب، هوشیار گردیدن ـ بیداری ـ هوشیاری، فرهنگ معین.

تا هفت دستمال بر روی هم می بندد و خون باز نمی ایستد. ناچار آن هفت مندیل را بازکرده، همان دستمال قدیم را بر سر آن جناب بسته و فی الحال خون فرو نشست. سیّد باکمال خلوص تمام یکسال را به اتمام عمارت بقعه و بارگاه امامزاده پرداخته، وقتی که زایرین بیت الحرام مراجعت می نمودند سیّد هم در جرگ مستقبلین تانیستانج رفته بود، حجاج گفته بودند که ما شما را در مناسك حج و مواقع مخصوصه در جمع حاج و طائفین کعبه معظمه و زایرین مدینهٔ طیبه دیده ایم و در مشاعر حرام و رکن و مقام با ما همراه بودید. والله العالم. خلاصه بعد از زیارت و دعای دولت ابد مدت با جمعی از اعیان که حاضر امامزاده بودند، وارد قصبهٔ نائین شده، مذکور شد که وجه تسمیه نائین اینست که از ابنیهٔ نائن ابن نوح ابن سام ابن نوح (ع) است. والعلم عندالله. قلعهٔ کوچکی رفیع الجدار در وسط قلعهٔ نائین است که گرد آن خندق و اصل نائین اینست که به مرور ایام و دهور پیرامن آن منازل و مساکن ساخته و قلعهٔ جدیده کشیده اند. و الان سالهای سال است که آن قلعهٔ قدیمه خالی از سکنه و بایر افتاده از اعالی وادانی احدی راغب سکونت آنجا نیست.

گویند ملك اشرف ابن امیر تیمورتاش ابن امیر چوپان که با غالب ولایات ستیزه و جنگ نموده، فتوحات کرده بود، چون به نائین رسید، خواست تا قلعه را به غلبه مفتوح نماید. مردم نائین در قلعه نشسته، چندی در دفع او مداومت و مقاومت نموده، او را راه ندادند. و آخرالامر بی نیل مقصود خائب و خاسر بازگشت. و این همان اشرف است که در حق او گفته اند:

[بیـــت]

دانی کـــه چـــه کـــرد اشرف خـــر
او مـــظلمـــه بـــرد و دیـــگـــری زر

و مجملی از تفصیل آن حال و تفسیر این بیت آنست که ملك اشرف در مواقع چند دولت بسیار و ثروت بی شمار به دست آورد. چنانکه به پایداری و دستیاری یاغی باشی که از امرای آل چونان بود و در سنهٔ اربع و اربعین و سبعماه برسر راه ملك ابن آتسِن قتلُق رفته کار او را ساخته. از احشام و اغنام غنیمت بسیار به دست آورد و چون به اصفهان آمد، مردم آنجا را مصادره نموده، آنچه توانست مأخوذ داشت و تا قریب

شیراز به‌تاخت و تاز و قتل و اسر پرداخته. چون خبر فوت برادرش از تبریز بدانجا رسید عنان عزیمت از تسخیر فارس منصرف و به‌جانب یزد منعطف گردانیده. نوبت دیگر به‌اصفهان آمده، آن‌ولایت را محاصره و مصادره نموده، مال بسیار به‌عنوانات مختلفه مأخوذ و به‌جانب تبریز عنان ریز گردید. و درصفحات آذربایجان فتوحات بسیار نموده، مکنت بی‌اندازه به‌دست آورد و همه ساله تغییر امرا داده. آنچه توانست از ایشان مسترد و مدّخر داشت. و بالاخره اکابر و علمای تبریز از ظلم و تعدی او به‌جان آمده، هریك به‌جایی روان شدند. از جمله قاضی محی‌الدین بردُعی به‌سراب رفته در خدمت جانی بیك‌خان، ذکر ظلم و طغیان اشرف را به‌زبانی بیان نمود که خان وسایر حضار را به‌گریه درآورد. و عزیمت قلع مادهٔ فساد و قمع بیخ ظلم و عناد اشرف به‌خاطرخان افتاده، به‌جانب تبریز لشگر کشید.

اشرف بعد از ایقان به‌صحت این خبر امیرعلی‌قلندر را که باجمعی از امرا به‌استخلاص ساوه فرستاده بود، احضار نموده، خواتین و بنات و خزائن خود را که به قلعه النجق فرستاده بود، باز آورده، به‌همراهی او با چهارصدقطار شتر و هزار قطار استرسیم و زر و جواهر و اجناس نفیسه روانهٔ اوجان نمود. و چون خبر رسید که موکب جانی بیك‌خان نزدیك رسیده وحشتی بر ضمیر اشرف مستولی گردیده، خواجه لؤلؤ و خواجه شکرالله خازن را گفت که خواتین و خزائن را به‌کریوهٔ مرند برند و بر سرچشمهٔ خواجه رشید توقف نمایند که او خود به‌جانب اوجان رود. اگر خبر فتح رسید، به‌جانب تبریز والاّ به‌سمت خوی روانه شوند، و چون اشرف به اوجان رسید، در کنار رود هران تگرگی سخت براو و لشگریانش ببارید، و به‌حالتی ناخوش به اوجان رسیدند. و مقارن اینحال سپاه جانی بیك‌خان نیز در رسیده و بی‌محابا چون پیك اجل برسر آنها تاخته اشرفیان را منهزم ساختند.

ملك اشرف همچنان بر سرپشتهٔ سعیدآباد بود که از انهزام امرای خود خبریافته بی‌توانی به‌جانب تبریز و طرف مرند شد. و چون به‌آغروق خود رسید، دو غلام گرجی بیش با وی نمانده بود. مردم مرند چون حال او و بدین‌منوال دیدند، دست به‌غارت گشوده، آن خزائن موفوره به‌تاراج بردن گرفتند. خواتین نیز متفرق گشته، هریك به‌طرفی رفتند. اشرف به‌نحوی خود را به‌خوی رسانید. شیخ‌محمدحاکم خوی او را پذیرفته، به‌وثاق خویش آورد و به‌حکم‌جانی بیك‌خان باز به‌تبریزش فرستاد دراین نوبت به‌جای سیم و زر از بوم و برخاك و خاکستر برگونه و سر او می‌ریختند و دشنام می‌گفتند.

[بیـــت]

چـو آیـد بمـویی تـوانی کشیـد چو بـرگشت زنجیـرهـا بـر درد.

خلاصه خان او را مخاطب ساخته، عتاب نمود و به درخواست قاضی فخرالدین و ملك کاووس او را هلاك کردند. مردم تبریز شکرگذاری کرده، ظرفا گفتند:

[بیـــت]

دانی کـه چـه کـرد اشرف خـر او مـظلمه بـرد و دیگـری زر

بالجمله در عرض راه خدمت حاجی والد رسیده، و به خانهٔ ایشان وارد شدم. سنناً در میان هشتاد و نود است. اما بنیهٔ [وی] تا اوایل سال خوب بوده، امسال قدری ناخوشی کشیده، شکسته گردیده اند. ولی در حافظه و قوای روحانی ایشان خللی به هم نرسیده است.

سه شنبه بیست و ششم: از جهت رفع کسالات به حمام رفتم. در نائین پنج شش حمام است. امّا هیچکدام گرم و تمیز نیست. و سبب اینست که این حمامات همه وقف عام است و اجاره و استجاره درکار نیست. بعضی از اعیان ولایت و غیره هستند که بیشتر از همه به حمام می روند و هیچ پول نمی دهند. حمامی هم، درصدد گرمی و پاکیزگی حمام برنمی آید.

چهارشنبه بیست و هفتم: این روزها اعیان ولایت به دیدن بندهٔ فقیر می آیند. چون متجاوز از چهل سال است که بنده از نائین هجرت کرده ام. غالب مردم را ندیده و نمی شناسم، مگر بعضی که درتهران دیده ام. پاره ای از معمران را هم در طفولیت در نائین دیده بودم. از جمله میرزا جعفرخان که امروز اِسَنّ مردم نائین است و سنش از نود گذشته. درعهد حضرت نایب السلطنهٔ مغفور[۴۶] رضوان الله علیه نوکر بوده و الآن قوای حسّیهٔ او برجاست. حتی آنکه دندانش عیب نکرده و قوهٔ سواری و پیاده روی و غیره دارد.

سه شنبه سی ام رجب: امروز به بازدید امام جمعه و تماشای مسجد جمعه رفتم. مسجدی عالی و محکم و قدیم است. می گویند بانی آن عمرعبدالعزیز بوده، امّا در

۴۶ـ نایب السلطنه، عباس میرزا.

این باب تاریخ و سندی به‌دست نیامد. منبری دراین مسجد هست، از چوب صندل به ارتفاع [ده] پله. در عرشهٔ منبر محجرعالی منبتی وضع کرده و از دو طرف به‌خط ثلث این عبارات را نوشته و نقر نموده‌اند «وقف‌الصدر الاجل المنعم المحترم ملك‌التجار حسین ابن المرحوم عفیف هذاالمنبر علی المسجد الجامع فی مدینه النائین تقبل الله منه فی سنهٔ ۷۱۱ احدی عشر و سبعماه» و با آنکه پانصد و هشتاد و هشت سال است که این منبر ساخته شده یك تختهٔ آن عیب نکرده و الآن باکمال تنقیح در مستقر خود برقرار است. امّا از بنای مسجد جز این که افواهاً نسبت عمارت آن را چنانکه عرض شد، به عمرعبدالعزیز می‌دهند، چیزی معلوم نشد.

چهارشنبه چهارم شعبان: امروز برحسب وعده به‌خانهٔ حاجی میرزا رحیم شیخ‌الاسلام رفتم. این مرد نوادهٔ مرحوم حاجی میرزا رحیم شیخ‌الاسلام قدیم است. حاجی مذکور جد اُمی والد است که در دستگاه مرحوم نورعلیشاه معتبر بوده و نظرعلیشاه لقب داشته است. مرحوم حاجی میرزا رحیم دو پسر داشت. یکی حاجی میرزا سعید پدر این شیخ‌الاسلام بود و دیگری میرزا محمدصادق که در وزارت مرحوم میرزا محمدخان سپهسالار با وجود مکنت پیاده به‌تهران آمده فرمان صدرالعلمائی نائین را گرفته و پس از آن خود و دو پسرش در نائین به‌خوردن مال وقف و بردن مال از خانه‌های[47] مردم مشغولند. اهل قصبه خواب آرام نمی‌توانند نمود. چند بارهم گرفتار شده و حکام یزد امر به‌اخراج آنها نموده‌اند. بعضی ضباط حالیهٔ نائین با آنها مدارا نموده، نگاهداری می‌کنند. تعجب اینجا است که با اینهمه افتضاح لباس تقوی حتی نعلین را از خود خلع نکرده است. این حاجی میرزا رحیم و پسرهایش بی‌ساخته از دست آنها گریه می‌کردند.

روز جمعه ششم: چون این روزها مزاجاً قدری علیل شده‌ام، مشغول دوا و غذای حدسی هستم. دیدن میرزا ابوالحسن طبیب هم نشده بود، به‌دیدن ایشان رفتم. پیرمردی است از سادات قاضی نوریهٔ نائین. خودش چند سال است به ناخوشی فلج مبتلاست. و با مرض خوکرده گاهی به‌پشت خادم خود سوار شده به‌جائی می‌رود. خلاصه تفصیل ناخوشی‌های خودش را به‌قدری گفت که بنده مجال اظهار حالت خود را نیافتم. دست آخر چیزی گفتم از خوردن دوا و شیرمنع و به‌رفتن ییلاقات امر نمود.

روز یکشنبه هشتم: امروز با حاجی ابوی به‌بازدید سادات محمدیه رفتم. محمدیه در جانب شمال شرقی نائین به‌فاصلهٔ یك میدان واقع است. و وجه تسمیهٔ آن اینست که

۴۷ـ متن: خانهای.

اول محلی از آن نواحی که به‌شرف اسلام مشرف شدند، اینجا بود. عرب آن را محمدیه نام نهادند. و اسم قدیم آن متروك و غیر معروف است. یك قلعهٔ کوچکی در بالای تپه، سنگی در میان قلعه واقع است که ابتدا همین قلعهٔ کوچك مسکون بوده و بعدها مهجور شده الآن احدی درآن ساکن نیست. میدانی وسیع و طویل دارد که در دههٔ عاشورا تعزیه‌خوانی و نخل گردانی[۴۸] می کنند. مسجد جامع اینجا هم دیده شد. خیلی مسجد قدیمی است. قبر محمدبن علی ابن دولتشاه اینجا است که صاحب تذکرهٔ دولتشاهی است. تاریخ وفاتش بر لوح سنگی محکوك و به سنهٔ (هشتصد و چهل و هفت) مورخ است. یك قطعهٔ کاشی دربالای محراب نصب و برآن این عبارت نقش است: باعث تجدید هذاالمسجد محمد مؤمن ابن شاه منصورابن شاه حسین ابن محمد شمس الدین لاکهٔ تعریقاً فی، شهور خمس و ثلاثین والف من الهجرهٔ ۱۰۳۵.

پنجشنبه دوازدهم: به‌زیارت مصلی و بقعه و مزار مرحومان حاجی عبدالوهاب نائینی و حاجی محمدحسن یزدی رحمهماﺍله رفتم. هردو پیر دریك بقعه مدفونند. مرحوم حاجی عبدالوهاب در وسط بقعه، و مرحوم حاجی‌محمدحسن در شاه نشین طرف قبله واقع شده اند. مقبره در وسط صحن وسیعی واقع و از اطراف ایوان روبه‌حیاط باز است. اصل بقعه و فضا را درعهد شاهنشاه مبرور محمدشاه مغفورالبسه الله حلل النور از خرج دولت طرح انداخته و نیمه‌تمام ساخته اند. مرحوم مرتضی قلیخان وکیل الملك پولی جهت اتمام آن داده بود. قدری بندکشی و غیره کرده بودند، اما هنوز هیچ در و پیکر ندارد. طرف شرقی آن‌را حاجی محمد علی‌پیرزاده اوقات توقف در نائین مشجر نموده و سایر اطراف بایر مانده است.

جمعه بیست و هفتم: باجناب والد به‌عزم بالابادچه که از ییلاقات چهارفرسخی نائین است، حرکت نمودیم. درداخل نائین به‌مسجد باباعبدالله رسیدیم. سنگی طولا سه‌چهاریك و عرضاً نیم‌ذرع بالای سردر مسجد نصب است که هنوز بندهٔ درگاه آن را نخوانده بودم. ایستاده خواندم. قطعهٔ ماده تاریخ فوت مرحوم میرزا زین‌العابدین جدجد کمترین بود و ماده تاریخ اینست که «دایم بادبزم خلدزین‌العابدین راجا» «۱۱۸۵».

خلاصه بعد از زیارت مختصری در امامزاده سید سلطانعلی و فاتحه در مصلی به بالابادچه آمدیم. بالابادچه در جنب بالاباد واقع و بالاباد یکی از منازل عرض راه اصفهان است، رباطی از قدیم اینجا هست که مردم شاه عباسی می گویند و حال آنکه

۴۸ـ نخل: رجوع شود به معین.

سنگ محکوك بردرب آن نصب است و قطعه و ماده تاریخ برآن نوشته شده، بانی آن میرزااشرف و میرزامؤمن نام بوده اند و ماده تاریخ این است: (تا ابد آباد بادا این رباط دلگشای ۱۰۶۲).

اینجا هوا بسیار خوبست، امّا حواس جمع نمی شود. از بس که باد می آید. از میوه جات درختی، زردآلو و توت و سیب و شاه توت فراوان است. هنوز خرمنها را برنداشته اند. از میوه جات بوتهٔ خیار و خربوزه و هندوانه در نائین نیست. از عقدا و یزد و اصفهان برای هرکس بخواهد، می آورند. می گویند خربوزه خوبی اینجا دارد. امّا پائیز به دست می آید، و زود تمام می شود.

رمضان نام و زنش که هرکدام صدسال تمام عمر کرده اند، دیده شدند. اینها رعیت اصلی اینجا هستند و قریب سی نفر وابسته دارند. از قبیل پسر و دختر و داماد و عروس و نواده که این مرد و زن منشاء همهٔ این جمعیت شده اند. خود این مرد و زن هنوز مشغول رعیتی هستند. و مشاعرشان غالباً به جاست، خاصه ضعیفه که گاهی با قدخمیده و گاه با قامت کشیده راه می رود و آب می کشد و از قراری که می گویند از باغ و خانهٔ اولاد خود چوب و میوه و غیره می دزدد. مردم بالاباد هم تماماً از پیوستگان اینها هستند. حاجی محمدبلابادی و برادران و پسران او همه اولاد برادران این رمضان می باشند. و قریب هفتاد نفر زن و مرد هستند. در بالاباد حمام و مسجد هست که از غالب مزارع حول و حوش اینجا به حمام می آیند. زراعت اینها امسال به سبب ترسالی بسیار خوب است. امّا خشك سال هیچ ندارند. یك چیز دیگر اینجا اسباب اختلال حواس است و آن کثرت زنبور است که البته درهر اطاق پنجاه زنبور در حرکت و جستن است.

روز یکشنبه بیست و نهم: شیخ الاسلام و بعضی دیگر ازمزارع و منازل ییلاقی خود آمده، اظهار نمودند که به مزرعهٔ درویش احمد که به کدّیمین و عرق جبین خود او در این نزدیکی ساخته واسمش را همّت آباد گذاشته است، برویم. باکمال میل به دیدن درویش رفتیم. درویش به خوشحالی تمام درمقام پذیرایی برآمده، صحبتهای بسیار داشت. از قراری که می گفت سرسپردهٔ مرحوم آخوندملاحسن آرندی است که آخوندعلیه الرحمه در حالت احتضار او را بگوشه گیری و انزوا امر نموده، و تا به حال دراینجا آسوده، به قدر یك لولهٔ آفتابه آب و چند درخت تحصیل کرده، تنها بسر می برد. در اثنای صحبت درویش، این غزل به خاطر فاتر رسیده ثبت روزنامه شد.

[غـــزل]

الله الله ز درد هــجــرانش — کـه جز از وصـل نیست درمانش
پـای فرسـوده و ره بسر نـرسیـد — راه عشق است و نیست پـایانش
بیم آنـم بـود کـه سـر بـرود — ورنـه خـود گو مبـاش سـامـانش
گو نـگیـرد اجـل گریـبـانـم — تـا زنـم دست در گریـبـانش
بـا کـه عهـد وفـا و مهـر ببست — کـه نـه آخـر شکست پیمـانش
دل پـراکنـدم از مسلمـانـی — گردش چـشـم نـامسلمـانش
دل کـه افسرده بـود از غم هجر — از دم وصـل زنـده شـد جـانش
روی سـامـان نـدیـد «مشتـاقی» — تـا نـگـردیـد گوی چـوگانش

یا کـه جانـش به لـب رسـاند عشـق
یا رســاند بـه وصـل جـانـانـش

خلاصه وضع تنهایی درویش خالی از تازگی نیست. که شب و روز منفرداً در دامنهٔ کوه بسر می‌برد. ایام و لیالی صیام در بالابادچه در خدمت پدر بسر شد. شبها علی‌الرسم بعد از غذای سحور و دعای سحر حاجی برای علمای اعلام حیاً و میتاً طلب مغفرت و مزید سعادت نموده، بعد ازآن دعای بقای عمر دولت معدلت اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلام پناه روح‌العالمین فداه و رجال دولت علیه را عموماً و حضرت اجل آقا[۴۹] مدظله‌العالی و بعضی را خصوصاً دعا می‌کرد.

چهارشنبه غرهٔ شوال: بعد از تکلیفات عیدیه به هرند و نائین فرستادم که مکاری پیدا نمایند [تا] روانهٔ دارالخلافه شوم.

روز سه‌شنبه هفتم: یك مکاری با شش مال حاضر شده، الاغی هم از خود داشتم. عصر وداع پدر و همیشرگان گفته روانهٔ نیستانج شش‌فرسخی شدم.

۴۹ـ مقصود از آقا، «مستوفی‌الممالك است».

[نیستانك=نیستانج]

چهارشنبه هشتم: صبح وارد نیستانج[۵۰] گردیدم. نیستانج از آثار برزو نبیرهٔ رستم دستان است. اینجا درعهد سلاطین عجم نیزار و محل شکار گراز بوده، برزو قناتی در دو فرسخی اینجا کنده به اسم خود نامیده، الان نیز به آن اسم می نامند که هنوز آب دارد ولی چون تنقیهٔ درستی نکرده اند، جاری نیست. قلعهٔ نیستانج رانیز برزو برپا نموده و عمله کار از کیج دارالملك ولایت مکران که مابین کرمان و سیستان بوده آورده، درمسجد جامع که از بناهای عمر عبدالعزیز است. بعد از نماز عصر حاجی حسین نیستانجی را ملاقات کردم و مدتی صحبت داشتیم. حاجی حسین گفت انسان از درگاه خدای هرچه از روی حقیقت بخواهد به او می رسد. چنان که من در ولایت مطلقه حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام شك داشتم و یکسال و نیم ریاضت کشیده رفع شبههٔ خود رااز خدای تعالی مسئلت کردم و به واسطهٔ یك خواب یقین حاصل نمودم که ولی خدا و وصی بلافصل حضرت مصطفی صلی الله علیه واله او است. دیگر گفت حق سبحانه و تعالی مردم را برچهار طبقه منقسم فرموده:

طبقهٔ اولی آنانند که علت غائی خلقت عالم ایشان می باشند اگر برحسب مصلحت زمان متحمل اوزار و زخارف دنیوی شوند مقامات اخروی ایشان را زیانی نخواهد بود و هرگاه متعرض[۵۱] بلا و مرض فقر و عنا باشند هم خاطر ایشان از تعرض تشویش و اندوه فارغ خواهند بود که لاخوف علیهم ولاهم یحزنون. امّا این گروه چون لذت عوالم قربت را نیکو یافته و فنا را زوال و محنت و وبال جاه و مال را نیکو شناخته اند، تا تکلیف حقانی خود ندانند به تحمل تجمل دنیویه رضا ندهند. و فقر و فنا را از ثروت و غنی ایثار نمایند. چه، فراغت روحانی را در سیاقت درویشی بیشتر دانسته اند.

طبقهٔ ثانیه آنها هستند که ایزد تعالی ایشان را در قبول نعمت عقبی و ثروت دنیا

۵۰ـ نیستانج معرب نیستانك است و امروز هم قصبه ای است آباد و مردم این قصبه ظاهراً از دیگر قصبه ها و دهات اطراف نائین و اردستان کمتر جلای زادگاه خود را گفته اند. نیستانك دارای باروی قدیمی است که گرداگرد آن را محافظت می کند. در عهد شاه عباس اول رباطی در آن ساخته اند که امروز محل استقرار ژاندارمری جمهوری اسلامی است و سالم و دست نخورده مانده است.

۵۱ـ متن: عرض.

مخیر فرموده و در ازای هریك ازاین دو،کیفر و جزایی مقرر داشته و آنها به قوت ایمان دولت باقی را اختیار کرده، دامن از زخارف فانیه برچیده اند.

طبقهٔ ثالثه آنانند که برخلاف طبقهٔ ثانیه نعمت عاجل را بر رحمت آجل ترجیح داده و نفس بهیمی وسُبعی آنها برنفس انسانی و ملکی غالب آمده، غرق هوا و هوس از خدای تعالی جز نعمت چهار روزهٔ دنیا طلب نکنند و از خون بیگناهان و خصومت نیک مردان نیندیشند.

[مثنـــوی]

گاه در بـغـداد آیـد نـاگـهـان　　بگذرد از این سران تا آن سران
در میـان میـوه‌هـای خـوش‌مـزه　　او نبینـد جز کـه قشـر خـربـوزه

و آنانند مستدرجین که حق تعالی فرماید سنتدرجهم من حیث لایعلمون واملی لهم ان کیدی متین.

طبقهٔ رابعه آنها هستند که از فاضل طینت طبقهٔ اولی می باشند و هرچند به‌دنیا رغبتی تمام ندارند، امّا از آنجا که صاحب بعضی خصائل نیکند از قبیل عدالت یا شجاعت یا سخاوت یا عفت که فایدهٔ آن عاید حال عوام و خواص می گردد و حکمت بالغهٔ خداوندی قلوب ایشان‌را به اشتغال امور دنیویه راغب فرموده است و عواقب امور این طبقه نیز مؤدی به‌خیر عقبی خواهد بود. مگر آنکه در طی طریق دنیا از تراکم امور دنیوی غفلت و نسیانی کلی برآنها راه یابد و ازمقام فضایل که در نهاد ایشان مستودع بود تجاوز نموده، و دچار رذایل گردند. مثلاً از عدالت به‌هوای نفس عدول نماید، یا از سخاوت به‌غلبهٔ طمع نکول کند، یا از شجاعت به‌وفور امنیت ملول گردد و یا از عفت به‌صحبت اراذل و عوام جاری شود.

خلاصه به اتفاق حاجی حسین به‌زیارت مسجد حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه رفتیم. این مسجد برحسب اشارهٔ حضرت امام حسن علیه السلام بنا شده، و از قرار مذکور حضرت صاحب الامر علیه السلام در اینجا نماز گزارده اند[52]. بعد از مراجعت از آن مسجد باز بامشارالیه به‌مسجد جامع آمده، بعد از نماز خفتن از او پرسیدم که پارهٔ از سُلّاك با اینکه در امور دنیا مجاهدت و در کار عقبی مراقبتی دارند، نه در دنیا به‌درجهٔ علیا میرسند و نه ازجهت عقبی صاحب فتوحات عظیمی می شوند، گفت

۵۲ـ متن: گذارده اند.

چون در طلب دنیا از بابت رغبتی که به‌عالم باقی دارند حق اجتهاد به‌جای نمی‌آرند و در طلب فتوح نیز به‌واسطهٔ میلی که به‌علایق دنیوی دارند کمایحب اهتمام نمی‌نمایند بلکه دراثنای اشتغالات دنیویه جنبهٔ لاهوتیه ایشان‌را از صرافت امور مقتضیه و ترقی صوری منصرف نموده از طریق دنیاداری راجع و به‌صراط انقطاع راغب می‌گردند و هنوز صاحب فتوح کلیه نشده باز هواجس نفسانی و هوا و هوس حیوانی ایشان‌را به‌جلب منافع و کسب معایش مایل نموده، از راه طلب منحرف می‌گرداند. به اینواسطه نه‌صاحب درجات روحانی می‌شوند و نه‌جالب مقامات جسمانی و سالك را هیچ چیز زیان‌دارتر از این حالت نباشد که حب‌الدنیا رأس کل خطیئه و دنیادار را نیز هیچ چیز بیشتر از این‌حال به‌خسران نمی‌اندازد.

گفتم علاج این درد چیست؟ گفت: علاج آنست که همت خود را برقضای حوائج مردم مقصور دارد و در این‌باب از مذلت و هوان و ملامت و شنعت دوستان و دشمنان نیندیشد، شاید در بین امور خدمتی به‌مستحقی کرده شود و رعایت حال نیك‌مردی به‌جا آید و دعای خیر ایشان اسباب نجات گردد.

[بیـــت]

صد سفرهٔ دشمن بنهد طالب مقصود
باشد که یکی دوست بیاید به‌ضیـافت

خلاصه شب گذشت و مجال خواب به‌تنگ اندر آمد و از صحبت حاجی حسین هم سیر نمی‌شوم. ناچار وداع گفته ساعت پنج شبگیر نمودم. امشب راه هفت فرسخ سنگین است.[۵۳]

[جوگنـد=زفرقنـد]

روز پنجشنبه نهم: سه‌ساعت از روز گذشته وارد چاپارخانهٔ جوگند شدم که در

۵۳ـ از نیستانك تا جوگند «زفرقند» هفت فرسنگ راه است دراین هفت‌فرسنگ آب و آبادی درکنار راه نیست و در قسمت جنوبی جاده در دامنهٔ کوه دهات و قصبه بسیار است که تا جاده تقریباً چهار پنج فرسنگ فاصله دارند. در قسمت شمالی نیز چندین دهات وجود دارد که با جاده فاصله دارند.

دفاتر مبارکه آن را زفرقند[۵۴] می نویسند. درد پا و خستگی راه و سوءمزاج نگذاشت که تحقیقات لازمه به‌عمل آید. بهرحال از جوگند شبگیر نموده، روانهٔ اردستان شدم. دریك فرسخی جوگند به‌قنات زواره رسیدیم. از قرار مذکور این قنات اول مال اهالی جوگند بوده قتلی مابین جوگندیها و اهالی زواره واقع شده و خون‌بست نموده. این قنات را به‌تصرف اهالی زواره داده‌اند. قنات مزبور تا یك فرسخی اردستان مجاور جاده است.

[اردستان]

روز جمعه دهم: دوساعت از روز برآمده به‌اردستان وارد شدم. چون قوهٔ بالا رفتن چاپارخانه نبود، در کاروانسرایی که از بناهای عبدالباقی خان پسرآقا محمد علی زرکش میناکار که درعهد خاقان مغفور فراشباشی مرحوم حاجی آصف‌الدوله حاکم اصفهان بوده، منزل نمودم. حاجی اسمعیل ریش‌سفید اردستان به‌منزل بنده آمده به‌اتفاق بر سر آبی که مرحوم خواجه نصیرطوسی علیه‌الرحمه، قسمت و فرزه بندی نموده رفتیم. و سبب این کار آن بوده که مردم کبودان و فهره وراه میان هنگامی که موکب هلاکوخان از ساحت اردستان عبور می کرد، درباب تقسیم آب داوری پیش خواجه آوردند. خواجه ازروی حکمت این فرزه بندی را نموده و مردم را آسوده ساخت. بیست و یك فرزه در سه‌پارچه سنگ که طولاً یازده ذرع می‌شود و عرضاً پنج گره قرار داده کبودان را نه فرزه و فهره را هشت و راه‌میان را چهار فرزه مقرر داشت. و تاکنون حسب‌المقرر معمول است.

پس از آن به‌مسجد جامع رفتیم. بر کتیبهٔ مسجد به گچ بری آیات مبارکات رسم شده و درآخر رقم نموده «آمر به بناء هذة القُبّة والقباب الاربعة العبد الضعیف ابوطاهرابن‌الحسین بن عالی ابن احمد تقبل الله منه فی سنه ثلاث و خمسین و خمسماه»[۵۵] «(۵۵۳)» الحال هفتصد و چهل و هفت

۵۴- متن: فرقند ـ و فرهنگ جغرافیای ایران «زفرقند» است.

۵۵- در سال ۱۳۱۶ شمسی «آندره گُدار» تحقیقی دربارهٔ مساجد و بناهای تاریخی ایران به‌عمل آورد. مجموعهٔ این تحقیقات از طرف «وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه» زیر عنوان «آثار ایران» نشریهٔ اداره باستان‌شناسی،در فرانسه و ترجمهٔ آن درایران به‌چاپ رسیده است. در جلد اول جزوهٔ دوم صفحهٔ ۱۵۲-۱۴۳ گُدار مطالبی دربارهٔ مساجد اردستان و زواره دارد دراین نوشته این کتیبه به‌صورت زیر ثبت شده است.

«امر ببناء هذالقبة والقباب الاربعة المتّصلة بها والصّفات التی هی امامها العبد الضعیف برحمة الله ←

سال از آن تاریخ می گذرد. و هنوز به هیچ وجه فتوری در آن گچ بری راه نیافته. امّاقبه در زلزلهٔ شدیدی که دراین اواخر شده، شکستی مختصر به هم رسانده است. ایوان برابر گنبد نیز که ایوانی بس عالیست و درعهدشاه طهماسب بزرگ به اهتمام وخرج سلطان بیك نام که حکومت اردستان داشته، ساخته شده، دیده شد. و این ایوان را به صفهٔ صفا مرسوم ساخته است. والحق اسمی با مسمی است، زیرا که طرف پشت آن مشرف بربساتین و میاه باصفا می باشد و جانب مقابل صحن با روح و فضا برسر قبر سلطان بیك نیز که در محلهٔ راه میان واقع است بیتی چند برسنگ حك نموده اند که از جمله این مصراع است.

[مصــــراع]

«شد بانی صفهٔ صفا سلطان بیك»

به تاریخ سنهٔ ۹۴۲ قبر جلال الدوله امیراویس ابن شمس الدوله محمد، نیزکه مورخ به سنهٔ ۹۲۰ است، دیده شد. الحق به این عظمت سنگ مزار در کمتر مزاری دیده شده. به خط کوفی و تعلیق و نسخ و نستعلیق حواشی و متن و سنگی که در بالای سرقبر نصب است و متجاوز از سه ذرع ارتفاع دارد. موشح است و سنگ قبر و سنگ بالای آن از مرمر بسیار خوب است که حجاری و منبت کاری شده. این دو بیت بر بالای سنگ قبر به خط نسخ حك شده:

[دوبیتــــی]

امـیـرزادهٔ اعـظم دلاور دوران امیر اویس که بُد فخر آل نوشروان
بهفدهٔ رمضان و بسال نهصد و بیست شهید گشت و روان شد به روضهٔ رضوان

اما بقعه و مقبره و طنبی[56] و ایوان که داشته است بالمره معدوم شده، الآن این

← تعالی ابوطاهرالحسین بن غالی بن احمد تقبّل الله منه و غفرله و لوالده علی یدالاستاد محمود الاصفهانی المعروف بالغازی فی سنة ثلاث و خمسین و خمس مائة» و نیز کتیبهٔ دوم را به صورت ذیل ثبت کرده است.

«العبدالاضعف ابوطاهر الحسین بن غالی بن احمد تقبّل الله منه و فرغ منه خمس و خمسین مائه عمل محمود بن محمد البنا». نویسنده در پاصفحه یاد کرده است که دو کتیبهٔ بالا «به خط نسخ باگچبری» است.

۵۶ـ طنبی یا تنبی تقریباً سرسرای سرپوشیده ای است صفه مانند که درِ چندین اطاق درآن باز می شود. این عنوان هنوز هم در «کهیاز» اردستان مصطلح است. م ـ گ.

سنگ برفراز تپهٔ خاکی برقرار است.

وجه تسمیهٔ اردستان: بعضی گویند اردستان در اصل ارگ‌دستان بوده و این قلعهٔ کوچك که تا سه‌چهارسال قبل در وسط آبادی بوده و مردم درتصرف و تملك داشته‌اند از بناهای زال پسرسام است و ارگ‌دستان عبارت از آن بوده و برخی برآنند که این قلعچه[۵۷] از بناهای اردوانشاه است که صاحب قنات معتبری که الآن به قنات اردوانشاه اشتهار دارد بوده و از این جهت آن را اردستان گفته‌اند، والعلم عندالله.

[مــه باد=مهــباد]

روز شنبه یازدهم: منزل مغار[۵۸] شش فرسخی است. یك فرسخ به مغار مانده قریه مهبادتیولی حضرت والاظل السلطان دامت شوکته واقع است. سه ساعت از روز برآمده به آنجا رسیدم. از شدت دردپا و خستگی آنجا پیاده شدم. متجاوز از دوسنگ آب ازمیان کوچه باغها جاری است. مبداء این قنات میلادجرد شش فرسخی مهباد است.

حکایت می کنند که مهباد از متحدثات مهین بانو دختر رستم زال است که زن گیوگودرز بوده، چون هرساله علی الرسم مهین بانو با جمعی از حواشی و حشم ازاصفهان که مقر حکومت و محل سکونت گودرزیان بوده، به سیستان رفته با پیوستگان خود دیدن نموده، باز دراول عیدجم به اصفهان می آمد. وقتی به عرصهٔ مهباد رسیده، و آن محل را از بابت فضا و هوا پسندیده، اراده کرد که آبی درآن زمین جاری ساخته و آبادانی طرح انداخته باشد. بعضی از هواخواهان خود را که در حفر قنوات و اجرای آنها وقوفی داشتند به طرف بالا فرستاد که ببینند از کجا شروع نمایند. فرستادگان در شش فرسخی از جانب شمال به محل میلادجرد رسیدند. میلاد گرگین را دیدند که به حفر هفت پشته قنات قریب سه سنگ آب بر روی کار آورده است. مهین بانو را خبر کردند. مهین بانو کس نزد میلاد فرستاد که اگر این آب را که زاید از حوصلهٔ عرصه شما است، به من اجاره دهید، هم خود سودمند خواهید شد و هم من ممنون می شوم. میلادهم از جهت انتفاع وهم از بابت امتنان دختر جهان پهلوان قبول نموده، مبلغی را معین نمودند که همه ساله به میلاد عاید دارند و آب را به حفر نهر به عرصهٔ مهباد آوردند و به کار کشت و زرع داشتند و طرح آبادی انداخته، مهین آباد نام نهادند. سالی چند

۵۷ـ قلعچه یعنی قلعهٔ کوچك.

۵۸ـ مغار امروز به صورت موغار نوشته می شود.

بگذشت و قریه معمور و آبادگشت. میلاد چون دید که در ادای وجه مقرر از جانب مهین بانو شرط وفا به‌جا نیامد، وقتی که مهین بانو، از سیستان به اصفهان می‌رفت چون به‌مهین آباد رسید، کس نزد او به‌طلب مال الاجاره فرستاد. مهین بانو یك باره سرباز زده، گفت این آب ملك خود من است وجه‌اجاره کدام است؟ میلاد بیچاره با آنکه به‌رنجش‌خاطر دختر جهان‌پهلوان راضی نمی‌بود ناچار به‌تکرار مطلب پرداخته، کاربه‌جایی رسید که به‌دین و آئین سوگند یاد می‌باید نمود. مهین بانو به‌قسم راضی شده، روزی را معین کردند که مهین بانو بر سرچشمهٔ آن قنات رفته، در حضور میلاد قسم یاد نماید.

مهین بانو حیله اندیشیده در شیشه قاروره خود را ریخته در میان پای خود آویخته، وقت معین حاضر محل مقرر گردیده، چشمه را درمیان دوپای خود قرار داده قسم خورد که مثلاً به روز سپید و شب لاجورد این آب که در میان دوپای من حرکت می‌کند به‌ویژه از آن من است که هیچ کس را درآن حقی نیست. و به‌این حیله آب را متصرف شده. بعضی از مردم سیستان و پارهٔ از اهل اصفهان و برخی از اکراد و الوار از اطراف آورده در مهین آباد سکنی داد و رفته‌رفته مهین آباد مهباد خوانده شد. این تفصیلی است که از معمرین مهباد مسموع افتاد. امّا از آنجا که مهین بانو دختر رستم‌دستان عروس گودرز بود با کمال استغنا و اقتدار آنها، مبادرت به‌چنین کاری مستعد به‌نظر می‌آید. والله العالم. بالجمله بعد از مدتی باز اهالی میلادجرد به‌دعوی برخاستند[۵۹] و بعد از تشاجر بسیار قرار برآن شد که یك ثلث از آن آب از آن میلادجرد و مابقی از آن مهباد باشد. مردم مهباد خیلی نامهربان و بدگمان و سخت کمان‌اند.

آقاگل مهبادی دراین دولت خداداد به‌کیفر اعمال خود رسیده، مردم از شرّ او آسوده شدند. امّا با اینکه آب و عرصه و بضاعت ایشان محسود اهالی آن حوالیست گندم دراین زمین خوب به‌عمل نمی‌آید و غالباً به‌نان جو می‌گذرانند. بالجمله بعد از نماز عصرین از مهباد به‌مغار آمدم.

[مغار=موغار]

مغار آبی بینهایت صاف و گوارنده دارد. امّا هوای خوبی ندارد. درکاروانسرای حاجی ملاعباس کدخدا منزل شد. از بسیاری پشه و فریاد صلوات زوار که دراطراف

۵۹ـ متن: برخواستند.

کاروانسرا افتاده بودند هیچ خواب میسر نشد. ساعت هفت[۶۰] شبگیر نمودیم. مغار آخرین منزل از خاك اصفهان است.

[اول خـاك كاشـان]

[بـاد=بـادافشـان]

یکشنبه دوازدهم: صبح از قرب قریهٔ بادکه اسم اصلی آن باد افشان است و از قرار مذکور شهری بوده که چهارفرسخ طول و عرض آن بوده، گذشته در چاپارخانهٔ قریهٔ خالدآباد پنج فرسخی مغار منزل شد. گویند اینجا از مستحدثات خالدولید است.

[خــالد آبــاد]

در گود[۶۱] ریگ یك فرسخی خالدآباد از دور بقعهٔ امامزاده علی عباس وابی محمد که از اولاد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بوده اند، نشان دادند. تفصیل این دو امامزاده از قراری که در بعضی از تذکره ها نوشته شده اینست که چون حضرت عرش رفعت امام ثامن علیه السلام در خراسان ولایت عهد یافتند، منتسبان خانوادهٔ امامت ازمدینهٔ طیبه متدرجاً عزیمت تشرف به حضور مبارك نمودند. از جمله این دو امامزاده شدّ رحال نموده، چون به فین کاشان رسیدند، بعضی از دوستان آنها را از استعجال منع نموده، گفتند چندی دراین حوالی به سر می باید برد تا حقیقت امر و چگونگی حال امام علیه السلام معلوم شود. لهذا اربعینی در فین و بعدها برحسب استشاره با دوستان و معاشران به شهربادافشان که گمان وجود شیعیان داشتند آمدند. بعد از چند روز خبر رسید که مأمون با امام غدر کرده آن حضرت را زهر خورانده شهید کرده است. این دو امامزاده متحسر و متحیر مانده، دراین محل به شرایط تعزیت داری پرداختند. دوستان و شیعیانی هم پیرامن ایشان مجتمع شده، علی الظاهر اظهار مهربانی و غمخواری می کردند. چون خبرایشان دراطراف منتشر شد، و از جانب مأمون جمعی نامزد شدندكه

۶۰ـ ساعت هفت شبگیر نمودیم، یعنی هفت ساعت بعد از اذان مغرب یا غروب آفتاب منظور است. زیرا درآن اوقات ساعت را در ایران با طلوع و غروب آفتاب محاسبه می کرده اند. و مثلاً می گفته اند چند ساعت از دسته گذشته.

۶۱ـ گود = چاله و به معنی زمین پست می باشد.

از سادات علویه هرکه را در اطراف برسر سرکشی و جمع‌آوری مردم بینند برایشان تاخته جمعشان را پریشان نمایند.

مأمورین چون به این صفحات رسیدند و ذکر مردم‌داری و بزرگواری این دو امامزاده را شنیدند به بادآمده پیرامن باد را چون گرد فرو گرفتند. مردم باد چون دشمن را قوی و حال سادات را آشفته یافتند از امداد ایشان استنکاف نموده، آنها را با معدودی از شیعیان که درتشیع خلوصی داشتند، مخذول گذاشتند.

سادات چون چاره جز مقاتله نداشتند، همت برمدافعه گماشتند و مقابله نموده، جنگی سخت مردانه بکردند و چون تاب مقاومت نیاوردند به فحوای الفرار ممالا یطاق من سنن المرسلین فرار نمودند. شاید جانی از آن مهلکه بیرون توانند برد. امّا چون قضای الهی به شهادت ایشان شهادت می‌داد، چون به گُودریگ رسیده بودند، اباایوب که برادر کهتر بود، از اسب درافتاده، ابّااسحق علی‌عباس به پرستاری او پرداخته، دراین اثنا دشمنان در رسیدند وعطش نیز که دشمنی اغوی بود غلبه نموده، تاب مقاتله نداشتند. به‌هرحال، سوار شده جنگ و گریز رو به باد نهادند و درخارج قلعهٔ باد ملتمس آب شدند. مردم باد آبی شده آب ندادند. [که] امامزادگان آنها را نفرین نموده، باز غرق جهاد گردیدند. و چون فرصت یافتند، باز فراراً به‌جانب گودریگ شتافتند. بعضی از مردم باد دشمنان را با دست راست اشاره و ارائه نمودند که از آن‌طرف فرار کرده اند و دشمنان به‌آنها رسیده، هردو را در آن ریگ‌زار به‌درجهٔ شهادت رسانیدند.

گویند به‌نفرین امامزادگان هنوز دست و آستین راست آن طایفه که نشان ایشان را داده بودند، از آستین و دست چپ کوتاه‌تر است. خلاصه پس از شهادت [آنان] نیز کس را یارای دفن ایشان نبود. بعد از سه‌روز زنان خالدآباد گفتند ما هم چون زنان بنی‌اسد که اجساد طاهرهٔ شهدای کربلا را به‌خاك سپردند، به‌دفن ایشان اقدام نموده از قتل و اسر باك نمی‌داریم. بعضی مردان نیز با زنان همراهی کرده، جسد آن بزرگواران را هم در گودریگ به‌خاك سپردند، امّا مزار ایشان از انظار مستور بود تا درعصر حضرت عسگری علیه‌السلام به‌اشارهٔ امام مکشوف گردیده، کرامات باهرهٔ ایشان مردم را به‌مقامات ظاهره و انساب طاهرهٔ ایشان دلالت نموده و می‌نماید.

گویند: حضرت امام حسن عسگری علیه‌السلام غلام سیاهی از ممالیك خود را برای خدمت مزار و تولیت قناتی که در قرب خالدآباد به اشارهٔ آن امام حفر و با مزرعهٔ عسگریه احداثی آن‌جناب وقف مزار آن دو بزرگوار شده، مأمور فرمودند و قریب هفتاد نفر از اولاد آن غلام هنوز در آنجا هستند و این بنده یکی از آنها را دیده، احوالپرسی

نمودم.

گویند آب عسگریه را مردم باد متصرف شده، منافع آنرا اغتصاباً میبرند. باد و خالدآباد از توابع نطنز است. ازخالدآباد شبگیر شد.

[نـورآبـاد=ابـوزیـدآبـاد]

دوشنبه سیزدهم: یك‌ساعت از روز برآمده، وارد نورآباد شش‌فرسخی شدم. اصل نورآباد ابوزیدآباد است. عصر به‌زیارت عبدالله‌ابن علی‌بن‌ابراهیم بن‌عبدالله‌بن امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام و اسحق و اسمعیل‌بن‌موسی‌الکاظم علیهم‌السلام فائز شدم. در طرف چپ جاده قدم‌گاه خضر علیه‌السلام در مزرعهٔ گزپردلان قریب به ابوزیدآباد و در جانب یمین در مزرعهٔ کاغذی مقبرهٔ سلطان صالح‌بن‌موسی‌الکاظم علیهماالسلام زیارت شد. ابوزیدآباد محل آبادی بوده، به‌حدی که هفت عصارخانه داشته، و الان سنگ و اسباب و آلات آنها را نشان می‌دهند.

از قراری که در بعضی تذکره‌ها می‌نویسند عبدالله از بیم بنی امیه ازعراق عرب فرار نموده و به ابوزیدآباد افتاده، قریب چهل روز در خانهٔ رئیس زین‌الدین قرار داشته، روز چهلم وقتی که جهت تجدید وضو از منزل بیرون آمده بود شخصی وارنام ایشان را شناخته اسدنام را که ضابط محل بود، اعلام داد. اسد جمعی را فرستاده، اطراف خانه را احاطه نمودند. آن‌جناب ناچار از منزل بیرون آمده، با آنها جهاد نموده، جنگ‌کنان از ده خارج شده و چون نیم‌فرسنگ از ده دور شدند آفتاب قریب به‌غروب بود. امامزاده مهلت خواسته، مشغول راز و نیاز شد. لالانام ملعون که از مردم گزپردلان بود با چند نفر اززارعین مزرعهٔ مزبوره به‌جانب ابوزید آباد می‌آمد. امامزاده را در نماز دیده، شناخته بیلی که در دست داشت بی‌خبر بر فرق شاهزاده زده، جبههٔ مبارك بشکافت. تبعهٔ اسد نیز هرکدام زخمی بر آن‌جناب زده، چون یقین به‌قتل آن سید کرده بودند، جسد آن‌جناب را درهمان‌جا گذاشته، به‌منازل خود بازگشتند. صبح روز دیگر که به‌آنجا آمدند اثری از او نیافتند. پس از سه‌روز رئیس زین‌الدین که امامزاده در منزل او مخفی شده بود در خواب دید که با وی گفتند درب خانهٔ خود تابوتی خواهی دید که جسدی درآن نعش است در فلان موضع دفن نمای. رئیس از خواب برخاسته جسد حضرت را با عماری بردرخانه یافت و درمحل مقرر در خاك سپرد. فرزندی از آنجناب ابراهیم نام با پدر همراه و در خانه رئیس بود از وحشت این واقعه بیمار شده، وفات یافت. خواجه

رئیس او را نیز در جنب پدر دفن نموده، بقعه بر سر آن قبرها برپا نموده، چند سَرَجَه[۶۲] آب وقف و شش نفر متولی قرار داده اند.

در سنهٔ هزار و دویست و شصت و سه، حاجی حسین نام ابوزیدآبادی گنبد بقعه را کاشی نموده و متدرجاً دراین دولت همایون برآبادی آن افزوده شده، و الان صحن و ایوانی به قاعده دارد. و کرامات عدیده مشهود می شود. والله اعلم.

[کاشـــان]

سه شنبه چهاردهم: سه ساعت از روز گذشته وارد کاشان شده، در کاروانسرای نو که میرزا مهدی نام در عهد آقا محمدخان مرحوم ساخته است، منزل شد. این کاروانسرا ده سوگ[۶۳] دارد و دو طبقه است و از بازار راه ها دارد که مال با بار داخل صحن و بالاخانه و پشت بام کاروانسرا می تواند شد. هوا سالم، میوه جات فراوان و ارزان است.

چهارشنبه پانزدهم: به زیارت حبیب ابن موسی علیه السلام رفتم. مقبره و قبر مرحوم حاجی سیدتقی پشت مشهدی علیه الرحمه که در اطاق بزرگ صحن امامزاده واقع است، زیارت شد. این بقعه و صحن خیلی باشکوه و ممتاز ساخته شده است. امّا در شرح احوال امامزاده آنچه گفتند و شنیده شد مقارب آن چیزی است که در خصوص امامزاده های عرض راه نوشته شد والله اعلم.

دراین روز مسجد جامع هم که در سنهٔ ۸۹۷ عمارت شده زیارت شد. چندان تکلّفی ندارد. عصر همین روز به زیارت هرون ابن موسی علیه السلام رفتم. بقعهٔ کوچك متصل به بقعهٔ آنجاست که آن را هفت سر می گویند و تفصیل آن از این قرار است که بعد از واقعهٔ کربلا به حکم یزید علیه اللعنه رئوس سروران شهدا را گرد و بر امصار[۶۴] دیار سیر می دادند. تا مردم اطراف از این فتح بنی امیه استحضار یافته، پیرامن تمرد و طغیان نگردند. از جمله هفت سر مقدس و یك دست اقدس حضرت عباس ابن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود که در اثنای سیر به ولایت[۶۵] عجم آورده، گردش

۶۲ـ سرجه: کاسهٔ مسین گردی که در ته آن سوراخی است، و این کاسه را در کاسهٔ بزرگتری که پر از آبست قرار دهند. و به عنوان ساعت آبی از آن استفاده می کنند.فرهنگ معین.

۶۳ـ سوگ = سوك: جانب، طرف، سوی فرهنگ معین.

۶۴ـ امصار: جمع مصر به معنی شهرها.فرهنگ معین.

۶۵ـ متن: بولات است که جمع آن والی است. ظاهراً باید در اینجا بولایت باشد.

می دادند.

[بیت]

در هوای تو بـه‌جان گرد جهـان می‌گردیم پا، چه باشد، به‌سر، ای روح روان می‌گردیم

صفیه دختر مالك اشتر علیه‌الرحمه که در سیستان بر سرخان و مان و سرور خانمان پدر بود و گویا از زادهٔ حضرت خیرالبشر امام حسین علیه‌السلام به او اشارتی رسیده بود که اگر کسان خود را به امداد ما فرستی نیك و به‌حسن قبول نزدیك باشد. چه این طایفهٔ نابکار با عترت رسول مختار غدر نموده، به‌هیچوجه دست از مقاتلت باز نمی‌دارند. و آبروی مردمی برده، آبی را که ددّ و دام می‌نوشند بر روی ما بسته‌اند.

صفیهٔ با لشگری که مقدور بود عزیمت عراق عرب نموده، چون به‌چهل حصاران که نام قلعهٔ نخستین کاشان بود، رسید مسموع وی افتاد که جمعی از جنود لشگر عنود بنی‌امیه لعنهم‌الله تعالی بدین صفحات رسیده‌اند و در عالم واقعه نیز به‌شرف پایبوس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام رسیده به او می‌فرمایند که کار حسین من، از امداد گذشته و خود اولاد و اتباع او شهید گشته‌اند. زحمت سفر مکش ولی اینك هفت‌سر از رئوس شهدا و یك‌دست از فرزند من عباس (ع) در دست لشگر ضلالت اثر است، اگر توانی آنها را مأخوذ داشته در محلی که نشان دست ما بینی مدفون نمای و برگرد این آبادی به‌گرده آنچه کاه فشان شده، حصاری کشیده، به‌یادگار گذار. صفیه چون از خواب برخاست[۶۶] غموم جهان را برخاطر خویش مستولی یافته، سراسیمه به‌هرسو همی نگریست ناگاه یکپارچه سنگ‌مرمر یافته که جای پنجهٔ مبارك برآن نقش بود آن را نشان نموده، کس نزد قشون فرستاده، دست مبارك حضرت عباس و رئوس شهدا علیهم‌السلام را مطالبه نمود و چون مضایقه کردند، مبالغه نمود و آخرالامر کار به‌مقابله و محاربه انجامید و به‌هرنحو بود دست مبارك و رئوس مبارکه را منتزع نموده، درمحل مقرر دفن کرد، و قلعه را نیز بنیاد نموده، کاه فشان نام نمود که رفته‌رفته کاشان مشهور شده، قبر خود صفیه نیز در قرب رئوس شهدا واقع است و مقبره و بقعهٔ مختصر هم بر رئوس شهدا قرار داده. امّا تفصیل بقعهٔ هرون‌بن‌موسی علیهماالسلام اینست که بعد از شهادت حضرت امام‌رضا علیه‌السلام که به‌امر بنی‌العباس متعرض ذریه حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام می‌شدند، هفت نفر از

۶۶ـ متن: برخواست.

اولاد و نتایج حضرت که به عزم طوس از وطن مأنوس حرکت کرده بودند، در قلعهٔ گبری دوفرسخی کاشان به‌درجهٔ شهادت رسیده بودند. مردم کاشان اجساد ایشان را به شهر نقل و هریك را در یکی از محلات دفن نمودند، و زیارتگاه قرار دادند. گویند شاهزاده هرون بزرگتر آن جمع بوده که با دو پسر خود در محلهٔ پنجه‌شاه مدفون شده‌اند.

روز جمعه هفدهم: صبح برحسب ترغیب و تکلیف بعضی آشنایان به‌مزار مرحوم ملامحسن فیض که درخارج دروازهٔ فین واقع و تامنزل یك‌میدان فاصله دارد رفتم، و فاتحه خوانده شد. جائی باصفا است. و آبی از جنب آن جاری است. جمعیتی زیاد از زن و مرد مجتمع شده، درویشی مجلس گرفته داستان نادرشاه می گفت. و زنها بی جهت گریه می کردند.

ملامحسن فیض از علمای اواسط عهد صفویه بوده است. در فقه کتاب *مفاتیح* و *وافی* و در تفسیر کتاب *صافی* از مؤلفات او است. و راغب به‌اخباریین بوده و گویند وقتی شاه‌عباس ثانی غفران‌الله علیه ملفوفه‌ای به وی نوشته او را به‌امامت جمعه و اقامت جماعت ترغیب و تحریص نموده بود، ملامحسن درجواب معروض داشت که انزوای امثال ما داعیان به‌فراغت خاطر اقرب و به‌صلاح حال دولتخواهی انسب می نماید. چه، اگر بین الاقران به‌مقتضای شأن و تکلیفات لازمهٔ آن خواهیم پرداخت. ناچار به‌بعضی تکلّفات شاقه که مؤدی بر ترك مراتب تقوی و قدح مراسم تذکر و دعا باشد مجبور و مکلّف خواهیم بود و اگر به‌ترك این مراتب و قطع این علایق کوشیم لامحاله دستخوش ارذال و پایمال جهال خواهیم بود و بالجمله مجال دعاگویی در عقدهٔ محال خواهد ماند. پس انسب آنست که گنج قناعت رااز دست نداده، پای در کُنج فراغت پیچیده داریم، و چند روزهٔ باقی را به‌دعای دولت ابد تلاقی بگذرانیم.

دراین روز نیز چند مزار از مزارات امامزادگان زیارت شد. چون شرح احوال ایشان مشابهٔ امامزادگان سابق الذکر موسوی علیهم السلام است به‌تجدید آن اطناب نرفت. امروز بر سر مزار مرحوم آخوند با آخوندی اتفاق صحبت افتاد. ازوضع ولایت و ناطرازی حکومت محمدحسنخان ترك تفصیلی نقل کرد. ابتدا گفت کارمان عجب مغشوش شده است. گفتم چرا گفت تفصیل دارد اگر مجال باشد بیان کنم گفتم بگوئید. گفت کدخدای نانواها چندی قبل مجلس داشته، شراب خورده گرفتار داروغه شده، به‌حکومت رسیده. سیصدتومان جریمهٔ او را معین کردند. بیچاره استطاعت ادای این وجه را به‌هیچوجه در خود ندیده، از در عجز و انکسار طلب تخفیف نمود. حاکم گفت قول ما یکیست، دو نمی شود. نهایت سایر آحاد صنف دراین امر کدخدا را امداد نمایند

لاجرم اتباع داروغه و مأمورین حکومت گریبان افراد صنف خباز را گرفته حسب‌القسمه طلب وجه جریمه و خدمتانه ضمیمه می‌کردند. صنف یك‌مرتبه به‌فریاد آمده، بشوریدند که خمر را دیگری خورده، و قمر را دیگری برده، به‌چه روی جریمه از ما مطالبه می‌دارند. و بالجمله از ادای آن‌وجه ابا نموده، روی برتافته دکانها را بسته زبان به‌گستاخی گشودند. بعد از وصول این خبر به‌سمع محمدحسنخان حاکم به‌کار خویش فرو ماند نه از سیصدتومان می‌توانست چشم پوشید و نه یك‌جهت از صنف خباز می‌توانست گذشت. و کار ولایت را از بابت نان درهم و برهم می‌دید، خلاصه بعد از تعمق زیاد عقل کافی و کفایت وافی او را دلالت نموده، اصلاح امر را بدین حکم اشارت نمود که اهالی صنف سیصدتومان را یکماهه بپردازند و درعوض یکشاهی بر قیمت یك‌من شاه نان بیفزایند، تا هم وجه عاید صندوقخانه حکومت شده و هم صنف را ضرری وارد نیامده باشد. خبازان که این معنی را از خدا می‌خواستند، متشکراً دکاکین را گشوده، به‌طبخ نان پرداختند. فقرای بلد که هشت‌شاهی داده، یك‌من‌شاه نان می‌گرفتند، امروز نه‌شاهی ازایشان مطالبه می‌شود. این معنی بر بیوه‌زنان و یتیم‌داران و ضعفای بلد گران آمده، سبك ازدحام نموده به‌درب خانهٔ حکومت شتافتند. و آن‌وقت اگر شورش یك‌صنف بود، حالا شورش اصنافست. ازآن طرف حاکم این معنی را بر تحریك علما محمول داشته، ایشان را تهدید نموده است. علما هم به‌غایت رنجیده، به‌جانب دربار اعظم حرکت می‌کنند. این بنده پس از استماع این تفصیل از آخوند اجازت خواسته، به‌شهر مراجعت نمود.

روز شنبه هجدهم: صبح زود مکاری حسب‌الوعده آمده، اعلام داد که امروز خواهیم رفت. یکی از سادات نائینی هم آمده گفت من‌هم به‌تهران آمدنی هستم. گفتم بیایید برویم. گفت من چند روزی در کاشان کار دارم. به‌خاطر رسید صحبت آقا میرزا سیدحسین رکنابادی با آقاسید فرج‌الله کاشی و آن اینست حکایت: میرزا سیدحسین می‌گفت در زمان صدارت مرحوم میرزا آقاخان [نوری] روزی به‌جهت رفع حاجت خود به‌خانهٔ ایشان رفتم. صبح بود و هنوز کسی از حواشی خدم و مخادیم محترم حاضر باب صدارت نشده بود. فقط آقاسید فرج‌الله معلم در زاویه تالار نشسته، انتظار می‌برد. چون مرا دید آواز داد که آقاسید بیایید بالا، رفتم. و سلامش کردم. و نشستم. پس از احوال‌پرسی گفت، آقا بیا صحبت بداریم. گفتم از چه مقوله باید صحبت داشت. گفت بیا غیبت کنیم. گفتم از که، گفت ازهمه. گفتم، ابتدا از که می‌باید کرد. گفت اولی صاحب‌خانه است. بالجمله از شخص صدارت گرفته تا خدام امارت همه را نام برد و

سخنی چند گفته شد. بعد از آن به سایر اهالی تهران پرداخته، از هریك چیزی به زبان آمده. از دروازهٔ حضرت عبدالعظیم علیه السلام خارج شدیم. ازاهالی قصبهٔ شاهزاده عبدالعظیم و رفته‌رفته از مردم قم شرحی به‌میان آمده، از آن‌جا به کاشان رفتیم. و از هریك از اعالی و ادانی که به‌نظر آمد، سخن گفته شد. آقاسید فرج‌الله از غیبت اهل ولایت خود ملول شده، گفت بیا تا به جانب یزد یا اصفهان برویم. گفتم آقا من در کاشان چند روزی کار دارم. خلاصه ظهر شنبه مکاری آمده ازکاشان بیرون شدیم در یك فرسخی شهر، نوش آباد از یمین و طاهرآباد از یسار جاده نمودار شد. آب انباری هم آقا زین‌العابدین تاجر کاشانی اینجا ساخته است که سقا و غلیان فروش نشسته. اینجاها اراضی مثل اراضی مهباد و مغار کم‌بوته و خار است. برخلاف اراضی نائین و نیستانج که مملو از بوته‌ها و خارهای شکرتیغال و غیره بود. سه‌ساعت به‌غروب مانده، به علی آباد رسیدم. در کاروانسرای حاجی زین‌العابدین منزل شد. قوافل زوار از پس یکدیگر می‌رسند. و می گذرند. غالباً از مردم یزدند که به‌زیارت کربلای معلی می‌روند. چهارساعتی شب شبگیر شد.

شـــورآب]

روز یکشنبه نوزدهم: دوساعت از روز گذشته وارد شورآب هفت‌فرسخی شدم. بسیار خسته و مانده، و از بی‌خوابی به‌ستوه آمده. رباط شورآب که ازبناهای صدراصفهان است و الآن غالب جهاتش مخروبه است، مملو اززوار بود. یك نفر از اهل یزد بنده را شناخته، طاقنمای خود را به‌اصرار زیاد به‌من داد. اما با همهٔ خستگی از کثرت ازدحام به‌هیچوجه خواب میسر نشد. اول شب هم برای ورود به‌قم بار کردند. منزل هفت‌فرسخ سنگین است. دراین منازل هوا مثل زمستان سرد است.

[قــم]

روز دوشنبه بیستم: اول صبح وارد قم شده، در تیمچهٔ حاجی میرزا حبیب‌الله منزل شد. عصر به‌زیارت مشرف و در مقبرهٔ خاقان مغفور فاتحه خوانده به‌منزل آمدم. تاریخ وفات خاقان مغفور سنهٔ الف ومأتین و خمسین «۱۲۵۰» است.

امروز و امشب چند بیتی در مدیح حضرت معصومه علیهاالسلام به‌عرض رسیده، تیمناً در این روزنامه معروض می‌افتد.

این بارگاه بضعهٔ[۶۷] موسی بن جعفر است
یا قصری از بهشت خداوند اکبر است
این ارض اقدس قم یا پیشگاه قدس
یا قطعه ای زساحت گردون اخضر است
این گنبد مدوّر معصومهٔ جهان
یا بقعهٔ منور خورشید انور است
فیض هوای آن اثر آب زندگی
رَوح فضای آن نفس روح پرور است
از هرچه گوهر است فزونست خاك قم
کارامگاه فاطمهٔ پاك گوهر است
خود در دوصد حجاب و کراماتش آشکار
زیر سحاب گوئی مهری منور است
خود زهره نیست زهرهٔ زهرای چرخ را
با هیبتش که زادهٔ زهرای ازهر است
شاهان برآستان جلالش نهند سر
امروز کو شفیعهٔ فردای محشر است
دُخت دُر پیمبر و اُخت دُرِ رضا است
این درکه بوسه گاه شه دادگستر است
شاهی که در ارادت او هفت آسمان
شاهی که در اطاعت او هفت کشور است
شاهنشه زمانه و صاحبقران دهر
منصور حق و ناصردین پیمبر است
کارش چو باولایت شاه ولایت است
برهرچه آرزو کندش دل مظفر است
در خدمتش عنایت خاصان کردگار
اندر مثل حکایت خضر و سکندر است
«مشتاقی» این حدیث مکن و آن ثنا مگوی
کاین بحر بی کرانه و وان عذبی مراست

سه‌شنبه بیست و یکم: بعد از زیارت و دعا در حضرت معصومه سلام‌الله علیها به‌زیارت بقعه و تربت شاهنشاه مبرور محمدشاه‌مغفور اناراللہ برهانه رفته، فاتحه به‌سلامت وجود مبارك اعلیحضرت کیهان بسطت همایون‌شاهنشاهی روح‌العالمین فداه خوانده شد. تاریخ وفات شاهنشاه مبرور این مصراع است.

[مصــــراع]

«هزار و دو صدسال و شصت و چهار»

هم در آنجا در مقبرهٔ نواب مهدعلیا غفران‌الله علیها که متصل به‌مقبرهٔ شاهنشاه مبرور است فاتحه خوانده شد. و از آنجا بر سر تربت مرحوم غفران‌مآب آقامیرزا محمد حسن مستوفی‌الممالك طاب‌الله ثراه رفتم. میرزا محمدعلی که مواظب امور بقعه است و شیخ محمدحسن و بعضی حفظه و خدام بودند. کمال نظم در امور بقعهٔ مزبوره

۶۷ـ بضعه = پارهٔ تن.

حاصل است. بعد از فاتحه خواندن و قرائت قرآن مراجعت به منزل شد. تاریخ وفات مرحوم مستوفی الممالك را مرحوم شهاب اصفهانی نیکو قطعه ای ساخته بر سنگ مرمر حك کرده اند ماده تاریخ این است: (طوبی و تبارك لك بالجنة ماواك) سنهٔ ۱۲۶۰[۶۸].

چهارشنبه بیست و دوم: بعد از زیارت به مقبرهٔ مرحوم منوچهرخان معتمدالدوله رفتم. ازآن امتیازات که سی و هفت سال قبل درآنجا دیده بودم، هیچ باقی نبود، مگر آئینه سقف و کتاب های به خط مرحوم استادی آقامحمدباقر سمسوری اصفهانی که الحق کمال امتیاز دارد. عباس بیك گرجی که دو سال است مواظب امور آنجا است، می گوید: مباشرین قبل هرچه بود بردند و خوردند و حالا من فقط غصه می خورم(!). قبر مرحوم حاجی آقااسمعیل پیشخدمت باشی سلام هم در مقبرهٔ معتمدالدوله است اما از قرار مذکور هیچ خرج ندارد.

پنجشنبه بیست و سوم: عصر به زیارت آستانهٔ مقدسهٔ حضرت معصومه سلام‌الله علیها فایز شده، در طرف پیش‌روی حضرت مقابر و بقاع سلاطین صفوی علیهم الرضوان زیارت شده، فاتحه خوانده شد. از جمله بقعهٔ مرحوم شاه عباس است که بدنهٔ طاقنماها و فرش زمین کلاً سنگ مرمر است. در هر طاقنما دوپارچه سنگ کار شده که عرض و طول طاقنما را کفایت کرده است و یکپارچه سنگ هم بر بالای طاقنما کار شده و برآن کتیبه نوشته اند به خط ثلث. و دور قبر شاه عباس زیر صندوق پولادی که طلاکوب بوده و طلای آن‌را در ایام غلبهٔ افغان کنده، برده اند. شعری چند حك نموده اند. از جمله این شعر ماده تاریخ است.

[بیـــت]

صندوق چو ساخت عقل تاریخش گفت   صنـدوق مزار شـاه عـالم عبـاس

سنهٔ هزار و چهل و هفت ۱۰۴۷ [هـ.ق]

در این آستان مقدس از سلاطین صفویه شاه صفی و شاه سلیمان و شاه عباس و شاه سلطان حسین رحمهم‌الله مدفونند. امّا از صفویه کسی که خدمات او دراین استان بیشتر مشهود و معروف است شاه طهماسب است که بنیان صحن و کاشی کاریهای اطراف بقعه و رواق که کلاً معرق است و کتیبه ها که هنوز ابداً فتوری به آنها راه نیافته

۶۸ـ ماده تاریخ درگذشت صفاء السلطنه را میرزا عباس خان مشتاقی (صفاء السلطنه ثانی) با کمی تغییر از این مصراع گرفته است. نگاه کنید به مقدمه صفحات پیش.

از ایشان است. و سردر مابین صحن و مدرسهٔ فیضیه هم مسلماً از بناهای شاه طهماسب است. چنانکه بر بالای آن روبه‌مدرسهٔ فیضیه به‌کاشی معرق کتیبه‌نگاری شده. اسم ایشان به این عبارت رقم گشته: «السلطان شاه طهماسب بهادرخان»

مدرسهٔ فیضیه هم ابتداء از بناهای ایشان و محل ریاضت علماء و درویشان بوده. چنانکه شیخ بهایی و میرفندرسکی علیهما الرحمه دراین مدرسه در حجره‌ای که آن‌را مشرق‌الشمس می‌گفته‌اند ریاضات کشیده، به‌مقامات رسیده‌اند. امّا خاقان مغفور رضوان‌الله علیه آن بنای قدیم را که قلیل‌الفضا بود برهم زده، مدرسهٔ وسیع بنیان فرموده‌اند که طولاً یکصدقدم و عرضاً شصت‌قدم است. و همچنین در زوایای اربعهٔ صحن خاقان مغفور را تصرف کرده، چهار نیم‌هشتی احداث و یورتها را زیاد نموده‌اند. طلاکاری گنبد مطهر هم از خاقان مغفور است. درب طلای ایوان و مساجد جنبین را هم ایشان ساخته‌اند. یعنی وضع اول چنان بوده که دری که الآن در وسط ایوان طلا است، مطلقاً نبوده، بلکه از جانبین ایوان در به‌طنبی‌ها باز بوده و به اطراف بقعه ازمیان طنبی‌ها گردش می‌کرده‌اند. بدون آنکه داخل اصل بقعه شوند. خاقان مغفور آن طنبی‌ها را مسجد و کاشی کاری بزرگ کرده. از داخل بقعه به‌مساجد، در قرار داده. درب طلایی هم در وسط ایوان طلاکار گذارده‌اند. به‌هفت‌هزارتومان از بابت طلای گنبد و درب طلا و درب طلای کوچکی که به‌ضریح مقدس کار گذارده‌اندو جیغه[۶۹] مرصع و کاشی کاری‌ها صد هزارتومان، مخارج نموده‌اند. و دراین دولت ابد مدت همایون حسب‌الارادهٔ اعلیحضرت فلك رفعت شاهنشاه صاحبقران ابوالمظفر منصور ناصرالدین‌شاه روح‌العالمین فداه به‌خرج خاصهٔ مبارکه ایوان مبارك طلا شده، بر سر در به‌این عبارت رقم گردیده، (السلطان بن‌السلطان بن السلطان و الخاقان ابن‌الخاقان بن‌الخاقان ناصرالدین‌شاه قاجار خلدالله ملکه.) و خرج ایوان و سایر مخارج دولتیه زیاده از یکصدهزارتومان می‌شود. بعضی از چاکران درباری ودراری آسمان سلطنت و شهریاری هم خدمات نموده نذورات به‌ادا رسانده‌اند. از جمله مرحوم نظام‌الدوله حاجی حسینخان شاهسون شهاب‌الملك دو گلدسته در جلو گنبد مبارك کاشی کاری ساخته بود که این اوقات کارگذاران نواب مستطاب شاهنشاه‌زاده کامکار کامیاب کامران میرزا نایب‌السلطنة العلیه به‌خرج خاصهٔ ایشان مشغول طلا کردن آنها هستند. و هم دراین اوقات جناب جلالتمآب امین‌السلطان درجنب بقعهٔ مبارکه از جانب مشرق طرح صحن وسیعی ریخته، مباشرین و استادان و عمله برای اتمام آن گماشته‌اند و

۶۹ـ متن: جیقه. جیغه = جغه: تاج افسر، هرچیز تاج‌مانند که به‌کلاه نصب کنند.

مشغولند. درب حالیهٔ صحن قدیم و دری که جدیداً رو به مشرق باز خواهد شد، هردو در ضلع غربی این صحن مبارك باز خواهد شد. چون ذکر این فروعات متبرکه شد، لازم آمد شمه‌ای از اصول مبارکه نیز یعنی چگونگی حال و سال وفات حضرت معصومه علیهاالسلام و اصل بنای این بقعهٔ مطهره نیز معروض افتد. علی سبیل الایجاز لهذا قلم قاصر را به عرض این مختصر جا سر نموده، از صفح جمیل ناظرین مستدعی می شود که چنانچه قصوری یابند به‌دیدهٔ عفو مغفور دارند، چه دراین ضیق‌وقت و اختلال حال و قلت اسباب زیاده براین مقدور و میسور نبود.

(ذکر چگونگی دفن حضرت معصومه علیهاالسلام)

برحسب وصیت جنازهٔ طاهره را برشتر سفیدی که از خاصهٔ آن‌حضرت بود، بسته رها کردند. و مردم در عقب جنازه می‌رفتند تا هر کجا شتر بخوابد آنجا را مدفن قرار دهند. شتر آمده، در همین محل که اکنون قبر مبارك است، و آن‌وقت از اراضی باغی که به‌باغ بابلان معروف بود، فرو خفت. پس حفر قبر مبارك نمودند. امّا در اینکه مباشرِ امر دفن که باشد اختلاف بود، تا آنکه آرا بر این قرار گرفت که قادرنام که از خدام آن‌حضرت و پیرمردی به‌تقوی آراسته بود، مباشرت این امر بزرگ نماید. دراین اثنا دو نفر سوار دیدند که به شتاب می آیند. از جانب رُمله که سمت قبله باشد. چون رسیدند، نماز برآن جنازه گزارده[۷۰] بعد از آن غباری پدید شده، حاجب ابصار ناظرین گردید. به‌طوری که احدی جنازهٔ مبارکه و آن راکبین را نمی‌دید، و پس از اندك زمان آن‌حجاب برطرف شده، دیدند که جسد مبارك مدفون و مستور گردیده است.

مردم برتربت آن‌حضرت فاتحه و سلام‌نثار نمودند. و به‌اماکن خود رفته، به‌مراسم تعزیت اقدام نمودند. پس از چندی زینب بنت‌الجواد علیه‌السلام که همیشرهٔ موسی مبرقع است سقفی از چوب و بوریا بر سر تربت آن‌حضرت قرار داده، و خود زینب مزبوره، با دو نفر زنان دیگر از هاشمیه و دو نفر هم از جواری که یکی ام‌حبیبه و دیگری ام‌اسحق بود در سردابهٔ مبارك مدفون شدند. پس از مدت‌ها توفیق رفیق علیا دستگاه شاه بیگی بیگم دختر حمزه بیك اصانلو[۷۱] شده، بقعهٔ مبارکه را بنیان نمود. و بعد چنانکه به‌عرض رسید، هریك از سلاطین صفویه و قاجاریه فقرات چند برعمارات

۷۰ـ متن: گذارده.

۷۱ـ متن: اسانلو.

مُبارکات افزودند.

امشب که شب جمعه است به‌خانهٔ جناب متولی باشی موعودم. امّا بعضی از موانع مزاجیه و منزلیه مانع است. بعد از زیارت فرستاده، عذر خواستم.

روز جمعه بیست و چهارم: نماز ظهر را در مسجد امام‌حسنن علیه السلام گزارده به‌نماز و زیارت و دعا گذشت. چیزی که در تابستان و زمستان برای زوار حضرت معصومه (ع) اسباب زحمت است، طی مسافت از مسجد امام حسن علیه السلام است تا آستانهٔ مقدسه که تقریباً پانصد قدم می‌شود که یك‌طرف آن دکاکین فخاری فروشی و غیره است و یك‌طرف آن قبرستان. چنانچه حسب‌الارادهٔ اولیای دولت قاهره این مسافت بازارچه می‌شد، هم برای دیوان همایون نافع بود و هم برای زوار افاقهٔ تمام داشت که نباید در تابستان آفتاب بخورند و در زمستان به‌گل و لای بیفتند.

امشب مکاری وعده داده که بار کند بعد از آمدن به‌منزل معلوم شد غدر[۷۲] کرده و عذر خواسته است.

شنبه بیست و پنجم: باز به‌زیارت و دعا گذرانده، در مقابر عمومی فاتحات منظور شد، از قراری که علما نوشته و عرفا تصدیق داشته‌اند، چهارصد و چهل و چهار امامزادهٔ جلیل‌القدر و قریب نهصد نفر عالم محدث در این مقابر مدفونند. رحمهم‌الله جمیعاً.

یکشنبه بیست و ششم: امروز به‌دیدن جناب اعتضادالدوله که تازه ازییلاق آمده بودند، رفتم. جمعی از علمای کاشان که از جمله میرزا فخرالدین پسر مرحوم مغفور حاجی ملامحمد مجتهد بود و از محمدحسنخان ترك حاکم کاشان رنجیده، به‌قم آمده بودند، آنجا بودند. خیلی صحبت شد. کلّیهٔ اهالی قم و کاشان از حکومت اعتضادالدوله از هر جهت راضیند.

شب دوشنبه: مکاری آمده، شبگیر شد. و از شرّ بز و دزد کاروانسرای میرزا حبیب‌الله خلاص شدم. تفصیل این بز و دزد این است. حکایت: مَردکهٔ دالاندار دو نفر شاگرد و چهار رأس بز دارد. صنعت شاگردان آنست که روزی که زائر یا مسافر در این خان منزل کرده، می‌خواهد شب یا صِبح دیگر برود. از صبح تا شام سه‌چهار فقرهٔ توبرهٔ الاغ یا افسار قاطر یا جل اسب او گُم می‌شود. و بیچاره علاوه بر کارهای سفری خود که باید لامحاله صورت بدهد، گرفتار گشتن و جستجو کردن می‌گردد. دالاندار مُتِدَینانه او را آواز داده، آن شیئ مفقودی او را به او رد می‌کند که فلانجا افتاده بود یا

۷۲- غدر کردن: بیوفایی کردن... فرهنگ معین.

فلان شخص غریب می بُرد، شاگرد من گرفته است. مالتان را درست نگاه دارید. دست آخر که می خواهند بار کنند و مسافر را مکاری فرصت هیچ کار نمی دهد یکی از آن مقوله چیزها که قابل لنگ زیاد و عرض و داد نباشد، مفقود می شود. بیچاره مسافر فریاد می کند که فلان چیز از مال من نیست و دالاندار از در شنعت درآمده، او را ملامت می گوید که نگفتم مالت را درست متوجه شو، هر بار دلو از چاه درست بیرون نمی آید. حال فلان زوار بیرون رفت حکماً او برده است. شاید در راه او را به چنگ آورده، بگیری. مکاری هم که از دالاندار کمال رضامندی را دارد و شرط مخالطت درمیان استوار است. فریاد الرحیل برکشیده مرد مسافر را مجبور به بار کردن می نمایند. و در شبان روز چندین اتفاق چنین می افتد. اما بزها، صنعتشان اینست که روزها از صبح تا سه ساعت از شب گذشته یا در زوایای کاروانسرا خوابیده اند، یا در خفایای طویله پوز بر زمین می زنند. اما شبها وقت خواب زوار و مسافرین از مکامن مثل گرگ بیرون آمده، شبیخون می نمایند. بیچاره زائر خسته و مانده و بی خوابی کشیده، سحر یا صبح هم باید بار کند مست خواب و غرق بیخودی است. بزها با کمال عجله آنچه ذخیرهٔ زائر است از جو و میوه و نان و غیره حتی پنبهٔ لحاف او را کشیده می خورند. و ظرف آب و غلیان او را شکسته می چرند. لامحاله درسال دویست تومان به واسطهٔ این بزها ضرر واردین این کاروانسرا است. و حاصل آن جهت دالاندار اینست که این چهار بز را دربهار به یك تومان یا کمتر خریده و در زمستان به سه تومان یا بیشتر می فروشد.

[پـــل دلاك]

دوشنبه بیست و هفتم: اول صبح وارد کاروانسرای پل دلاك شدم. این کاروانسرا از بناهای دیوانی عهدآقا محمد شاه رضوان الله علیه است. و این رودخانه مبداء و منبعش کوه زرد بختیاری است. و فاضل آب رودخانهٔ قم و ساوه به اینجا آمده، منتهای آن شوره زارهای قرب ورامین است که بقیهٔ این آب آنجا فرو رفته، مبدل به نمك می شود.

شب سه شنبه: از پل دلاك شبگیر نموده، به حوض سلطان شش فرسخی می روند. هوا امشب بسیار سرد است. در این شش فرسخ مسافت، اقلاً چهارفرسخ از قوافل سواره و پیاده و بنهٔ زوار عتبات عالیات مرور شد.

سه شنبه بیست و هشتم: اول صبح به رباط جدیدحوض سلطان که از ثلث مرحوم خسروخان والی گرجستانی ساخته شده، وارد شدم. اگرچه منزل کمیاب است. امّا مکاری جهت بنده منزلی معین کرده بود. به حجره ورود نموده، جناب حاجی آقا محمد

مهدی مجتهد پسر مرحوم آقا محمود مجتهد عارف کرمانشاهانی و برادر معزی الیه، حاجی آقا یحیی و میرزا محمد حسین نوری منشی دیوان عدلیه را دیدم. چون مدتی بود از آشنایان تهران کسی را ندیده بودم، فوز عظیم شمرده، آن روز را غالباً در غرفهٔ ایشان و غرفهٔ بنده صحبت اُنس بود. امّا ایشان تازه نفس و جدیدالعزیمه به صفحات عتبات عالیات روانه بودند. و بنده کوفتهٔ راه و خستهٔ چندین ماه مسافرت مشهد مقدس. به هر صورت الحمدلله خوش گذشت. غروب آفتاب ایشان حرکت نمودند. و دو ساعت ازشب گذشته بنده برای کنارگرد بار کردم. اصل حوض سلطان را یکی از خلیفه سلطانهای عصر شاه عباس احداث نموده، قنات جاری و رباط بنیان کرده است.

[کنـــارگـــرد]

چهارشنبه بیست و نهم: به کنارگرد رسیدیم. دیشب هوای عرض راه به حدّ افراط سرد بود، و راه هم از عبور قوافل پرگرد. بنده از بی خوابی ستوه آمده و از صنعتی هم که در لیالی سابقه برای نیفتادن از مال و راحتی به اجمال می کردم ممنوع بودم و آن صنعت این بود که از ابتدا تا انتهای منزل چند مرتبه خود با بنده زاده عباس و حسین نائینی که مثل خر بر قاطر آبداری نشسته است، پیش رانده، همین که فاصلهٔ ما سه نفر با قافله به یك میدان یا کمتر می رسید، فرود آمده، جلو مالها را گرفته، میان صحرا می خوابیدیم. و تا رسیدن قافله، به خواب رفته یا نرفته برخاسته، سوار وهی برجانب مرکب و همچنین تا وصول به منزل چند بار چنین اتفاق می اُفتاد. و به این واسطه از گرد و خاك قافله و اندیشهٔ پرت شدن از مال محفوظ بودم. خلاصه چون دیشب به جهت آنکه مکاری ها سپرده بودند که این دو منزل دله دزد دارد از این صنعت ممنوع بودم. خیلی بدگذشت. اگر چشمم را برهم می گذاشتم، خوابم می برد، و از مال می افتادم. و اگر باز می گذاردم پر از خاك می شد. سرما هم خیلی زحمت می داد. دراین حیص و بیص طبع اقتضای انشاء غزلی نموده تا وصول به منزل چند بیتی به عرض رسید. و در این روزنامه درج گردید والابیات هذه.

آنکه برکوی مه و مهر کشد چوگان را | کرد سرگشته چو گوئی من سرگردان را
آنکه دی عهد وفا بست و صفا کرد امروز | رفت و بشکست به آئین جفا پیمان را
باد جانم به فدای سرجانانه دوست | کز سرم برد به در خوش هوس سامان را
به سر عشق تو نازم که به یك گردش چشم | بنده سلطان کند و بنده کند سلطان را
به سر سبز تو جانا که زدامان تو دست | نکشم ور بکشم زیر لحد دامان را

محضر پاك تو ای پیر خرابات کجا است | تا که چون باده بر آن خاك فشانم جان را
گیرم از صبر دل خویش چو سندان کردم | پتك عشق تو به‌هم برشکند سندان را
دولت عشق تو و عدل ملك باد مدام | کاین دو برداشت ز دل‌ها ستم دوران را
ای فرو برده بخون دل «مشتاقی» دست | بر سر خاك نشینان مفشان دامان را

کر قوافیست مکرر صنما خورده مگیر
زانکه باقل کند آهنگ غمت سحبان را

بالجمله اول صبح وارد رباط کنارگرد شدم. از کمال خستگی، مجال تحقیقات لازمه نبود. اجمالاً کثافت این کاروانسرا ورد است. عمارات بر کهنگی آن دلالت می‌کند. حسنخان پسر مرحوم صاحبقران میرزا را در کاروانسرا دیده، دوسه ساعتی گرفتار استماع ترهات او بودم. پاسی از شب گذشته، روانهٔ حضرت عبدالعظیم علیه السلام شدم. مسافت پنج فرسخ است.

[حضـــرت عبدالعــظیم]

روز پنجشنبه سلخ شهر شوال المکرم ۱۳۰۰: نماز صبح را در زاویهٔ مقدسه به‌جای آورده، سجدات شکر الهی به‌تقدیم رساندم که زنده به‌این مقام شریف رسیده‌ام. شرح جلالت قدر و احادیث وارده در زیارت آن حضرت و ذکر آنچه از عمارات عالیه دراین دولت ابد مدت از خرج خاصهٔ دولت و سعی ارکان سلطنت در آستانهٔ مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) به‌ظهور رسیده است. زیاده از آن است که در این مختصر روزنامه شمه‌ای از آن به‌رشته بیان کشیده آید.

[بیـــت]

گر بـــریـزی بحـــر را در کـــوزه‌ای | چنـــد گنجـد قسمت یکـــروزه‌ای

از مستحدثات جدید این آستانه چیزی که ابتداء به‌نظر آمد اِزاره[۷۳] ایوان مبارك بود که به‌سنگ رخام باصیقلی تمام سمت اتمام یافته، در وسط آن بیتی چند حك شده و از بانی آن که جناب جلالتمآب امین السلطان محمد ابراهیم خان می‌باشند و تاریخ امر ذکر کرده و ماده تاریخ اینست «کرد تعمیر کعبه ابراهیم سنهٔ ۱۳۰۰».

۷۳ـ ازاره: ... آن قسمت از دیوار اطاق و یا ایوان که از کف طاقچه تا روی زمین بود. فرهنگ معین.

اگرچه تعمیر به‌معنی عمارت کردن نیامده، امّا چون از مصطلحات شایعهٔ بین‌الناس است، ماده تاریخ خوبی است.

[دارالخلافهٔ تهران]

جمعه غرهٔ شهر ذیقعدة‌الحرام: قریب غروب آفتاب به‌شهر دارالخلافهٔ تهران وارد شده، و چون معلوم شده بود که منزلی برای بنده تعیین نشده است به‌خانهٔ میرزا مهدیخان پسر مرحوم میرزا محمد تقی شهید که خالوی [=دائی] بنده بود منزل شد.

روز شنبه دوم: صبح اولاً به‌رسم و قاعدهٔ ادب خدمت جناب جلالتمآب قوام‌الدوله، و عصر به‌شرف حضور بندگان اجل اکرم آقا مستوفی‌الممالك مدظله العالی فایز شدم.

«و تاریخ این روزنامه به اسم آن موافقت نموده «تحفة‌الفقرا» بقلم آمد ۱۳۰۰ [هـ.ق][۷۴]».

۷۴ـ سطر آخر را نسخهٔ ما ندارد از نسخهٔ همایونفرخ نقل شد.

افزوده ها

ص پنج، س ۵ـ ملاحسن نائینی یکی از استادان صفاءالسلطنه:

ملاحسن نائینی در اصفهان در مدرسهٔ نیماورد به تدریس اشتغال داشته و صفاءالسلطنه مدتی در محضر این استاد تلمذ می کرده است.

اعتمادالسلطنه دربارهٔ ملاحسن نائینی نوشته است:

«ملاحسن نائینی مقیم مدرسهٔ نیماورد اصفهان در انواع علوم ظاهر و باطن به مقام کشف الشهود بود. اگر فی المثل در یکروز از هزار کتاب در فنون شتّی از وی حل مشکلات و رفع شبهات می خواستند بدون هیچ تأمل همه را جواب می فرمود با آنکه اصلاً کتاب نداشت و ابداً به مطالعه وقت نمی گذاشت و این معنی در تسلّم به مقامی است که هزاران کس از محصلین اصفهان و مدرسین آن سامان بارها آزموده اند و به اشخاص هم احساس نموده اند و این نیست جز حقیقت مکاشفه و این دعوی را براهین دیگر و نیز از قبیل اخبار به انتشار تلگراف در ایران و صدمات شریعت از ظهور باب و غیره هم که بطور تحقیق از وی شنیده شده است. وی در بدایت امر به شبانی اهل نائین و برخی از توابع میگذرانید تا به تقریبی عارف ربانی و مقرّب بارگاه سبحانی حاج محمد حسن او را در بیابان نائین نظر فرموده به تحصیل علم و تکمیل نقش می فرماید مردمی که محضر مبارك او را ادراك کرده اند از وضع زندگانی و ریاضات و مجاهداتش در طریقهٔ اویسهٔ اموری خطیر روایت می نمایند قدس الله تعالی روح العزیز.» (الماثر و الآثار ص ۱۶۹)

ص ۵، س آخر ـ کاغذ حنای سرسوگلیهای رجال:

در قریهٔ «کُهیاز» اردستان رسم است که زنان برای جلوگیری از ریزش موی سر و ضعف چشم

و رنگ موی سر از حناء استفاده می کنند و غالباً شبها حناء را خمیر می کنند و بسر می گذارند و صبح بعد به حمام میروند و می شویند.
برای اینکه رنگ حناء به بدن آنها سرایت نکند روی حنائی را که بسر گذاشته اند با هرکاغذ یا روزنامه ای می پوشانند.
بیاد دارم در سال‌های ۲۷ـ۱۳۲۶ شمسی که ما در کُهیاز به مدرسه می‌رفتیم یکی از زنان خانواده های سرشناس کُهیاز که در منزل شان روزنامه و کاغذ دیگری پیدا نکرده بود از اوراق کتابهائی که در خانه داشتند استفاده کرده بود.
در خانهٔ آنها چند کتاب و قرآن خطی بود که یکی از آنها گلستان سعدی بود به خط میرزا ابوالحسن جندقی «مجنون» (یغمای بعدی) که ما مدتی در مدرسه آن را می خواندیم و از روی آن مشق خط می کردیم. از چند جای آن کتاب خطی برگهائی را کنده بودند. از پدرم (مرحوم) غلامحسین رحیمی سراغ اوراق کنده شده را گرفتم گفت: «پسرم برگهای این کتاب کاغذ حنای سر این از خدا بی‌خبران شده، اینکه چیزی نیست شنیده ام از برگهای... خطی که در خانه داشتند هم به همین منظور استفاده کرده اند.» (نقل از یادداشت‌های شخصی)

ص ۱۱، س ۲ـ ناصرخسرو در کویر:

حق این بود که در مقدمه ضمن مقایسهٔ نوشتهٔ ناصرخسرو و صفاءالسلطنه برای کاملتر شدن و بهتر شناختن این منطقه از کویر مرکزی ایران یعنی از خراسان به یزد و نائین از نظر و نوشتهٔ سیاحان دیگری که از این منطقه دیدن کرده اند یادی بمیان آید لسترنج در «جغرافیای تاریخی، سرزمینهای خلافت شرقی» بااستفاده از: اصطخری، ابن‌حوقل، مقدسی، قزوینی، حمداله مستوفی، و یاقوت حموی آورده است که:

«یزد در زمان قدیم «کثه» نام داشت و چون نام یزد به شهر گذارده شد نام کثه را بر ولایت یزد اطلاق کردند و به آن حومه یا جومهٔ یزد گفتند. ابن‌حوقل در قرن چهارم دربارهٔ یزد گوید: مکانی خوش ساخت و مستحکم است. دو دروازهٔ آهنین دارد یکی را دروازهٔ مسجد گویند چون به مسجد نزدیك است و این مسجد در ربض پهناور قرار دارد.
در یزد نهری بود که از کوه حوالی شهر که قلعه‌ای برفراز آن بود سرچشمه می گرفت. روستای آن بااینکه به کویر نزدیك بود نهایت حاصلخیزی را داشت و میوه جات فراوان آن به اصفهان صادر می گردید و در حوالی آن شهر معدن سرب وجود داشت.
قزوینی دربارهٔ حریر یزد گوید: حریر بافان یزد سندس را در کمال خوبی و محکمی به عمل می آورند و بسایر بلاد صادر می شود.
حمداله مستوفی گوید:
«اکثر عمارات ظاهری آن از خشت خام بود، جهت آنکه درو بارندگی کم باشد و گِلش به قوت است و شهری نیك است و پاك و مضبوط حاصلش پنبه و غله و میوه و ابریشم بود. امّا

چندان نباشد که اهل آنجا را کافی شود. آبش از کاریزها و قنوات بسیار در میان شهر گذرد و مردم برآن سردابها و حوض ها ساخته اند.»

نخستین منزل شمال یزد، انجیره و منزل بعد از آن خزانه است (که اشتباهاً در بعضی نسخه ها «خرانه» چاپ شده است)[۱] خزانه دهکدهٔ بزرگی بود دارای کشتزارها و باغستان و قلعهٔ آن برکوه مجاور جای داشت. سومین منزل در حاشیهٔ کویر ساغند است که بقول ابن حوقل: دهکده ای است دارای چهارصد نفر جمعیت و یك قلعه و اراضی آن از آب کاریز مشروب می شود.

سه شهر «میبد» و «عقدا» و «نائین» در شمال باختری یزد به ترتیب یکی بعد از دیگری در حاشیهٔ کویر جای داشتند و معمولاً از توابع یزد شمرده می شدند اگرچه برخی از نویسندگان نائین را از توابع اصفهان شمرده اند. نائین قلعه ای داشت و به قول حمداله مستوفی: «دور قلعه چهار هزار قدم» بود»[۲]

لسترنج در دنبالهٔ مطالب خود دربارهٔ کویر لوت و مکران همچنان از نوشته مقدسی ـ ابن حوقل و نیز ناصرخسرو که پس از مقدسی از این راه گذشته استفاده کرده و نظرش در مورد شناخت این راه آگاهانه تر از دیگران است.

«جغرافی نویسان قرن چهارم در وصف راههای کویر به تفصیل پرداخته اند. از سمت باختری کویر دو راه یکی از اصفهان و دیگری از نائین آغاز می شد که هردوی آنها در جرمق به هم می رسید. راه اصفهان (که مقدسی بشرح آن پرداخته) هفت منزلگاه و راه نائین تا جرمق پنج منزلگاه داشت و درین راه چند فرسخ به چند فرسخ حوض‌های آب و گنبدك ها بود.

در وصف راه جرمق که بسمت شمال رفته و مستقیماً در قومس به دامغان می رسد مقدسی مرجع ما است. این راه نود فرسخ است به این ترتیب که از جرمق تا وند پنجاه فرسخ و از وند تا دامغان چهل فرسخ. این راه از جرمق به سمت خاور متوجه شده پس از چهار روز به محلی موسوم به نوخانی یا نوجای می‌رسد و درین راه در هر سه فرسخ یا چهار فرسخ حوض های آب وجود داشت.

در نوجای راه دو شاخه می شد: یکی از جهت شمال خاوری به ترشیز و دیگری در سمت جنوب خاوری به طبس می‌رفت که هر دو در ایالت قهستان واقع اند. بین نوجای و ترشیز چهار منزل فاصله است. و آن جمله منزلگاه بن افریدون است. (امروز این محل را ده نابند گویند والبته نباید آن را با واحهٔ نابند که هم اکنون بذکر آن پرداختیم اشتباه کرد.) مقدسی راه سراسری دیگری که از جرمق تا بن افریدون امتداد داشته وهفت روز آن را می پیموده اند و در

۱ـ ظاهراً خورانق یا حورنق باید باشد؟

۲ـ لسترنج «جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی» ص ۳۰۶

هر منزلی از آن حوض آب وجود داشته است ذکر نموده. از نوجای راه بسمت جنوب خاوری رفته بعد از سه روز منزل به طبس میرسد. ابن خردابه فاصلهٔ طبس تا ترشیز را از راه بن با فرسخ معین نموده ولی در غیر از این راه مطابق معمول فقط به ذکر شمارهٔ منزلها اکتفا نموده است.

راه یزد به طبس از انجیره و خزانه گذشته به ساغند در حاشیهٔ کویر میرسد... ابن خردابه شش مرحله از ساغند تا طبس را با شمارهٔ فرسخ‌ها ذکر نموده و ابن حوقل و مقدسی هم قول ابن خردابه را درین مورد نقل کرده اند.»[1]

یکی دیگر از مورخانی که قسمتی از راه کویری ایران را پیموده ابوالفضل بیهقی مورخ مشهور است. زیرا هنگامی که سلطان مسعود غزنوی در اصفهان بوده و قصد گشودن همدان را داشته پدرش سلطان محمود غزنوی درگذشته است ابوالفضل بیهقی و جمعی از اعیان ملك از نکیناباد تا رباط جرمق به پیشواز سلطان مسعود رفته‌اند. بیهقی خود در این مورد نوشته است که:

«اعیان و فقها و خطیب به رباط جرمق بمانده بودند از آن حال که افتاد چون ما به غزنین رسیدیم و نامه سرهنگ کوتوال را دادیم.

در وفت مثال داد تا بر قلعت دهل و بوق زدند...[2]

منابع دیگر بسیار است که میتوان در مورد نظر هر یك از سیاحانی که از منطقهٔ کویری گذشته اند اشاره کرد. اما نظر به اینکه مطالب از حوصلهٔ این مختصر بیرون است از پرداختن به همهٔ منابع دیگر در می گذریم تنها به یکی دو کتاب دیگر که پس از صفاء السلطنه نوشته شده اند اشاره می کنیم.

افضل الملك کرمانی سفرنامه‌ای دارد زیر عنوان «سفرنامهٔ خراسان و کرمان» که به همت قدرت اله روشنی زعفرانلو در سال (؟ بی تاریخ) در تهران انتشار یافته است کتاب دو بخش است ما را با بخش اول کاری نیست. اما بخش دوم سفرنامهٔ کرمان یکی از کتابهای ارزشمندی است که در مورد مناطق کویری ایران نوشته شده. صفاء السلطنه سفرنامهٔ خود را در سال ۱۳۰۰ هجری قمری نوشته و افضل الملك در سال ۱۳۲۲ هـ.ق. بیست و دو سال بعد از صفاء السلطنه. آنچه ما را برآن داشت تا ذکری ازین کتاب بمیان آوردیم این است که صفاء السلطنه و افضل الملك از مشهد تا طبس را اشتراك مسیر و تألیف دارند و با اینکه بیست و دوسال فاصلهٔ زمانی در تألیف و تصنیف دارند بسیاری از مطالب هردو به هم شباهت تام و تمام دارد. منازلی که هردو در آنها اطراق کرده اند تقریباً یکی است و محل‌هایی که دیدن کرده اند همان محله هائی است که هم صفاء السلطنه دیده هم افضل الملك از آنها یاد کرده

۱ـ لسترنج ـ کتاب یاد شده ص ۳۵۰

۲ـ تاریخ بیهقی فیاض ص ۶ـ۵

است. صفاء السلطنه و افضل لملك از مشهد تا طبس را با هم اشتراك راه و مطالب دارند. اما از طبس راهشان جدا می‌شود صفاء السلطنه از طبس به طرف چهار ده و ساغند می‌رود و افضل الملك بسمت قائنات. یکی از افراد دیگری که همچون صفاء السلطنه و افضل الملك از مشهد عازم یزد و کرمان شده ژنرال سرپرسی سایکس است. که شرح مأموریت و سفر او درکتاب معروفش «سفرنامهٔ ژنرال سایکس ـ یا ـ دو هزار میل در ایران» آمده است. این کتاب را حسین سعادت نوری ترجمه کرده که چاپ دوم آن در سال ۱۳۳۶ شمسی از طرف انتشارات ابن‌سینا انتشار یافته است. مؤلف، فصل سوم کتاب خود را از ص ۵۴ـ۳۲ اختصاص به شرح سفر خود ازمشهد تا کرمان از طریق کویر و چگونگی منطقهٔ کویری داده است.

ژنرال سایکس هم از مشهد تا محلی که جاده دو قسمت میشود یکی به طرف کرمان و یکی به طرف یزد می‌رود با صفاء السلطنه و افضل الملك اشتراك مسیر و مطلب دارد اما این نویسنده بنابه موقعیت و مأموریت خود اطلاعات بیشتری از صفاء السلطنه و افضل الملك در کتاب خود آورده است و علاوه بر مطالب یاد شده در موارد بسیار از سیاحانی که پیش از او از آن منطقه گذشته‌اند یاد کرده. سایکس هنگام بازگشت از کرمان به تهران از یزد تا تهران همان مسیری را پیموده که صفاء السلطنه نیز پیموده است بنابراین کتاب او ازنظر مقایسهٔ زمانی ارزشمند و درخور استفاده است. همچنین برخی از محل‌ها و مکان‌ها را بهتر شناسانیده مثلاً آورده است که:

«قاطرها که اندکی بعد از من حرکت کرده بودند در چشمهٔ مگك» چند میلی نایبند که آب مختصری دارد به من رسیدند. **جاده یزد** نیز در همین نقطه با این جاده تقاطع می کند (ص ۴۷) و به یزد از منطقهٔ کویری می‌رود و افضل الملك از طبس به تون و قائن از منطقهٔ کویری به کرمان.

هردو نویسنده اطلاعات خوبی از مسیر عرض راه خود در اختیار خوانندگان قرار می‌دهند. اما افضل الملك نظر به اینکه مسافت مقصدش در منطقهٔ کویری بیش از صفاء السلطنه است اطلاعات تکان‌دهنده و رنج آوری از وضع دردناك مسافران و کاروانیان منطقهٔ کویر لوت در اختیار خواننده می گذارد. ولی صفاء السلطنه کار خود را تحقیقی‌تر و ادیبانه‌تر ارائه داده است. نکته‌ای که دراینجا لازم است به آن اشاره شود این است که هردو نویسنده در قسمتی ازمسیر راه خود با ناصرخسرو اشتراك راه دارند مسیر عرض راه ناصرخسرو و صفاء السلطنه را در مقدمه شرح داده ایم اما افضل الملك و ناصرخسرو از طبس به سمت تون و قائن اشتراك مسیر دارند و افضل الملك خود نیز اشاره‌ای به این مطلب دارد و آنچه را که ناصرخسرو دربارهٔ این ناحیه دارد افضل الملك در کتاب خود نقل کرده است. بنابراین هردو کتاب خواندنی و ماندنی است، امّا هنوز هم پس از یکصدو اند سال از تألیف سفرنامه صفاء السلطنه

و هشتاد سال پس ازتألیف سفرنامهٔ افضل‌الملك بسیاری از مشکلات که صفاءالسلطنه و افضل‌الملك به آنها اشاره کرده اند در مورد منطقه کویر لوت همچنان پابرجاست و تنها آنچه امروز تاحدی مشکل مسافران منطقه کویر لوت را آسان کرده وسیله ایاب و ذهاب است و آن اتومبیل‌های مجهزی است که با آنها در منطقه در رفت و آمدند.

ص ۱۶، س ۱۸ـ صفاءالسلطنه و اعتمادالسلطنه:

«نسختی جهت تقدیم خاکپای اقدس شاهنشاه شهید [ناصرالدین‌شاه] نگار داده توسط محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه به شرف انور آن شاهنشاه ذیجا مشرف گردید...»

صفاءالسلطنه مدت زیادی معاونت وزارت انطباعات را عهده‌دار بوده و با اعتمادالسلطنه همکاری نزدیك داشته است بطوری که صفاءالسلطنه این سفرنامه را بوسیله او به نظر ناصرالدین شاه رسانیده است. امّا معلوم نیست به چه علت میان صفاءالسلطنه و اعتمادالسلطنه به هم خورده است که اعتمادالسلطنه در«روزنامه خاطرات» خود آورده است

«پنجشنبه ۳ـ [ذی‌الحجه] به عادت هر روز در خانه رفته مراجعت کردم.

چند روز است که دارالترجمه نمی‌روم. چند چیز مانع است. یکی پیله و اصرار میرزاعلی نائینی. یك وقت بامن بود و حالا کتاب منظوم در تفصیل...[1] بادکوبه نوشته چنین تصور میکند که باید دنیا و آخرت به او سجده کنند. کتابش را به من داده بود به نظر شاه برسانم اقلاً هزارتومان انعام و لقب و منصب برای او استدعا بشود به نظر شاه هم رساندم ابداً محل اعتنا نشد... (روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۱۰۹۸)

ص ۱۸، س ۱۵ـ حاجی غلامرضا شیشه گر (زجاجی) مشتاق علیشاه اصفهانی:

برای اطلاع از شرح احوال مشتاق علیشاه اصفهانی ← به بامداد رجال ایران ج ۳، ص ۱۶ـ۱۷ صفاءالسلطنه یکی از پیروان این استاد بوده و تخلص خودرا از لقب پیر و استاد خود برگزیده است.

ص ۱۸ س ۱۲ـ صفاءالسلطنه و روزنامهٔ ایران و چند روزنامهٔ دیگر که با آنها همکاری می کرده است

«روزنامهٔ ایران» سالهای طولانی نزدیك به هشتاد سال انتشار یافته است. و نمی‌توان به‌درستی روشن کرد که در طول انتشار چه افرادی نویسنده، ناظم، مترجم و گرداننده این روزنامه بوده اند؛ مگر به‌وضوح روشن شده باشد که چه افرادی در چه دوره ای با این روزنامه همکاری داشته اند. چرا که تا چند سال قبل از کودتای ۱۲۹۹ شمسی. در روزنامهٔ ایران کمتر

۱ـ «دو کلمه در اصل سیاه شده است».

نام نویسنده و مترجمی را می توان یافت زیرا در پایان هر شماره ای هر کسی که مسئول وزارت انطباعات بوده مدیریت روزنامهٔ ایران را که ظاهراً یك روزنامهٔ دولتی رسمی و مدتی روزنامهٔ نیمه رسمی کشور بوده به عهدهٔ قبول داشته است. این مسئله دربارهٔ چند سالی که به عنوان روزنامهٔ نیمه رسمی ایران شهرت دارد، صدق نمی کند. این دوره یکی از بهترین دوران آزادی این روزنامه است و سالهای ۱۲۹۹ـ۱۲۹۷ ش را در بر می گیرد.

اشاره‌ای به تطور روزنامه‌نگاری در ایران دوران قاجاریان

به دنبال روزنامه، «کاغذ اخبار» میرزا صالح شیرازی که به‌درستی روشن نیست چند شماره انتشار یافته میرزا تقی‌خان امیرکبیر که منظورش پیشرفت جامعهٔ ایرانی بود، در نظر گرفت روزنامه ای را در ایران منتشر کند که مردم ایران از اوضاع ایران و کشورهای دیگر به‌وسیلهٔ روزنامه، اطلاع حاصل کنند. زیرا هنگامی که امیر به همراه خسرو میرزا پسرعباس‌میرزا نایب‌السلطنه به روسیه رفته بود با نشر روزنامه و فواید آن در روسیهٔ تزاری آشنا شده بود و این راه را بهترین راه جهت هشیاری مردم ایران می دانست. از این روی در سال ۱۲۶۷ هـ.ق درست ۱۴ سال پس از انتشار طلیعهٔ کاغذ اخبار میرزا صالح شیرازی، ***طلیعهٔ روزنامهٔ وقایع اتفاقیه*** به همراه شمارهٔ اول آن در روز جمعه پنجم شهر جمادی الثانی ۱۲۶۷ هـ.ق در تهران منتشر شده است.

اولین شمارهٔ روزنامهٔ وقایع اتفاقیه (که به همراه طلیعه آن انتشار یافته) «***روزنامچهٔ اخبار دارالخلافه***» نام دارد و دومین شمارهٔ آن «وقایع اتفاقیه» نام گرفته است.

میرزا تقی‌خان امیرکبیر مدیریت و مباشرت روزنامهٔ خود را به عهدهٔ میرزا جبار تذکره چی (تبریزی) پدرمیرزا جوادخان سعدالدوله سپرد. و مترجمی آن را به عهدهٔ برجیس صاحب واگذار کرد.

میرزا جبار تذکره چی معروف است و غالب کسانی که با تاریخ دورهٔ قاجاریان آشنایی دارند او و پسرش میرزا جوادخان را خوب می شناسند.

اما برجیس صاحب کیست؟

صدر هاشمی در معرفی او نوشته است: «این شخص را عباس میرزا نایب‌السلطنه در سفر فرنگستان همراه خود به ایران آورده و مدتی در تبریز مطبعه ای را که عباس‌میرزا آورده بود اداره می کرد.[۲]»

بنابراین امیر برای انتخاب همکاران خود کسانی را برگزیده بود که درکار خود شناخته شده

۲ـ صدر هاشمی تاریخ جراید و مجلات فارسی، ج ۴، ص ۳۳۳

بودند با بررسی کوتاهی از روزنامه وقایع اتفاقیه دقت عمل همکاران امیر بخوبی روشن میشود.

پس از آنکه ناصرالدین‌شاه به امیر خشم گرفت و کار روزنامه را به عهدهٔ میرزا ابوالحسن‌خان غفاری صنیع‌الملك عموی کمال‌الملك گذاشت. روزنامهٔ وقایع اتفاقیه به روزنامهٔ دولت علیهٔ ایران نام گرفت. پس از آن مدتی را اعتضادالسلطنه، و اعتمادالسلطنه، و پس از درگذشت اعتمادالسلطنه ادیب‌الملك و پس از ادیب‌الملك میرزامحمد ندیم‌باشی برادر محمودخان ملك‌الشعرا شاعر و نقاش بزرگ آن عهد به عهده داشته‌اند. دراین مدت معاونت وزارت انطباعات را میرزاعلی‌خان نائینی صفاءالسلطنه عهده‌دار بود که در ضمن روزنامهٔ مرآت‌السفر و مشکوة‌الحضر، روزنامهٔ علمی و چند روزنامهٔ دیگر را سرپرستی می‌کرد.

ص ۲۸، س ۱۵ـ روزنامه:

«این رباعی به خاطر فاتر رسید و ثبت **روزنامه** گردید»: روزنامه به معنی یادداشت روزانه گزارش‌های سیاسی و سفرنامه... است و پس از اینکه روزنامه به صورت امروزین در ایران رواج یافت کم‌کم استعمال این لغت متروك شد و به‌صورت گذشته مورد استفاده قرار نگرفت برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به «لغت روزنامه و نخستین روزنامهٔ فارسی چاپی در ایران» به قلم نگارندهٔ این سطور در مجلهٔ بررسیهای تاریخی سال ۵ شمارهٔ ۵ (دیماه ۱۳۴۹) ص ۷۴ـ۱۱۴

ص ۲۸، س ۱۷ـ کال:

در قریهٔ «کُهیاز» اردستان «کال» را به تپه‌های خاکی که قسمتی از آن را سیلاب بریده باشد می‌گویند ـ حتی در اطراف این قریه «کال»هایی هست که هریك به نام مشهوراند مانند ـ «کال بیگم»، «کال منظریه» و غیره:

ص ۲۸، س ۵ـ حاجی میرزا محمد مجتهد نائینی:

پدر میرزا علی‌خان صفاءالسلطنه نائینی بنابه نوشتهٔ روزنامهٔ ایران در سن نود سالگی درگذشته و مستمری او را در حق خانوادهٔ او برقرار کرده‌اند. در روزنامهٔ ایران بدنبال خبر درگذشت فرهاد میرزا معتمدالدوله فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه خبر زیر درج شده است.

۳ـ روزنامهٔ ایران ش ۶۶۳ پنجشنبه ۷ـ ذی‌الحجة‌الحرام ۱۳۰۵ هـ.ق ص ۴

«حاجی میرزا محمد مجتهد نائینی که از فحول علماء امامیه و دعاگویان قدیمی دولت علیه بود و از بدایت عمر تا نهایت اوقات خود را صرف تحصیل علوم دینیه و تألیف کتب علمیه نمود که کتب بسیار در علم فقه واصول و کلام وغیره از او بیادگار مانده و از جمله مصنفات او کتاب «ترجمان الحق و لسان الصدق» در ترجمهٔ کتاب «احقاق الحق» قاضی نورالله شوشتری اعلی الله مقامه است که در کمال فصاحت و صحت به اتمام رسانیده است. این اوقات که سن جناب مشارالیه قریب به نود بوده طریق عیش آبد پیموده برحمت اللهی واصل گردید و از طرف دولت علیه مستمری آن مرحوم در حق اعقابش مرحمت گردید.»[۳]

ص ۲۸، س ۶ـ رباط تلمبه و رباط طرق:

صفاء السلطنه دربارهٔ این رباط و موقعیت زمانی آن هیچگونه اطلاعی بدست نداده و تنها آورده است که «از مشهد مقدس روانهٔ قصبهٔ نائین شدم و روانهٔ رباط تُلمبه گردیدم. پنج فرسخ مسافت است رباط قدیمی است.» اما در کتابهای دیگر تا حدی محل و موقعیت این رباط را میتوان مشخص کرد

۱ـ هوتم شیندلر در «سفرنامهٔ خراسان» دربارهٔ این رباط نوشته است.

«از شریف آباد الی مشهد مقدس بیست و یك میل است» نصف در بیابان و کوه ونصف دیگر در جلگه می باشد. از شریف آباد الی کُلُنبُه چهار میل. کُلُنبُه رباطی است که از بنای عباس میرزا نایب السلطنه ابن فتحعلی شاه است. بفرمایش نواب والا حسام السلطنه تعمیر شد. یك میل و نیم به سمت مشرق ده باد حوض واقع است که شصت خانه‌وار دارد. بین شریف آباد و کُلُنبُه راه از کتلی می گذرد که برای عبور قافله بسیار سخت است. سپهسالار مرحوم به جهت راه این کتل بسیار خرج کرد و کار او در سنهٔ دویست و هشتاد و سه تمام شد. از کُلُنبُه تا تپهٔ سلام هفت میل است. در اینجا یك سنگ مرمر سیاه نصب کرده اند که روی آن سنگ، زیارتنامهٔ حضرت امام رضا علیه السلام را کنده اند. و از این تپه شهر مشهد با گنبد مقدس امام نمایانند. چهار میل و نیم ازاینجا رباط طرق واقع است. و این رباط از بنای شاه سلیمان صفویه است. هزار و هشتصد به اتمام رسید. نیم فرسخ سمت مشرق ده طرق واقع است و این یك ده بسیار بزرگ است. از رباط طرق الی دروازهٔ پائین خیابان مشهد مقدس شش میل راه خوب و صاف دارد.» (سه سفرنامه ص ـ ۲۰۱ـ۲۰۰)

سیدمحمد کاظم امام در «کتاب مشهد طوس یك فصل از تاریخ و جغرافیای خراسان» اشاره ای در ص ۱۰۳ کتاب خود به برخی از دهات و قصبات بین نیشابور و مشهد از جمله طرق به طرقبه دارد اما اشاره ای به بنای رباط تلمبه و طرق ندارد (ص ۱۲۸) افضل الملك در «سفرنامهٔ خراسان و کرمان خود که در سال ۱۳۲۲ هـ. ق ازمشهد از طریق کویر به کرمان رفته از «طرق» یاد کرده ولی دربارهٔ «رباط طرق» و «رباط تلمبه» در این سفرنامه اش ذکری بمیان

نیاورده است.
سیف‌الدوله سلطان محمد فرزند فتحعلی‌شاه قاجار که در سال ۱۲۸۸ هـ.ق تولیت آستانه حضرت رضا (ع) را یافته و عازم مشهد می‌شده است از «رباط تلمبه و طرق» و روشنتر به معرفی این دو رباط پرداخته است. «رباط تلمبه و طرق» از شریف‌آباد الی طرق چهار ساعت همهٔ راه کوه و پست و بلند سه محل راه عبور تنگ و سخت بود. مرحوم سپهسالار در همین سفر مبلغی مصرف کرده، این راه را تراشیده وسعت دادند و هموار کردند. اگرچه بطوری که باید ساخته نشده است ولی بهتر از راه سابق است. در وسط این راه میان دره رباط کوچك سرپوشیده‌ای است موسوم به «رباط تلمبه» چند خانه‌وار سکنه، آب کمی [و] زراعت مختصری دارد. بعد از این رباط تا آخر دره و کوهستان محل دیگر آب و زراعت هست. در ابتدای جلگه مشهد مقدس کاروانسرایی است نیمه خراب چند خانوار سکنه و آسیابی دارد. نهر طرق از جلوی کاروانسرای می‌گذرد. همین رباط را «رباط طرق» گویند. (سفرنامه سیف‌الدوله سلطان محمد ص ۳۹) با اشاره‌ای که هوتم شیندلر و سیف‌الدوله به محل و چگونگی «رباط تلمبه» کرده‌اند روشن است که رباط تلمبه و طرق دو رباطند و در سر راه قدیم نیشابور بین تپهٔ سلام و شهر مشهد واقع‌اند.

ص ۲۹، س ۴ـ شورحصار:
شورحصار را سایکس شورسرا یاد کرده است.

ص ۲۹، س ۵ـ منزل:
در دورهٔ قاجاریه معمولاً «کاروانیان» و «چارواداران» روزی یك منزل مسافت که عبارت از شش فرسنگ راه باشد می‌پیموده‌اند. چون معمولاً ۶ فرسنگ را طی می‌کردند اطراق یا بارانداز می‌کردند. مثلاً اگر می‌گفتند: امروز یك منزل راه طی کردیم ـ بدین معنی بود که ۳۶ کیلومتر راه را در یك روز پیموده‌اند که برابر یك منزل است.

ص ۲۹، س ۲۲ـ قطب‌الدین حیدر:
برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به سیّدمحمد کاظم امام «مشهد طوس» جغرافیای تاریخی خراسان از انتشارات کتابخانهٔ ملك ص ۵۳

ص ۳۲، س ۱۱ـ میرزا اسحق خان قرائی:
بامداد مؤلف رجال ایران نوشته است: «محمدولی میرزا در سال ۱۲۲۷ ق. به اتفاق

اسحق‌خان قرائی و ناصرالدین توره[1] پسر بیگی‌خان امیر بخارا به تهران آمد و فتحعلیشاه را ملاقات کرد و بعد به خراسان بازگشت... اسحق‌خان قرائی که چند سال مستقیم یا غیر مستقیم محرك اصلی خوانین خراسان بود در ظاهر با محمد ولی میرزا کمال خصوصیت را می‌ورزید اما در باطن از معاندین و منافقین او بود. اسحق‌خان در سال ۱۲۳۱ ق. جداً مصمم گردید که هر طور شده شاهزاده را از حکومت خراسان عزل نموده و دیگری را به جای وی منصوب نماید»

با عزل محمد ولی میرزا موافقت نشد

اما باهدایای بسیار حسن علیخان پسر قرائی به حکومت کاشمر رسید. ظاهراً محمد ولی میرزا با بی‌اعتنائی میرزااسحق‌خان و پسرش روبرو شد و پسرش جسورانه با محمد ولی میرزا روبرو می‌شود.

«محمد ولی میرزا امر کرد اسحق‌خان و پسرش حسن علی‌خان را طناب بیندازند» فوراً امر وی اطاعت شد هر دو را کشتند» (رجال ایران ج ۴ ص ۳۱ـ۳۰)

ص ۳۲، س ۲۲ـ محمد ولی میرزا:

برای شرح احوال محمد ولی میرزا ← به مقدمهٔ ایرج افشار بر «جامع جعفری تألیف محمد جعفر «طرب» نائینی به کوشش ایرج افشار، از انتشارات انجمن آثار ملی تهران ۱۳۵۳ ش، تصویری از محمد ولی میرزا که در سال ۱۲۸۲ هـ.ق. ترسیم شده بین صفحه ۵۶۷ـ۵۶۸ این کتاب آمده است.

ص ۳۳، س ۴ـ حاجی ظهیرالدوله:

علی خان قاجار ملقب و مشهور به ظهیرالدوله و مشتهربه صفاعلی. برای اطلاع بیشتر از شرح احوال و آثار او ← به مقدمهٔ ایرج افشار برخاطرات و اسناد ظهیرالدوله به‌کوشش ایرج افشار چاپ اول تهران ۱۳۵۱ ش. جیبی.

ص ۳۵، س ۱۴ـ دو بیت به لهجهٔ نائینی یا مشهدی:

اگرچه مو گنه وسیار کردم
به امید ته ای غفار کردم
کنم یك شاه تِویبی چون ته دیرم
و خوردم لوط و خود ویمار کردم

۱ـ بامداد نوشته است «توره در زبان مغولی اوزبکی به معنی شاهزاده است».

دو بیت بالا را نویسنده به شیوهٔ باباطاهر،به لهجهٔ نائینی یا مشهدی؟ سروده است که معنی آن چنین است.

من اگر چه گناه بسیار کرده ام ـ اما به امید بخشایش تو ای پروردگار کرده ام
من امشب یك طبابت شاهانه خواهم کرد ـ چرا که لوط خورده ام و خودم را بیمار کرده ام

ص ۴۰، س ۱۸ـ عمادالملك، حاجی محمدباقرخان:

برای شناخت عمادالملك و ابوالقاسم فرزندش میرزا عمادالملك ← به «جندق و قومس در آخر دورهٔ قاجار» نوشته و خاطرات اسمعیل هنر یغمائی (معتمد دیوان) با تصحیح و توضیح عبدالکریم حکمت یغمائی چاپ اول، تهران نشر تاریخ ۱۳۶۳ ش ص ۷۰ـ۷۱.

ص ۴۰، س ۲۵ـ میرزا محمد علی خان شیرازی:

پنجمین وزیر دول خارجه در سال ۱۲۶۷ هـ.ق عهده دار این مقام شد و تا سال ۱۲۹۶ هـ.ق که میرزا سعیدخان مؤتمن الملك به این مقام رسید وی در این مقام باقی بود.

ص ۴۰، س ۱۵ـ امراض وبائی:

در دوران قاجاریه قریب سی سال هر چند وقت وبای سختی گریبانگیر مردم این مرز و بوم شده است. این بیماری هولناك نه تنها در ایران دست به کشتار بسیار زد در کشورهای دیگر هم مانند روسیهٔ تزاری و کشورهای عربی کم از ایران نبود اما وبائی که صفاء السلطنه نیز در منطقه کویری از آن یاد کرده مربوط به وبای سال ۱۲۹۴ هـ.ق است که در گیلان پیدا شد و کشتار سختی کرد و بدنبالش طاعونی هم از بین النهرین آمد و مزید بر آن شد. از اشارهٔ صفاء السلطنه چنین پیداست که ازسال ۱۲۹۴ هـ.ق که سخترین وبای دورهٔ قاجاریه در ایران شیوع یافته در ایام مسافرت صفاء السلطنه نیز در منطقهٔ کویری و مناطق دیگر جسته گریخته شایع بوده و به همین دلیل است که او نوشته در این حوالی امراض وبائی دیده نمی شود. برای اطلاع بیشتر ← **مجلهٔ تاریخ**، نشریه گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران سال ۱، ش ۲ ص ۳۰ـ۶۲

ص ۴۲، س ۱ـ علی قلیخان وکیل:

پدر عمادالملك که بنا بدستور او مسجد جامع طبس تعمیر شد.

ص ۴۹، س ۲ـ دارالعبادهٔ یزد:

پیش از دوران قاجاریان و در عصر آنها بیشتر شهرها و قصبه های معروف ایران علاوه بر نام اصلی خود دارای لقبی بوده اند که برخی را در اول اسم اصلی می آورده اند و برخی را در آخر

مانند دارالعبادهٔ یزد ـ مشهد مقدس ـ که در همین کتاب هم به برخی از این عناوین برمی خوریم برای اینکه این اسامی در اختیار خوانندگان باشد آنچه را که به دست آورده ایم در زیر می آوریم:
اردبیل = دارالارشاد اردبیل/ اصفهان = دارالسلطنهٔ اصفهان/ ارومیه = ارومی = دارالانشاط ارومی (رضائیه)/ بروجرد = قصبهٔ بروجرد/ تبریز = دارالسلطنهٔ تبریز/ تهران = دارالخلافهٔ تهران/ خوی = دارالصفای خوی/ دامغان = بلدهٔ دامغان/ رشت = دارالمرزرشت/ ری = اشرف البلاد ـ ری یا «بلدهٔ ری»/ زنجان = دارالسعادهٔ زنجان/ زواره = مدینته السادات زواره/ سبزوار = بلدهٔ سبزوار/ سمنان = بلدهٔ سمنان/ شوشتر = دارالمؤمنین شوشتر/ شیراز = دارالعلم شیراز/ قزوین = دارالسلطنهٔ قزوین/ قم = دارالمؤمنین قم/ کاشان = دارالمومنین کاشان/ کرمانشاه = دارالدولهٔ کرمانشاهان/ مراغه = بلدهٔ مراغه/ مرند = قصبهٔ طیبهٔ مرند/ مشهد = مشهد مقدس/ نائین = مدینته العرفاء نائین ـ مدینته العلم نائین هم گفته اند/ همدان = دارالسرور همدان/ یزد = دارالعبادهٔ یزد/ و نیز برخی ازشهرهای دیگری که در قلمرو ایران بوده یا ایرانیان با آنها در ارتباط دایمی بوده اند مانند شهرهای:
بغداد = دارالسلام بغداد/ بلخ = قبة الاسلام بلخ/ بلدهٔ غزنین/ کابل = بلدهٔ کابل/ کربلا = کربلای معلا/ نجف = نجف اشرف/ هرات = دارالسلطنهٔ هرات. و بسیاری دیگر.

ص ۴۴، س ۸ـ تنخواه نقد:
با مبالغی خطیر تنخواه نقد با کمال اطمینان عبور می نماید یعنی با پول زیاد مسافرت می کند و بیمی ندارد.

ص ۴۷، س ۶ـ کجاوه:
«کجاوه اطاقك کوچك سرپوشیده ای است و بیشتر برای بردن زنان بکار می‌رفته و چادر و پرده نیز داشته است» محمد کریم پیرنیا ـ کرامت اله افسر راه و رباط ص ۱۵۸

ص ۴۸، س ۸ـ بهرام گبر:
گبر = زردشتی است و چنان پیداست که گبران در گذشته در هر ده و قصبه ای که بوده اند. برای خود محلهٔ جداگانه ای داشته اند که دور از مسلمانان باشد. در تائید این نظر هنوز بقایای بناهای جداگانه آنان را میتوان در قریه «کُهیاز» اردستان بوضوح دید. زیرا در کنار چشمه آب قدیم این ده که از منازل مسکونی حالیه قریب ۱ کیلومتر فاصله دارد بقایای بناهائی باقی است که به «خانهٔ گوران» = خانهٔ «گبران» مشهور است و محلهای دیگری موجود است که به

آغل گبرها و حمام گبرها مشهور است.

ص ۴۹، س ۸ـ ری:

خرابه‌های ری در حوالی حضرت عبدالعظیم هنوز به چشم می‌خورد و برج طغرل نیز هنوز در ری پابرجاست. برای شناخت ری نگاه کنید به آثار گرانقدر دکتر حسین کریمان ۱ـ ری باستان دو جلد، ۲ـ آثار بازمانده از ری قدیم ۱ جلد)ـ قصران ۲ جلد و به چند تاریخ تهران از عبدالحجت بلاغی نائینی و به تاریخ تهران نوشتهٔ محمدتقی مصطفوی. به اهتمام هاشم محدث نشر انجمن آثار ملی.

ص ۵۲، س ۲۵ـ مطهره:

(۱)آفتابه ابریق: «سه‌پایه‌ای دید و مطهره از وی درآویخته. مطهره برگرفت و به بالین سیاه گیل آمد و آب در گلوی سیاه گیل ریخت» سمك عیّار ج ۱، ص ۲۵۲ (۲) ـ ظرفی که بدان وضو گیرند. ج مطاهر «فرهنگ معین»

ص ۵۳، س ۲۱ـ سیورغال:

۱ـ زمینی که پادشاه جهت معیشت به ارباب استحقاق بخشد تیول ۲ـ عواید زمین به جای حقوق یا مستمری به اشخاص بخشند. فرهنگ معین.

ص ۵۳، س ۲۴ـ توزفلك:

۱ـ گاو فلك ۲ـ گاوه گمردون ۳ـ گاو نر. فرهنگ معین.

ص ۵۴، س ۸ـ تاریخ جدید یزد:

تألیف احمدبن حسین علی کاتب. به‌کوشش ایرج افشار ازانتشارات امیرکبیر تهران چاپ دوم. ۱۳۵۷ ش. صفاءالسلطنه در مطالب مربوط به یزد ازین کتاب یاد کرده است.

ص ۵۴، س ۸ـ حیوان مفترس:

۱ـ حیوان وحشتناك ۲ـ حیوان بیم‌آور ۳ـ حیوانی که مردم از آن بترسند. فرهنگ معین.

ص ۵۵، س ۵ـ رقبات:

۱ـ رقبه ـ رقبات ۲ـ بنده غلام ۳ـ زمین و ملکی که به کسی داده شود که مادام‌العمر از آن بهره‌مند شود. حق مالکیت نسبت به زمین... فرهنگ معین.

ص ۵۳، س ۲۷ـ مصانع:

جمع مصنع و به معنی: ده قریه، وقلعه... ⟵ معین

ص ۵۵، س ۹ـ حظیره:

محوطه‌ای که پیرامنش از چوب و نی و خار حصار کشند. دیوار بست جایی که برای چهارپایان سازند تا از باد و سرما محفوظ مانند... فرهنگ معین

ص ۵۵، س ۹ـ مصلی:

جای نمازگزار، جایی که مردم در عید فطر و قربان در آن نماز گزارند دکترمعین برای شاهد سطری چند از چهار مقالهٔ نظامی عروضی (ص ۶۸) را نقل کرده که «امیرعلی اسبی نامزد کرده بیاوردند و به کسان من دادند. ارزیدی سیصد دینار نیشابوری سلطان به مصلی رفت و من در خدمت شما نماز شام بگزاردم و به خوان شدیم.»

ص ۵۶، س ۱۳ـ تاریخ مفیدی:

تألیف نجم‌الدین محمد مستوفی بافقی (بنا به نوشتهٔ ایرج افشار در مقدمهٔ تاریخ جدید یزد) تألیف احمدبن علی کاتب: «در سالهای ۱۰۸۲ تا ۱۰۹۰ [هـ.ق] در سه مجلد» تألیف شده و ایرج افشار دو جلد، اول و سوم را در «تهران در سالهای ۱۳۳۷ـ۱۳۴۱» ش به چاپ رسانیده است. نگاه کنید به تاریخ جدید یزد تألیف احمدبن علی کاتب به‌کوشش ایرج افشار.

ص ۵۸، س ۱۹ـ خواجه رشیدالدین وزیر:

خواجه رشیدالدین فضل‌اله همدانی وزیر مشهور که صاحب تألیفات بسیار است از جمله: «جامع‌التواریخ رشیدی»، «لطائف‌الحقایق» و غیره.

ص ۵۸، س ۲۷ـ مشهدی حسین اعمی:

«اعمی» کسی که از نعمت بینائی محروم باشد.

ص ۵۹، س ۲۸ـ ایقان:

آگاه بودن، آگاهی داشتن.

ص ۶۰، سطر ۱ـ بارهازی:

بادجاری یا بوجاری. در قریهٔ کُهیاز اردستان کسانی را که عقیدهٔ ثابت نداشته باشند

«بوجارلنجان» می خوانند زیرا این افراد را افراد نان به نرخ روز خور می شناسند و می گویند «فلانی مثل بوجارلنجان است، از هر طرف باد بیاد باد میده» زیرا بوجاران لنجان اصفهان درگذشته هنگام خرمن برداری برای جدا کردن دانهٔ گندم از کاه پیوسته سرخرمن میماندند و از هر طرف که باد می وزید با **خُوشانی** Khoshani که در دست داشتند کاه و گندم مخلوط را باد میدادند تا گندم از کاه جدا شود صفاءالسلطنه بوجاری را بصورت بارپازی = بادجاری آورده است.

ص ۶۵، س ۸ـ حسینخان صاحب اختیار نظام الدوله یا محمد حسین خان مقدم مراغه ای آجودان باشی:
که میرزا فتاح کرمرودی سفرنامهٔ شرح مسافرت او را به اسلامبول و پاریس نوشته مدتی را در فارس بود و میرزاتقی خان امیرکبیر با او میانهٔ خوبی نداشت بنابه نوشتهٔ مهدی بامداد در شرح احوال رجال ایران (ج ۱ ص ۴۲۶ـ۴۲۷) زمان فتحعلی شاه محمدشاه و ناصرالدین شاه را درك کرده و در مقامهای بسیاری خدمت کرده است. از جمله در سال ۱۲۵۶ هجری قمری از طرف محمدشاه به لقب «نظام الدوله» ملقب و در سال ۱۲۵۶ هجری قمری به حکومت یزد منصوب شده است. قلعه و رباطی که صفاءالسلطنه در عقدا از ساخته های او یاد کرده حاصل همین دوره از دوران حکومت او در یزد است.

ص ۷۰، س ۱۱ـ نورعلیشاه:
نورعلیشاه اصفهانی سرسلسلهٔ درویشان نعمت الهی.

ص ۷۰، س ۱۴ـ صدرالعلماء نائینی:
میرزا علی محمد صدرالعلماء پسر دوم میرزا سعید نائینی نگاه کنید به انساب خاندانهای مردم نائین تألیف سیّدعبدالحجت بلاغی ص ۵۲.

ص ۷۰، س ۱۲ـ نظرعلیشاه نائینی:
میرزا محمدرحیم نائینی ملقب به نظرعلیشاه از معارف مریدان نورعلیشاه است و از جملهٔ عرفاء مدفون در مصلی عتیق نائین.

ص ۷۰، س ۲۲ـ میرزاابوالحسن طبیب نائینی:
حجت بلاغی نوشته است: «میرزا ابوالحسن از اطّبای حاذق بشمار بود فرزندش میرزاعبدالعلی است» انساب نائین ص ۵۹.

ص ۷۱، س ۶ـ قبر صاحب تذکرهٔ دولتشاهی؟
صفاءالسلطنه نوشته است قبر محمدبن علی‌بن دولتشاه (سمرقندی) صاحب تذکرهٔ دولتشاهی اینجا است [یعنی در محمدیهٔ نائین است] که تاریخ وفاتش بر لوح سنگی محکوك و به سنهٔ ۸۴۷ مورّخ است احتمالاً نباید این قبر صاحب تذکرهٔ دولتشاهی باشد زیرا امیر دولتشاه صاحب تذکره دولتشاهی ظاهراً در سال ۹۸۲ هـ.ق درگذشته است؟ و این گور باید گور یکی از احفاد و بستگان مؤلف تذکره دولتشاهی باشد. یا اینکه صفاءالسلطنه در نقل تاریخ سنگ اشتباه کرده است.

ص ۷۱، س ۱۷ـ مرتضی قلیخان وکیل‌الملك:
مرتضی قلیخان وکیل‌الملك پسر بزرگ محمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملك نوری جدّ خاندان اسفندیاری. بنابه نوشتهٔ بامداد «شوهر اول نجم‌السلطنه مادر دکتر محمد مصدق».

ص ۷۳، س آخر ـ عصر وداع پدر و همشیرگان (خواهران) گفته روانهٔ نیستانج شدم:
از نائین از دو راه میتوان به تهران آمد ۱ـ راهی است که از نائین از گردنهٔ ملااحمد به طرف اصفهان امتداد دارد ۲ـ راهی است که از نائین به نیستانك ـ زفرقند=جوگند ـ اردستان ـ کاشان و قم کویر را دور می‌زند. صفاءالسلطنه راه دوم را که نزدیك‌تر بوده انتخاب کرده، که شرح آن درکتاب آمده است.

ص ۷۵، س ۲۴ـ نماز خفتن یعنی نماز عشاء:
هنوز هم در حوالی نائین و اردستان نماز عشاء را نماز خفتن می‌گویند و این بدان شیوه‌ای است که ابوالفضل بیهقی دبیر نیز نماز شام و خفتن را در تاریخ خود یاد کرده است.
«و از خواجه عمید عبدالرزاق شنودم که این شب که دیگر روز آن حسنك را بردار می‌کردند بوسهل نزدیك پدرم آمد **نماز خفتن**، پدرم گفت چرا آمدی؟ گفت نخواهم رفت تا آنگاه که خداوند به‌خسبد که نباید رقعتی نویسد به سلطان درباب حسنك به شفاعت. پدرم گفت «بنوشتمی، اما شما تباه کرده‌اید و سخت ناخوب است» و به جایگاه خواب رفت». تاریخ بیهقی دکتر فیاض چاپ ۲ دانشگاه مشهد ص ۲۳۱ـ۲۳۲ و نیز همین استاد در جای دیگر یاد کرده است که:
«دو دختر بود امیر یوسف را یکی بزرگ شده و در رسیده و یکی خرد و درنارسیده، امیر محمود آن رسیده را به امیر محمد داد و عقد نکاح کردند، و این نارسیده را به نام امیر مسعود کرد تانیازرد، و عقد نکاح نکردند.
و تکلّفی فرمود امیر محمود عروسی را که مانندهٔ آنکس یاد نداشت در سرای امیر محمد که

برابر میدان خرد است. و چون سرای بیاراستند و کارها راست کردند امیر محمود برنشست و آنجا آمد و امیر محمد را بسیار بنواخت و خلعت شاهانه داد و فراوان چیز بخشید، و بازگشتند و سرای به داماد و حُرّات ماندند و از قضاء آمده عروس را تب گرفت. و **نماز خفتن** مهد آوردند و رود غزنین پر شد از زنان محتشمان و بسیار شمع و مشعله افروخته تا عروس را ببرند به کوشك شاه. بیچارهٔ جهان نادیده آراسته و در زر و زیور و جواهر نشسته فرمان یافت و آن همه کار تباه شد.» (کتاب یاد شده صص ۳۲۴ـ۳۲۵).

ص ۷۶، س ۲۰ـ گذری به کویر نمك از کُهیاز:

از نیستانك تا جوگند (=زفرقند) هفت فرسنگ (۴۲ کیلومتر) است. در سمت چپ جاده در دامنهٔ کوه: حرَان، تُوران. مهراندو. مهبادو،تودشك و برخی از دهات دیگر به چشم می خورند. در سمت راست جاده در این هفت فرسنگ تا نزدیکی جوگند آب و آبادی وجود ندارد در این هفت فرسنگ هوا بحدی سرد است که در بهار و تابستان هم باید با لباس گرم رفت و آمد کرد. در اواسط راه نیستانك به جوگند راهی است که از میان دو کوه معروف «خرسکوه» و «شیرخوانی» کُهیاز معروف به «شهریاری» عبور می کند و به قریهٔ کُهیاز (=قهیاز) اردستان و همت آباد می پیوندد. این راه پس از عبور از کُهیاز و همت آباد به منظریه و شهراب ادامه می یابد. از شهراب میتوان ازسمت شرق به انارك و نائین و بیابانك رفت و از سمت غرب به مزدآباد و زواره و اردستان. در دامنهٔ کوه زیبا و بلند شیرخوانی و خرسکوه قریب به ۴۵ مزرعه، دهکده و آبادی وجود دارد که در اثر دوری از شاهراه اصلی کوششی در زمینهٔ شناخت آنها به عمل نیامده است. درگذشته هم سیاحان فرنگی و ایرانی ازین منطقه دیدن نکرده اند. درگذشته کاروانیانی که از اصفهان به منطقهٔ کویری و جندق و بیابانك رفت و آمد داشتند ازاین راه آمد و رفت می کردند. قریهٔ کُهیاز در ۲۱ کیلومتری جادهٔ اصلی نائین به اردستان واقع است. این راه را میتوان از شهراب از دل کویر نمك مرکزی به سمت بیابانك و سمنان ادامه داد. اما بین شهراب و سمنان قریب چهل فرسنگ است که همه نمك‌زار و فاقد آب و آبادی است. امروز دیگر کسی ازین راه رفت و آمد نمی کند از کاروانان شتری که درگذشته در پهنهٔ کویر در رفت و آمد بودند امروز اثری دیده نمی شود و اگر گاه گاهی در منطقهٔ کویری به چند شتر و شتردار بر بخوریم از محدودهٔ زندگی خود کمتر دوری می کنند زیرا امروز وظیفهٔ شتران جمّاز را موتورهای گازی به عهده دارند و به جای صدای دلکش زنگ شتران صدای غرش موتورهاست که سکوت بیابان را برهم میزند.

ص ۷۷، س ۷ـ اردستان:

در مورد شناخت آثار باستانی اردستان بیش از چند مقالهٔ تحقیقی در کتابها و مجلات ادواری

۶۰ـ۷۰ سال گذشته به چشم نمی‌خورد تنها کتاب جامعی که در زمینه آثار باستانی منطقهِ اردستان و نائین (در سالهای ۱۳۵۴ـ۱۳۵۶) تألیف شده کتابی است که ایرج افشار بخواهش انجمن آثار ملی تدوین و تألیف کرده. این کتاب مهم هم متأسفانه با آنکه اینك بیش از ۱۰ـ۱۲ سال از تألیف آن می گذرد هنوز به چاپ نرسیده و جای آن درزمینهٔ شناخت آثار باستانی منطقهٔ اردستان و نائین خالی است. از اردستان علاوه بر بناهای تاریخی باید از سنگ گور امیر اویس یاد کرد که یکی از بهترین حجاریهای کم مانند ایران است.

ص ۷۹، س ۹ـ حضرت والا ظل السلطان:

مسعود میرزا ظل السلطان پسر بزرگ ناصرالدین شاه قاجار سالهای سال والی اصفهان و آن منطقه بود فجایع و خرابی بی‌حد او در منطقهٔ اصفهان به طوری مشهور است که نیازی به معرفی و بازگوئی ندارد. عارف درغزلی گفته است:

خرابی آنچه به دل کرد والی حسنش
به اصفهان نتوان گفت ظل السلطان کرد
چو جغد بر سر ویرانه‌های شاه عباس
نشست عارف و لعنت به گور خاقان کرد

(دیوان عارف چ ۳ ص ۲۴۸)

ص ۷۹، س ۷ـ مهباد ـ یا ـ مهاباد:

قصبه، از دهستان شهرستان اردستان ۲۳ ك شمال باختر اردستان و در کنار راه اردستان به کاشان واقع است. (فرهنگ جغرافیائی ایران)

ص ۸۰ س ۲۰ـ آقا گل مهبادی:

شرح احوالش بدست نیامد.

ص ۸۰ س ۲۴ـ موغار ـ یا مغار:

ده از دهستان گرمسیر شهرستان اردستان ۲۸ ك شمال باختر اردستان. کنار راه اردستان به کاشان واقع است و از نظر موقعیت محلی بسیار مهم است زیرا در تقاطع راه قدیم اردستان به کاشان و شاهراه اصلی اردستان به نطنز و کاشان و اصفهان قرار دارد.

در قدیم کاروانیان از موغار به قریهٔ باد (بادافشان) و خالدآباد به کاشان می‌رفتند اما از موقعیکه جاده‌های کشور ماشین‌رو شده این جاده متروك مانده بود به سبب اینکه قسمتی

ازاین جاده ریك روان دارد و به همین علت راه رفت و آمد یعنی شاهراه اصلی کاشان به اردستان از طریق نطنز بود. و با اینکه جاده نطنز ازنظر رفت و آمد موقعیت خوبی نداشت به منظور موقعیت خاص نطنز رفت و آمد از این طریق انجام می شد امّا اخیراً دولت جمهوری اسلامی برای کوتاهتر کردن راه کاشان به اردستان دست به بازسازی جاده قدیم کاشان موغار زده است و این کاری است که باید سالها پیش انجام می شد زیرا در زمستان رفت و آمد از گردنهٔ نطنز بسیار مشکل است و علاوه بر این راه اردستان از جادهٔ موغار کاشان نصف خواهد شد و ماشین های سنگین که از تهران به بندرعباس در رفت و آمدند خیلی زودتر و راحتتر به مقصد خواهند رسید.

ص ۷۹، ۸۰ـ مهباد و مُغار = موغار:
آبی که صفاء السلطنه از آن دربارهٔ مهباد یاد کرده امروز هم به همانصورت از دامنهٔ میلاگرد به مهباد و موغار می آید. یعنی آب مهباد و موغار از دامنه میلاگرد از شش فرسخی موغار و مهباد در دو جوی روباز بطور مساوی پیوسته در جریان است تا برسد به موغار و مهباد. موغار و مهباد ۵ کیلومتر از هم فاصله دارند.

ص ۸۴، س ۱۲ـ سیّدتقی پشت‌مشهدی:
سیّد محمد تقی مجتهد پشت‌مشهدی بنابه نوشتهٔ حسن نراقی در «کتاب آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز ص ۱۵۴» در سال ۱۲۶۲ هجری قمری در کاشان درگذشته است سیّدمحمدتقی پشت‌مشهدی یکی «از مشاهیر علماء و عرفاء اواسط قرن گذشتهٔ کاشان بوده و پس از درگذشت وی به امر محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی آرامگاه مجللی برای او در ضلع غربی صحن [حبیب‌بن‌موسی (ع)] ساخته و نقاشی کرده اند.

ص ۸۶، س ۶ـ ملامحسن فیض:
حسن نراقی در کتاب یاد شدهٔ پیش ص ۱۹۴ دربارهٔ محل آرامگاه فیض نوشته است «آرامگاه ملامحمد محسن فیض کاشانی در سمت غرب کاشان و حوالی (دروازهٔ فین) قدیم شهر مجاور گورستان بزرگ عمومی واقع گشته که به مناسبت آن آرامگاه به قبرستان فیض مشهور می باشد. قبرفیض درمحوطهٔ وسیع سرگشاده ای که اطراف آن حصاربندی شده و مقبره های متعدد کوچك و بزرگ ساخته شده با معجر فولادین مشخص می باشد...» از فیض چند اثر برجاست و شرح احوالش در بسیاری از کتب رجال آمده است.

ص ۸۶، س ۶ـ دروازهٔ فین:
باغ فین کاشان معروفتر از آن است که امروز درباره‌اش چیزی نوشته شود امّا چون از دروازهٔ فین امروز اثری برجای نیست جا دارد بطور اختصار اشاره‌ای به این دروازه بشود. حسن نراقی در کتاب خود اشاره‌ای به نوشتهٔ اوژن فلاندن که نوشته است «در راهیکه بهّ این قصر (یعنی باغ فین) می‌رود خانقاهی از دراویش است که مسجد و امامزاده دارد و به نزدیکی یکی از دروازه‌های شهر قرار گرفته تودهٔ این بناها تشکیل عده‌ای صفحات نقاشی عجیب و جالب را می‌دهد» نراقی تصریح دارد بر اینکه منظور اوژن فلاندن... از خانقاه دراویش هم بقعهٔ قاضی اسداله عارف و شاعر مشهور است که سابقاً متصل به دروازه فین بوده و هنگام احداث خیابان و میدان از طرف شهرداری ساختمانهای متصل آن از صحن و سرا و حسنیهٔ و حوضخانه و باغ و بستان با سروهای کهن‌سالی که داشت ارزیابی و خراب شد. اخیراً نیز درصدد خراب کردن اصل بقعه برآمدند ولی از طرف ادارهٔ باستان‌شناسی بوسیلهٔ دادسرا و شهربانی جلوگیری شد.»
(آثار تاریخی شهرستان‌های کاشان و نطنز: ص ۸۵)

ص ۸۶، س ۲۴ـ محمّد حسن‌خان ترك (انیس‌الدوله) حاکم کاشان:
محمّدحسن‌خان تُرك (انیس‌الدوله) برادر انیس‌الدوله سوگلی ناصرالدین شاه است که بنابه نوشتهٔ حسن نراقی در تاریخ اجتماعی کاشان ص ۲۶۷ قریب ۱۲ سال عهده‌دار حکومت کاشان بود «در سال ۱۳۰۸ [هـ.ق] ایوان و رواق حرم شاهزاده ابراهیم را با آئینه‌کاری زیبائی مزین کرده» است.
(نراقی آثار تاریخی کاشان و نطنز ص ۱۴۶)
مادام دیولافوا که در زمان حکومت محمّدحسن‌خان از کاشان دیدن کرده شرح و تصویری از محمّدحسن‌خان و همراهانش در ص ۲۰۰ سفرنامهٔ معروف خود آورده که خواندنی است چند سطر آنرا می‌خوانید «۱۰ـ اوت چون رئیس تلگرافخانه ورود ما را به حاکم خبر داده بود او قبل از اینکه بدیدن ما بیاید چهار بار میوه از قبیل هندوانه و خربوزه و هلو و زردآلو با دو برهٔ قشنگ به عنوان هدیه برای ما فرستاده بود... حاکم در مقابل این هدایا از ما تقاضایی کرده بود که عکس او را سواره بگیریم... ناچار به خواهش کودکانهٔ او تن در دادیم.
طرف عصر حاکم با عدهٔ زیادی از فراشان و یساولان از طرف بازار مسگران به تلگرافخانه آمد... حاکم تقریباً چهل سال دارد... او در نظر اول میرساند که نباید از خانواده‌های اصیل و به اصطلاح ایرانیان استخوان‌دار باشد بطوری که بعد فهمیدم حدس من صائب بوده و او یك پینه‌دوز تهرانی است که بوسیلهٔ خواهر خود انیس‌الدوله یکی از زنان سوگلی ناصرالدین شاه به این مقام رسیده است» (دیولافوا سفرنامه ص ۱۹۸).

ص ۸۸، س ۱۰ـ شکرتیغال:

«[= شکرتغال] گیاهی است خاردار از تیرهٔ مرکبان به شکل خار خسک که گلهایش به شکل گلوله‌ای خاردار و آبی‌رنگ در انتهای ساقه قرار دارند. فرهنگ معین»

گمان می‌کنم در زبان نائینی شکرتیغال را «**تیاله**» می‌گویند؟؟

این شکرتیغال را در قریهٔ کُهیاز اردستان «شکرتیال» می‌نامند و بوته‌ای را که شکرتیال از آن به‌دست می‌آید «خارگرِ گرِرُو» می‌نامند. مادهٔ سفیدرنگی از شاخه‌های آن تراوش می‌کند که پس از مدتی خشک می‌شود و این همان داروی گیاهی است که بنام «**شیرخشت**» معروف است و در آن منطقه برای رشد و سلامت نوزادان بکار می‌برند.

ص ۸۹، س ۲۲ـ مهدعلیا:

مادر ناصرالدین‌شاه قاجار برای شرح احوال مهدعلیا ← رجال ایران تألیف بامداد ج ۳ ص ۳۹۹

ص ۸۹، س ۲۴ـ آقا میرزا محمّدحسن مستوفی‌الممالک:

پدر میرزا یوسف مستوفی‌الممالک که بنابه نوشته صفاء‌السلطنه و مادهٔ تاریخ نقل شده در سال ۱۲۶۰ هجری قمری درگذشته است اما بامداد سال درگذشت مستوفی‌الممالک دوم را ۱۲۶۱ هجری قمری یاد کرده است

ص ۹۰، س ۲ـ شهاب اصفهانی:

آقا میرزا نصرالله اصفهانی متخلص به «شهاب» و ملقب به «تاج‌الشعرا» یکی از گویندگان بنام عصر قاجاریه است. بنابه نوشته مجیداوحدی «یکتا» به نقل از یکی از فرزندان «شهاب»، «شهاب» لقب «تاج‌الشعرائی» را از محمدشاه قاجار پدر ناصرالدین شاه گرفته است. پیداست که شهاب در دستگاه ناصری نیز صاحب مقام و مستمری بوده، چرا که مورد توجه میرزا تقی‌خان امیرکبیر بوده است. شهاب در سال ۱۲۹۱ هـ.ق درگذشته است. ذکائی بیضائی و مجید اوحدی «یکتا» که هردو به اختصار شرح احوال شهاب را در مجلهٔ وحید نوشته‌اند اشاره‌ای به سال تولد و محل درگذشت او نکرده‌اند. اوحدی «یکتا» در نوشته خود برخی از منابعی را که دربارهٔ شهاب دیده یاد کرده است (نگاه کنید به مجلهٔ وحید سال ۵ ش ۱۰ (مهرماه ۱۳۴۷) صص ۹۳۰ـ۹۲۹ و شمارهٔ ۱۲ (آذر ـ ۱۳۴۷) صص ۲ـ۱۱۳۰ و نیز نگاه کنید به دکتر خیامپور، فرهنگ سخنوران ص ۳۰۹

ص ۹۰، س ۴ـ منوچهرخان معتمدالدوله گرجی:
(یا منوچهرخان خواجه ایچ آقاسی معتمدالدولهٔ ارمنی معروف به گُرجی) منوچهرخان یکی از رجال با کفایت دورهٔ سلطنت فتحعلی‌شاه و محمّدشاه قاجار بوده است. منوچهرخان دارای مقامهای متعددی بوده که برشماری هریك از آنها از حوصلهٔ این مختصر بیرون است. او سالها حکومتهای مختلف داشت و آخرین دورهٔ حکومتش اصفهان بود که قریب ۹ سال طول کشید تا اینکه در سال ۱۲۶۳ هـ.ق در اصفهان درگذشت و جنازه‌اش را به قم آوردند و در آرامگاه خانوادگی او به خاك سپردند.

ص ۹۰، س ۹ـ آقا اسمعیل پیشخدمت‌باشی سلام:
«بنا به نوشتهٔ بامداد (رجال ایران ج ۱ ص ۱۲۹) آقا اسمعیل پسر ملا بابا کلیمی اصفهانی در آغاز کار از غلام بچگان فتحعلی‌شاه و بعد پیشخدمت‌باشی فتحعلی‌شاه. محمّدشاه و ناصرالدین شاه بود» ناصرالدین شاه تصویری از این آقا اسماعیل کشیده که معروف است. رجال ایران بامداد ج ۵ ص تصاویر) آقا اسمعیل دو پسر داشته که هر دو مقام پدر را دارا بوده‌اند.

ص ۹۰، س ۱۳ـ قبر شاه‌عباس اول در کاشان:
صفاءالسلطنه در زیارت و بازدید از مرقد حبیب‌بن‌موسی در کاشان اشاره‌ای به مدفن شاه‌عباس اول ندارد و تحقیقی در بارهٔ چگونگی بنای این مرقد و کسان دیگری که در جوار او مدفونند نکرده است. در بارهٔ محل دفن شاه عباس اول نراقی در کتاب «آثار تاریخی کاشان و نطنز ص ۱۵۶ـ۱۵۵» اشاره‌ای کرده است. برای رفع برخی از شایعات در بارهٔ محل دفن شاه‌عباسی اول مقاله‌ای با عنوان «نظری به آرامگاه شاه عباس کبیر در کاشان و مدارك تاریخی آن» دارد که به بررسی اسناد و مدارك موجود در این زمینه پرداخته است. هنر و مردم سال ۲ ش ۱۲ (۲۴) (مهرماه ۱۳۴۳) ص ۱۷ـ۱۰ نراقی تصویر سنگ آرامگاه شاه‌عباس اول را که در بقعهٔ حبیب‌بن‌موسی در کوی پشت مشهد کاشان موجود است گراور کرده است.

ص ۹۰، س ۱۳ـ قبر شاه‌عباس دوم در جوار حضرت معصومه در قم:
صفاءالسلطنه نوشته است: «از جمله بقعهٔ مرحوم شاه عباس است» که در قم دیده شد و او پس از ذکر توصیف حوالی قبر شاه عباس آورده است که «شعری چند حك کرده‌اند از جمله این شعر ماده تاریخ است.

صندوق چو ساخت عقل تاریخش گفت   صندوق مزار شاه عالم عباس

صفاءالسلطنه به دنبال ماده تاریخ ذکر شده آورده است که:
در این آستان مقدس از سلاطین صفویه: شاه صفی و شاه سلیمان و شاه عباس و شاه سلطان حسین رحم‌اله مدفونند.

ص ۹۱، س ۴ـ مدرسهٔ فیضیهٔ قم:
نخستین بانی و بنیان‌گذار مدرسهٔ فیضیه را صفاءالسلطنه شاه طهماسب صفوی می‌داند و توسعه‌دهنده بنای جدید را «خاقان مغفور (فتحعلی‌شاه) و اتمام کننده آن را ناصرالدین شاه.
آنچه دیگران در مورد احداث مدرسهٔ فیضیه نوشته‌اند مؤید نظر صفاءالسلطنه است:
جسین کریمان: در کتاب «قم را بشناسید» ص ۷۹ آورده است:
مدرسهٔ فیضیه در ابتدای تأسیس کوچکتر بوده. درسال ۱۲۲۲ به فرمان فتحعلی‌شاه آن را بزرگ کرده‌اند و به شکل مربع مستطیل در آورده‌اند»
اگرچه دیگران در مورد مدارس مذهبی و ملی رسالات و مقالات چند نوشته‌اند. مانند: محیط طباطبائی ـ تاریخ مدارس ایران در مجلهٔ آرمان سال ۱ بدیع‌الزمان فروزانفر در مجلهٔ تعلیم و تربیت سال ۴ ذبیح‌اله صفا. در مجله مهرسال ۴ و اخیراً کتاب ارزشمندی از حسین سلطان‌زاده دربارهٔ تاریخ مدارس ایران به چاپ رسیده است. اما ظاهراً نخستین کسی که در سی و سه سال پیش مقالهٔ مفصلی دربارهٔ مدرسهٔ فیضیه نوشت و آنرا نخستین دانشگاه ایران یا دانشگاه قم نامید دکتر سیّدفخرالدین شادمان بود دکتر شادمان سعی کرده است در این مقاله وضع مدرسهٔ فیضیه را از نظر کمی و کیفی روشن کند. و نشان دهد که به نظر او اولین دانشگاه اسلامی درایران چه نقشی از نظر تعلیم و تربیت بزرگان علم و دین در ادوار گذشتهٔ ایران داشته است.
دکتر شادمان یکی از مخالفان سرسخت نفوذ فرهنگ بیگانگان در فرهنگ ایران بود این مقاله و همچنین کتاب «تراژدی فرهنگ» او خود نشانگر عقاید او در این زمینه است اما او معتقد بود که «طالبان علم و عالمان دین باید خواهان آشنائی با علوم و ادبیات جدید، تشنهٔ حقایق و معارف از هرنوع باشند و به حکم آنکه آدمی نیز آفریده خدا است اکتشافات و اختراعات بشری را هم از آثار صنع‌الهی بشمرند. (مجلهٔ مهرسال ۸ ش ۱۰ ص ۵۷۹).
دکتر شادمان از بی‌توجهی اولیاء امور نسبت به مدارس قدیم سخت نگران بود در همین نوشته‌اش می‌خوانیم:
«قسم نمی‌خورم چون به یقین نمیدانم، ولیکن معتقدم که از کتب و رسائلی که به پول ملت ایران بوسیلهٔ وزارت فرهنگ و دانشگاه تهران» و سایر وزارت خانه‌ها ودستگاهها منتشر شده است تا امروز یك نسخه هم به کتابخانهٔ مدرسهٔ خان مروی یا مدرسهٔ سپهسالار قدیم و مدرسهٔ سپهسالار جدید یا به دانشگاه قم و شیراز و مشهد نفرستاده‌اند. و چرا نپرسیم که چرا

نفرستاده‌اند.
مگر شاگرد و مدرس این مدارس قدیم مالیات‌پرداز و اهل این مملکت و هموطن وزیران و وکیلان واستادان ما نیستند...» (همان مأخذ ص ۵۷۹).

ص ۹۱، س ۲۴ـ حاجی حسین‌خان نظام‌الدوله شاهسون (شهاب‌الملك):
حاجی حسین‌خان بیشتر دوران خود را در خراسان گذرانید. و از طرف ناصرالدین شاه به چند لقب ملقب شد. یوزباشی. نظام‌الدوله. شهاب‌الملك. امیر تومان، «مدتی نایب‌الحکومه و حاکم کرمان شد. پس از عزل حسام‌السلطنه در سال ۱۲۸۹ به حکومت خراسان رسید در سال ۱۲۹۱ لقب نظام‌الدوله یافت» و تا هنگام مرگ در ۲۳ محرم سال ۱۲۹۲ هـ.ق حاکم خراسان بود. و بنابه نوشته حسین سعادت نوری نخست بدستور او دست به تعمیر و بازسازی مسجد گوهرشاد زدند. (سعادت نوری رجال دورهٔ قاجار ص ۳۳)

ص ۹۱، س ۲۶ـ کامران میرزا نایب‌السلطنه:
کامران میرزا نایب‌السلطنه پسر سوم ناصرالدین‌شاه ملقب به نایب‌السلطنه و امیرکبیر... وزیر جنگ دورهٔ ناصری وحاکم تهران بود شرح زندگانی و فجایع او خود کتابی چند خواهد شد. کامران میرزا در ۱۱ سالگی به نیابت سلطنت ناصرالدین‌شاه برگزیده شد او در سال ۱۲۷۲ هـ.ق متولد شد و در سال ۱۳۰۷ خورشیدی درگذشت.

ص ۹۱، س ۲۷ـ امین‌السلطان آقا ابراهیم پدر میرزا علی‌اصغر خان اتابك:
امین‌السلطان آقا ابراهیم و پسرش میرزاعلی اصغرخان اتابك هردو از رجال زیرك و وقت‌شناس و مال‌اندوز دورهٔ ناصری بوده‌اند هردو سالها از ارکان دولت و دربار ناصرالدین‌شاه بودند چون شرح احوال ایشان در بیشتر کتب تاریخی دوره ناصری آمده از شرح و توضیح بیشتر در می‌گذریم.

ص ۹۳، س ۷ـ فخاری فروشی:
فروشگاه ظروف سفالین ـ **فخار** یعنی سازنده یا درست کنندهٔ ظروف سفالین و به اصطلاح مردم منطقهٔ نائین و اردستان **کوزه‌گر**. خیام: «کو کوزه‌گر و کوزه خر و کوزه فروش؟».

ص ۹۳، س ۱۷ـ اعتضادالدوله حاکم قم:
عباس میرزا اعتضادالدوله پسر فخرالملوك دختر بزرگ ناصرالدین‌شاه قاجار و میرزا مهدی‌خان اعتضادالدوله. بنابه تصریح حسین سعادت نوری در «رجال دورهٔ قاجار» و

اعتمادالسلطنه در خاطرات خود. در ماه شوال ۱۳۰۹ هـ.ق نوشته است «در قم حمام تمیز پیدا نمی‌شود. خانهٔ سیّدتقی، چراغچی حضرت حمام داشت که قدری تمیز بود آنجا حمام رفتم. بعد به حرم رفتم شاه تشریف آوردند در رکاب خانهٔ ملکی امین السلطان رفتم. بیرونی او تمام شده بود. اندرونی می‌سازند خیلی بنای عالی است.
از آنجا که خانهٔ حاکم که عباس میرزا پسر اعتضادالدوله از فخرالملوك دختر بزرگ شاه است رفتیم. شاه امروز آنجا مهمان هستند. لقب پدرش را که اعتضادالدوله باشد به او مرحمت شد. اعتمادالسلطنه خاطرات ص ۹۳۰» و نویسندهٔ اخیر جای دیگر در خاطرات سال ۱۳۱۱ هـ.ق خود دارد «که در دوشان‌تپه حضور مبارك بودم می فرمودند فخرالملوك را پسرش سمّ داده است...
من عرض کردم اگر این فقره بر شما ثابت بشود اعتضادالدوله پسر فخرالملوك را که نوه تان است بخواهید و سرش را ببرید... بعد معلوم شد که فخرالملوك از افراط واپور و عرق فجاة کرده و مرده است» (همان کتاب ص ۱۰۸۵)

ص ۳۴، س ۱۰ـ آزوقه:
دکتر معین آزوقه را به معنی غذای سفره ـ نان ـ حبوبات وغیره می‌داند نگاه کنید به فرهنگ معین.

ص ۹۶، س ۱۲ـ حضرت عبدالعظیم:
برای شرح احوال او نگاه کنید به آثار تاریخی طهران تألیف مصطفوی به اهتمام میرهاشم محدث و آثار دکتر حسین کریمان.

ص ۹۶، س ۲۲ـ رخام:
«گونه‌ای سنگ آهکی است که تاحدی شفاف است وقابلیت صیقل شدن را دارد و چون به آسانی بصورت لوح در می‌آید در کتیبهٔ روی آرامگاهها، سنگ قبر. مجسمهٔ، پایه چراغ و ظروف تجملی به کار می‌رود.» فرهنگ معین.

فهرست راهنمای پیشگفتار

فهرست نام کسان

نام جایها

فهرست کتب، و نشریّات

فهرست کتابخانه‌ها

فهرست اسامی متفرّقه

فهرست نام کسان

فهرست اماکن

فهرست
بناها، قلعه‌ها، مسجدها، مدفنها، امام‌زاده‌ها، مدرسه‌ها، رباطها، کاروانسرایها، دروازه‌ها، چاپارخانه‌ها

کوهها ـ محله‌ها ـ جلگه‌ها ـ رودها ـ رودخانه‌ها ـ چشمه‌ها ـ جنگلها.

طایفه‌ها لقب‌ها، ملیت‌ها، اعیاد

حیوانات، جانوران، حشرات

مشاغل

درختها، میوه‌ها، خوراکیها، گلها

کتب و نشریات و خطوط و زبان

وسایل سفر واصطلاحات سفر

کانیها

فهرست برخی ابیات و امثال

فهــرست لغــات، تــرکیبــات، واصطلاحات مدنی

فهرست اسامی و مسافت منازلی که نویسنده در آنها توقف کرده است

شماره منازل.	اسامی منازل.	طول مسافت منازل.	مناطق.	صفحات
منزل ۱ـ	مشهد تا رباط تلمبه	۵ فرسنگ	مشهد	ص ۲۸
منزل ۲ـ	رباط تلمبه تا رباط کافر قلعه	۴ فرسنگ	مشهد	ص ۲۸
منزل ۳ـ	رباط کافر قلعه تا (حصار شور) یا شورحصار	۷ فرسنگ	مشهد	ص ۲۹
منزل ۴ـ	رباط شور حصار تا تربت‌حیدریه	۶ فرسنگ	تربت‌حیدریه	ص ۲۹
منزل ۵ـ	تربت‌حیدریه تا ظهیرآباد	نامعلوم	تربت‌حیدریه	ص ۳۳
منزل ۶ـ	ظهیرآباد تا فیض آباد	۵ فرسنگ	تربت‌حیدریه	ص ۳۳
منزل ۷ـ	فیض آباد تا میانده	۴ فرسنگ	تربت‌حیدریه	ص ۳۴
منزل ۸ـ	میانده تا مارندیز (مارن‌دز)	نامعلوم	طبس	ص ۳۴
منزل ۹ـ	مارندیز تا فخرآباد بجستان	نامعلوم	طبس	ص ۳۶
منزل ۱۰ـ	فخرآباد تا سرحوض	۵ فرسنگ	طبس	ص ۳۶
منزل ۱۱ـ	سرحوض تا حوض حاجی میرك	۵ فرسنگ	طبس	ص ۳۸
منزل ۱۲ـ	حوض حاجی میرك تا حوض سرطریق	نامعلوم	طبس	ص ۳۸
منزل ۱۳ـ	حوض سرطریق تا ده اصفاك	۷ فرسنگ	طبس	ص ۳۸
منزل ۱۴ـ	ده اصفاك تاده محمد	نامعلوم	طبس	ص ۳۹
منزل ۱۵ـ	ده محمد تا رباط دره بید	نامعلوم	طبس	ص ۳۹
منزل ۱۶ـ	رباط دره بید تا طبس	۵ فرسنگ	طبس	ص ۴۰
منزل ۱۷ـ	طبس تا چهار ده طبس	۴ فرسنگ	طبس	ص ۴۲
منزل ۱۸ـ	چهارده تا رباط شورآب	۶ فرسنگ	طبس	ص ۴۲

منزل ۱۹ـ	رباط شورآب تا رباط گل مرد (گلعنایت)	۸ فرسنگ	طبس	ص ۴۳
منزل ۲۰ـ	رباط گل مرد تا رباط خان	نامعلوم	طبس	ص ۴۳
منزل ۲۱ـ	رباط خان تا چشمهٔ شتران	۳ فرسنگ	طبس	ص ۴۴
منزل ۲۲ـ	چشمهٔ شتران تا شورآب اول خاك یزد			
	منزل رباط پشت بادام (خلف بادام)	نامعلوم	یزد	ص ۴۵
منزل ۲۳ـ	رباط پشت بادام (حلف) تا رباط اله‌آباد	۱۰ فرسنگ	یزد	ص ۴۵
منزل ۲۴ـ	رباط پشت بادام تا رباط ساغند	۶ فرسنگ	یزد	ص ۴۶
منزل ۲۵ـ	رباط ساغند تا زیرآب	۴ فرسنگ	یزد	ص ۴۷
منزل ۲۶ـ	رباط زیرآب تا خورانق (خورانق)	نامعلوم	یزد	ص ۴۸
منزل ۲۷ـ	خورانق تا انجیرك	۶ فرسنگ	یزد	ص ۴۸
منزل ۲۸ـ	انجیرك تا شهر یزد	نامعلوم	یزد	ص ۴۸
منزل ۲۹ـ	یزد تا حجت‌آباد	۴ فرسنگ	یزد	ص ۶۳
منزل ۳۰ـ	حجت‌آباد تا میبد	۶ فرسنگ	یزد	ص ۶۴
منزل ۳۱ـ	میبد تا ارجنان	۵ فرسنگ	یزد	ص ۶۴
منزل ۳۲ـ	ارجنان تا عقدا	نامعلوم	یزد	ص ۶۴
منزل ۳۳ـ	عقدا تا چاه نو	۴ فرسنگ	یزد	ص ۶۵
منزل ۳۴ـ	چاه نو تا نوگنبد	نامعلوم	نائین	ص ۶۵
منزل ۳۵ـ	نوگنبد تا نائین	۶ فرسنگ	نائین	ص ۶۵
منزل ۳۶ـ	نائین تانیستانك	۶ فرسنگ	نائین	ص ۷۳
منزل ۳۷ـ	نیستانك تا جوگند (زفرقند)	۷ فرسنگ	اردستان	ص ۷۶
منزل ۳۸ـ	جوگند تا اردستان	[۵] فرسنگ	اردستان	ص ۷۷
منزل ۳۹ـ	اردستان تا مغار (موغار)	۶ فرسنگ	اردستان	ص ۷۹
منزل ۴۰ـ	مغار تا خالدآباد	۵ فرسنگ	نطنز	ص ۸۱
منزل ۴۱ـ	خالدآباد ـ تا ـ ابوزیدآباد (=نورآباد)	۶ فرسنگ	کاشان	ص ۸۳
منزل ۴۲ـ	ابوزیدآباد ـ تا ـ کاشان	نامعلوم	کاشان	ص ۸۴
منزل ۴۳ـ	کاشان ـ تا ـ علی‌آباد	نامعلوم	کاشان	ص ۸۸
منزل ۴۴ـ	علی‌آباد ـ تا ـ شورآب	۷ فرسنگ	کاشان	ص ۸۸
منزل ۴۵ـ	شورآب ـ تا ـ قم	۷ فرسنگ	قم	ص ۸۸
منزل ۴۶ـ	قم ـ تا ـ پل دلاك	نامعلوم	قم	ص ۹۴
منزل ۴۷ـ	پل دلاك تاحوض سلطان	۶ فرسنگ	قم	ص ۹۴
منزل ۴۸ـ	حوض سلطان ـ تا ـ کنارگرد	نامعلوم	تهران	ص ۹۵
منزل ۴۹ـ	کنارگرد تا حضرت عبدالعظیم	نامعلوم	تهران	ص ۹۶
منزل ۵۰ـ	حضرت عبدالعظیم تا دارالخلافه تهران	[۲] فرسنگ	تهران	ص ۹۷

فهرست منابع و مآخذ

آثار باستانی خراسان: تألیف عبدالحمید مولوی، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴ ش، چاپ اول، مشهد.

آتشکدهٔ اردستان: رفیعی مهرآبادی، ۳ جلد، چاپ اول، ج اول، بی تاریخ.

المآثر و الآثار: اعتمادالسلطنه، چاپ اول، تهران، بی تاریخ.

تاریخ بیهقی: به اهتمام دکتر علی اکبر فیاض، دانشگاه مشهد، چاپ مشهد، چاپ دوم ۱۳۵۶.

تاریخ جراید و مجلات ایران: تألیف محمدصدرهاشمی، ۴ جلد، بی ناشر، بی تاریخ، محل نشر: (ظ - اصفهان)، تاریخ مقدمهٔ جلد اول: ندارد، تاریخ مقدمهٔ جلد ۴: تیرماه ۱۳۳۱ شمسی.

تاریخ نائین: (مدینته العرفا) تألیف سیّد عبدالحجة بلاغی، چاپ اول، با مقدمهٔ عباس اقبال آشتیانی، ۱۳۶۹ هـ.ق.

تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان: تألیف سیّدمحمد کاظم امام، تهران ۱۳۴۸، از انتشارات کتابخانهٔ ملی ملك.

جامع جعفری: تألیف محمدجعفر نائینی «طرب»، به کوشش ایرج افشار، چاپ اول تهران ۱۳۵۳ ش، از انتشارات انجمن آثار ملی.

جغرافیای تاریخی، سرزمینهای خلافت شرقی: لسترنج، ترجمهٔ محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، تهران، ۱۳۳۷ ش.

دیوان مشتاقی: میرزا علی خان نائینی صفاءالسلطنه، به اهتمام و خط میرزاعباس خان مشتاقی (صفاءالسلطنهٔ ثانی)، چاپ تهران ۱۳۲۲ هجری قمری.

رجال ایران: مهدی بامداد، ۶ جلد، انتشارات زوار، تهران ۱۳۴۷ ش.

روزنامهٔ ایران: وزارت انطباعات، مدیر محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، سال ۱۳۰۵ هـ.ق.

روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه: به اهتمام ایرج افشار، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۴۵ ش.
روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران، = *روزنامهٔ ملتی:* چاپ تهران، وزارت انطباعات، ۱۲۸۳ هجری قمری.
سفرنامهٔ حکیم ناصرخسرو قبادیانی مروزی: به کوشش دکتر سیّدمحمد دبیر سیاقی، انجمن آثار ملی، چاپ اول ۱۳۵۴ شمسی.
سفرنامهٔ خراسان و کرمان: افضل‌الملک کرمانی، به اهتمام قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، سال (؟)، ناشر (؟)، تهران.
سه سفرنامه: (هرات ـ مرو ـ مشهد): به اهتمام قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۲۰۰ــ۲۴۰، تهران ۱۳۴۷ ش.
سفرنامهٔ مکه: نوشتهٔ سیف‌الدوله سلطان محمد، به تصحیح و تحشیهٔ علی‌اکبر خداپرست، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۶۴ ش.
سفرنامهٔ سایکس، یا دو هزار میل در ایران: ترجمهٔ حسین سعادت نوری، ابن سینا چاپ ۲، تهران، ۱۳۳۶ ش.
کتاب انساب خاندانهای مردم نائین: چاپ شعبان ۱۳۶۹ هـ.ق. ناشر ؟، محل نشر ؟، (ضمیمهٔ تاریخ نائین).
کنزالمعجزات ناصری: میرزا علی‌خان نائینی (صفاء‌السلطنه)، ۲ ج، جلد اول چاپی، جلد دوم خطی.
فرهنگ ایران زمین (مجله)، مدیر: ایرج افشار، سال ۱۶ـ۱۷ (۴۹ـ۱۳۴۸ش).
فرهنگ جغرافیای ایران: از انتشارات دایرهٔ جغرافیای ستاد ارتش، ۱۰ جلد، جلدهای مختلف سال (۳۲ـ۱۳۲۷) شمسی.
فرهنگ معین: تألیف محمّد معین، ۶ جلد انتشارات امیرکبیر، تهران.
فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی شهید مطهری (سپهسالار سابق): ضیاء‌الدین حدائق، ۲ جلد، چاپ اول: تهران ۱۳۱۳ـ۱۳۱۸ ش.
مجموعهٔ معاهدات دولت علیهٔ ایران با دول خارجه: به اهتمام مؤتمن‌الملك پیرنیا، ج اول، بی‌تاریخ، بی‌ناشر.
مجموعهٔ مقالات میرزا فتحعلی آخوندزاده: گردآوری باقر مؤمنی، انتشارات آوا، ۱۳۵۱ تهران.
مجلهٔ یغما: مدیر حبیب یغمائی، ۳۱ سال، سال اول: ۱۳۲۷ ش.

تصدق شوم جلد [illegible] تاریخ قاجاریه روضة الصفای ناصری را امروز چاپ [illegible] در [illegible]

روانه کرده نسخه به حضور [illegible] حسب الاجازه العلیه برای [illegible] حضرت اشرف [illegible]

[illegible] پیش از [illegible] اگر با وضع [illegible] طبع [illegible]

مناسب دانستند اجازه طبع آن هم بفرمایند

در باب عریضه راجع به حضرت [illegible] آقای [illegible] الملک دام [illegible] جلد [illegible] اگر [illegible]

آن مطلب از خاطر [illegible] محو شده [illegible] کار را استدعا [illegible] مذاکره [illegible] کردن [illegible]

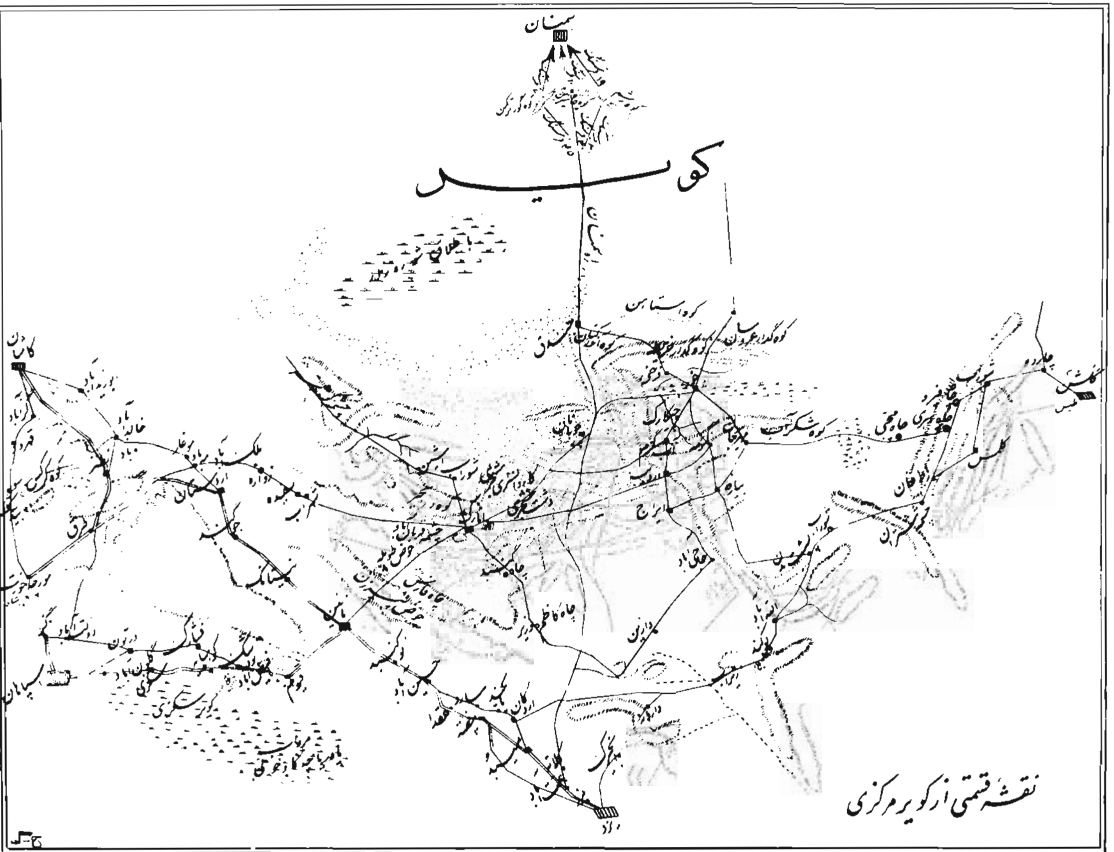
فدوی [illegible] از ایشان دارد

[illegible] امروز [illegible] شرفیاب [illegible] حضور [illegible]

شرفیاب شده بعد [illegible] نتیجه را [illegible] موقوف بفرمایش حضرت

اشرف [illegible] الامر الاشرف العالی مطاع

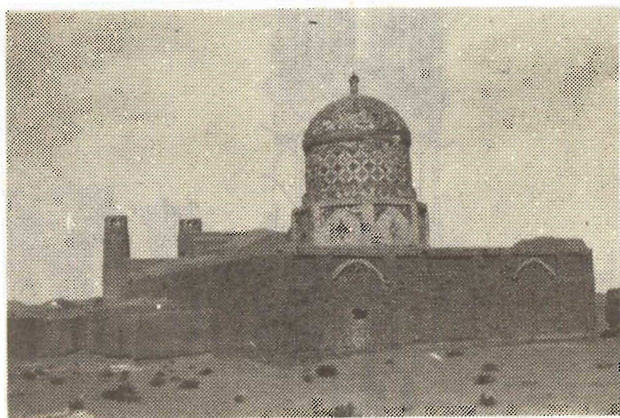
نامهٔ صفاءالسلطنه به میرزا حسن خان مشیرالدوله نائینی نمونه خط نویسنده



نقشهٔ قسمتی از مسیر مؤلف



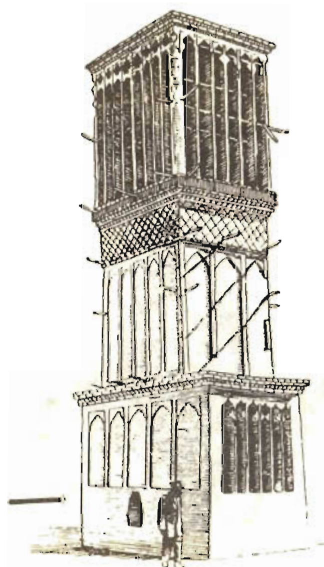
مدرسهٔ دومنار طبس



امام‌زاده سیّد کمال‌الدین حسین (شهراب اردستان)



بادگیری از طبس



Bad-gir
(wind tower)

بامها و بادگیرهای یزد

بامها و بادگیرهای یزد

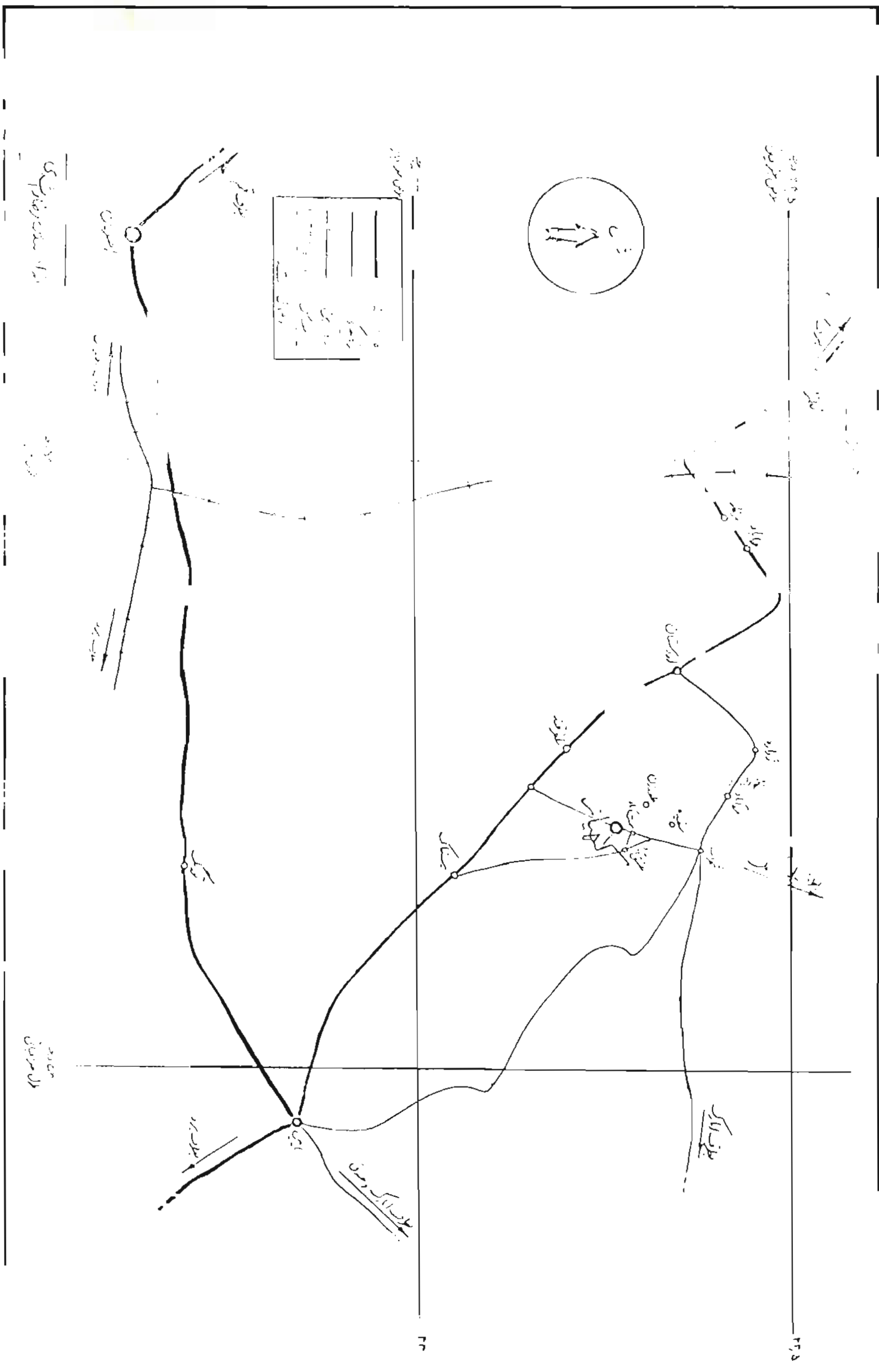


کاروانی در کویر

نقشهٔ مسیر ناصرخسرو و صفاءالسلطنه

دهنهٔ کهنه (اردستان)







میرزا علی نقی مشیرلشکر



امامزاده سلطانعلی نائین



زن ایرانی در دورهٔ قاجاریه



مظفرالدین شاه قاجار



اثری از میرزا ابوالحسن خان عفاری صنیع الملک



مخبرالسلطنهٔ هدایت، مهدیقلی



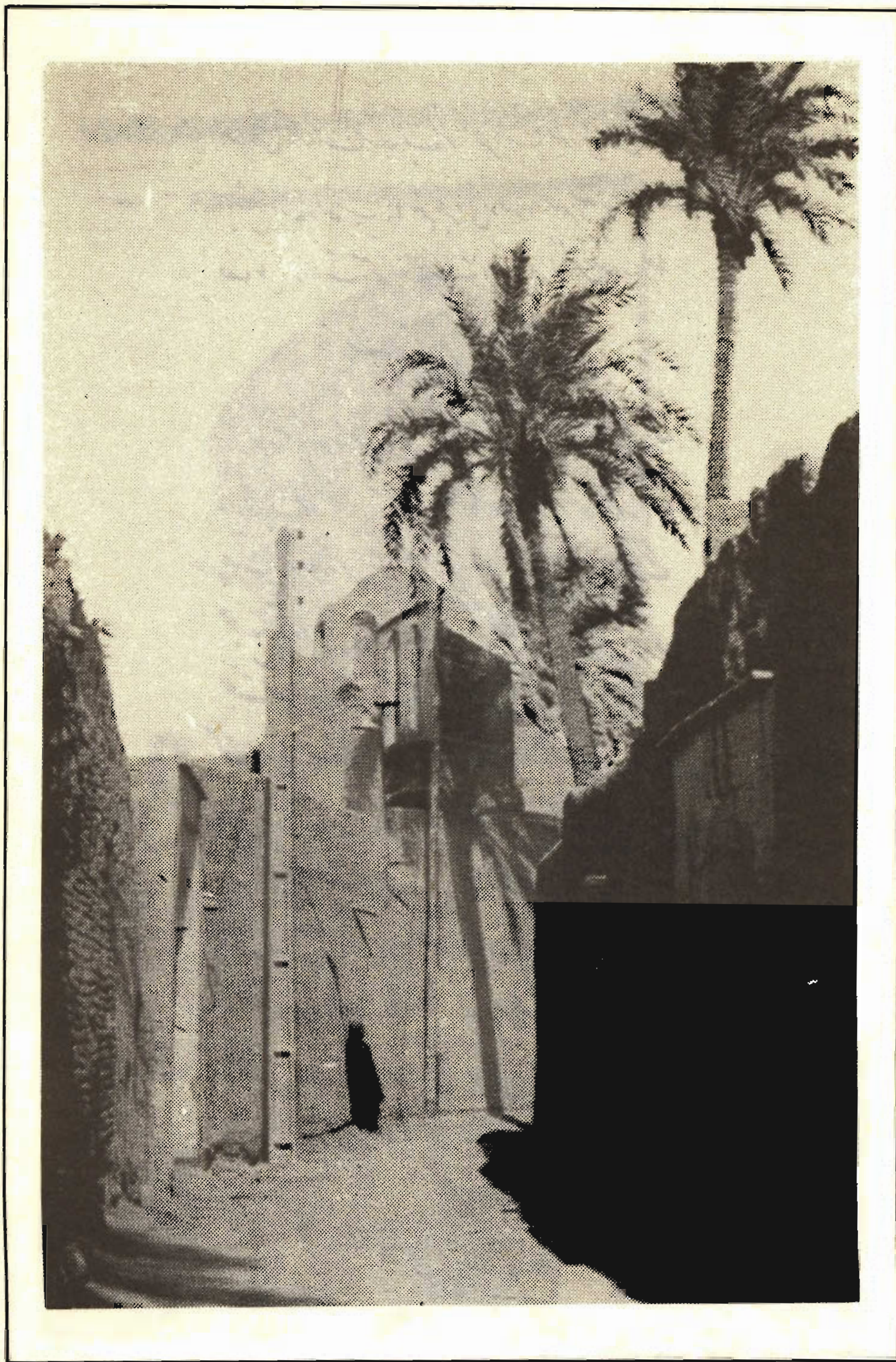
مستوفی الممالك میرزایوسف



صفاء السلطنهٔ و فرزندانش



محمدشاه قاجار



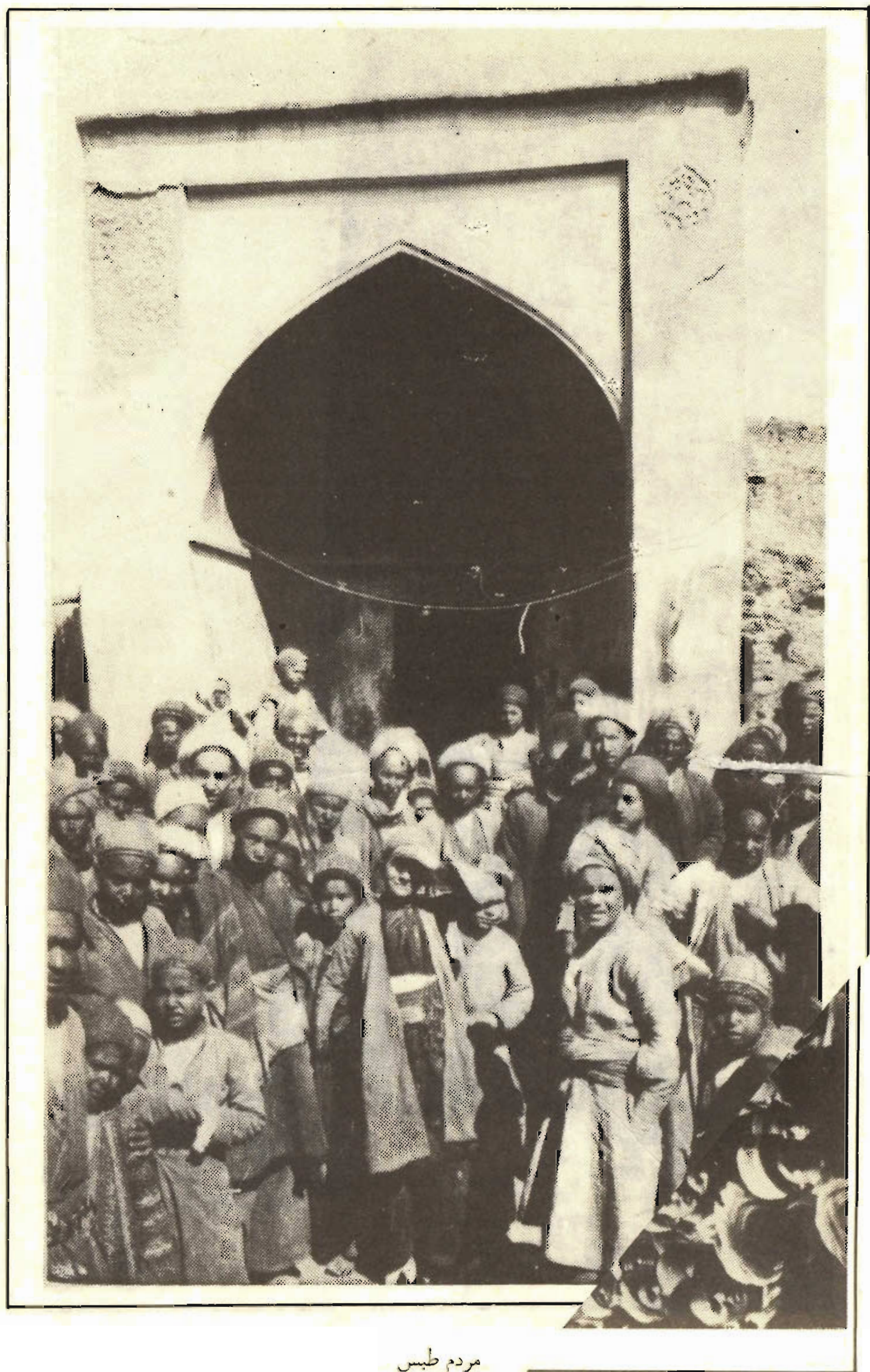
کوچه‌ای در طبس

جلد اول از کتاب مستطاب کنز المعجزات ... منقول است ...
بیش ... و آن قسمت ... اشعار بحر ان ... غیره از جمله آنها ...
فضایل و کرامات معجزات حضرت وصی امیر المؤمنین صلوات الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

از تو میخواهیم توفیق ای رفیق — تا نتابد مان ز ره غول طریق
نام تو بر دل نشانیم از زبان — تا ز بدنامان نباشد مان زیان
چیست بدنامی ز حق بیگانگی — در لباس عاشقی دیوانگی
حجت آوردن برای برتری — وانکه آن حجت دلیل ابتری
حجت آورد آن عزازیل بود دلیل — وان دلیلش کرد ملعون و ذلیل
گفت من از آتشم آدم ز خاک — خاک پس تیره است و آتش تابناک
طوق لعنت کرد اندر گردنش — تا ز بدشومی دلیل آوردنش
آدم خاکی ظلمنا گفت و رست — بر اریکه عزت از خواری نشست
گفت جبرئیل کز این پور چند — چاره خود جو پس کز نسل تو اند
کبر را یکسو نهاد و گفت زود — جرم ایشان بخش بدیشان ای ودود
اذ ... اینها اگر فرع منند — بهر من چون از شفاعت مرتبند
مر ... از چه ... بخویش — باز جویم روز کار وصل خویش

خویش



مردم طبس



منار قدیمی طبس (خط مؤلف)



روضه‌خوانی در طبس



شتران در اتراق



زنان ایرانی عصر قاجار



چهار ده طبس



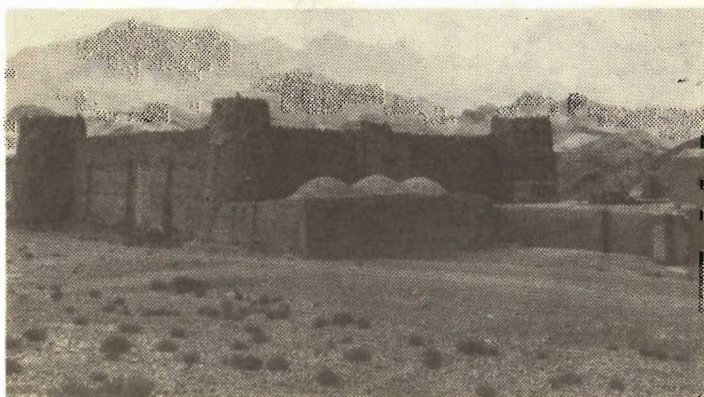
میرزانصراله خان مشیرالدولهٔ نائینی



شمس العمارهٔ تهران

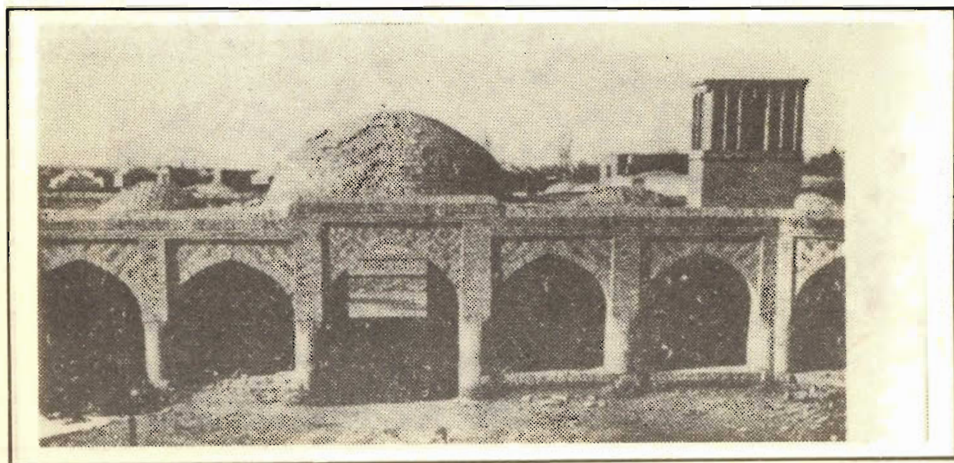


سیاحی در کویر



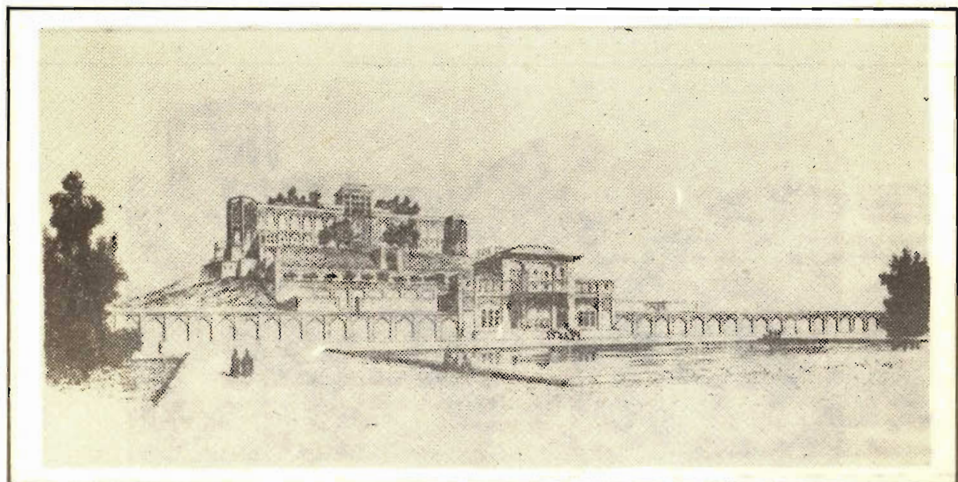
قلعهٔ همت آباد (اردستان)

بُرج و باروی یزد



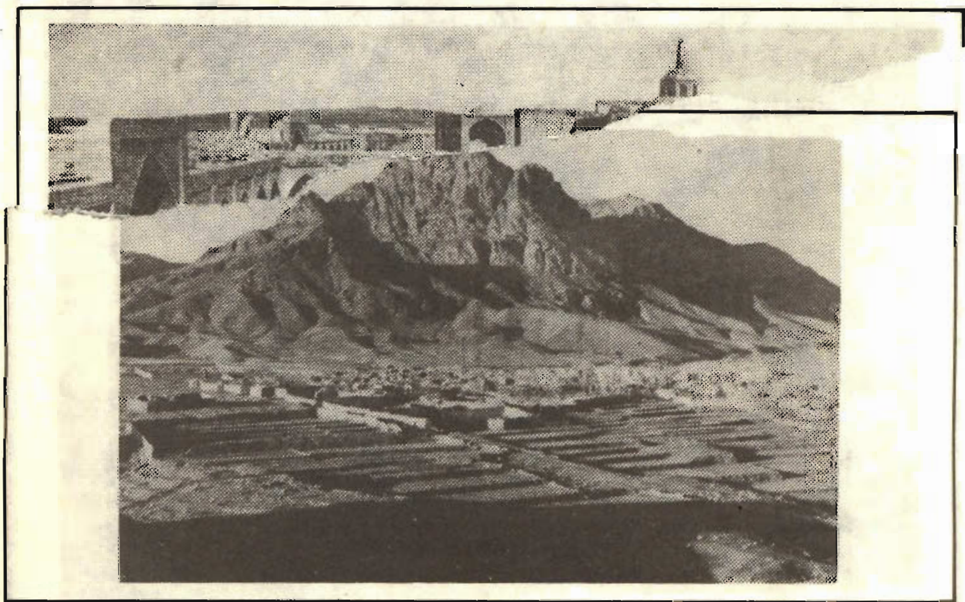
رباط نیستانک

مسجد جامع نائین

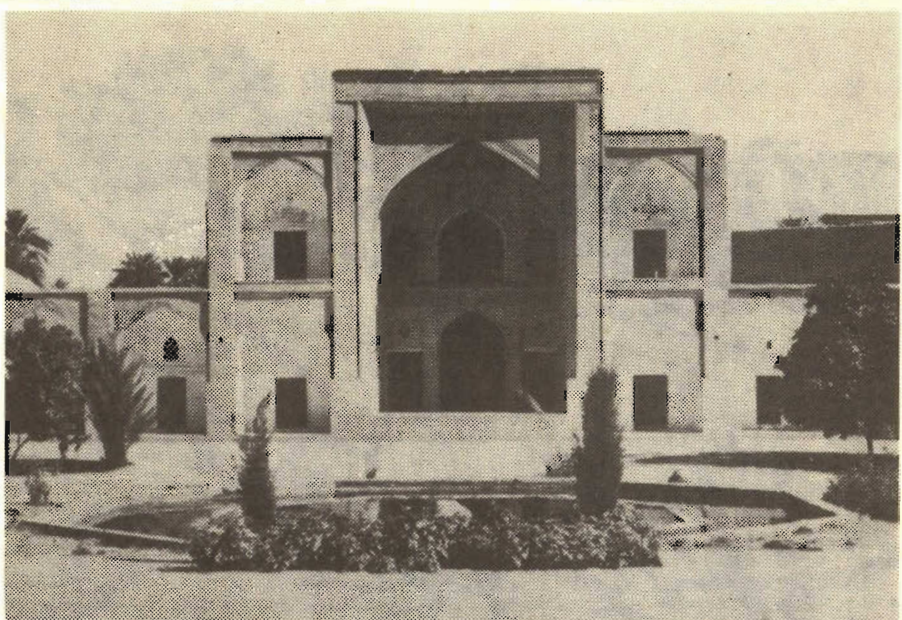


قصر قاجار

مصلی نائین

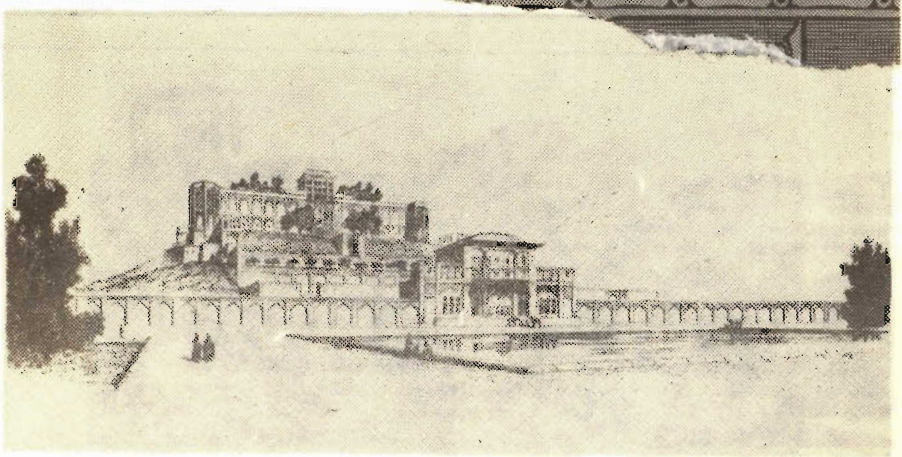


نمائی از کُهیاز (اردستان)



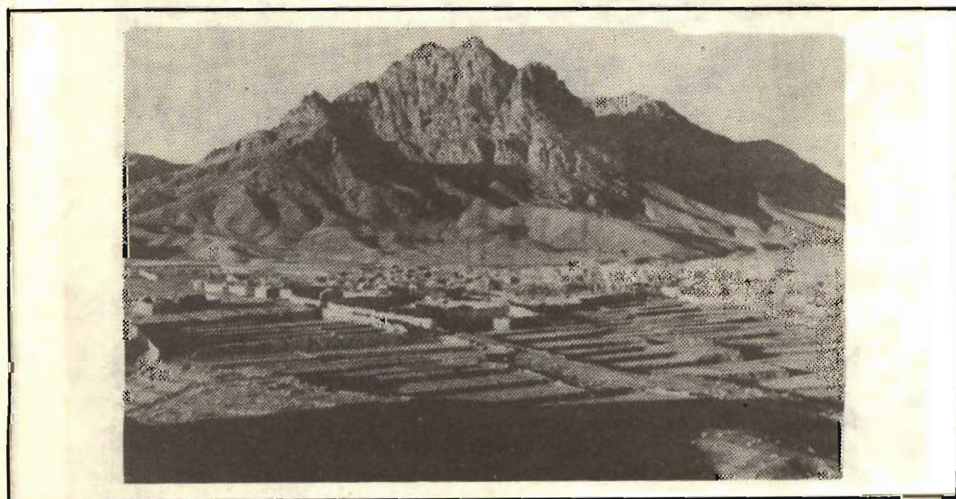
حسینیهٔ طبس





قصر قاجار

امام‌زاده جعفر کاشان



نمائی از کُهیاز (اردستان)



دوجوان از فرخی بیابانک



کاروانسرای چهار ده طبس



میرزاعلی اصغرخان اتابک (امین‌السلطان) و عباس آقا قاتل او



حسام‌السلطنه



عنقای قزوینی، میرزا ابوالفضل

نمره ۴۵۵ — نمرهٔ چهارصد و پنجاه و پنجم — صفحهٔ اول

چهارشنبه نهم ماه جمادی الآخره سنه ۱۳۱۶ (هجری)
بصاحبان روزنامهٔ ایران مجاناً داده میشود
قیمت اعلانات سطری یکهزار دینار است

بیست و ششم اکتبر ماه فرانسه سنه ۱۸۹۸ (مسیحی)
غیر از صاحبان روزنامهٔ ایران هر کس این روزنامه را ابونه شود در دارالخلافه طهران قیمت سالیانه دو تومان و شش هزار دینار در سایر ولایات داخله و خارجه بانضمام کرایهٔ پست سه تومان

اطلاع

این روزنامه بکلی از قید خارج هر گونه سیاست است ارسال مطالب مفیده بحال وطن و اطلاعات عامه و منافع فیض با مملکت و دولت نباشد اداره اطلاع بقدر امکان در روزنامه نوشته میشود

فهرست اخبار مندرجه در این روزنامه

ترجمهٔ تلگرافهای خارجه

(ششم جمادی الآخره) هر چند خیالات جنگجویانه دولت فرانسه انکار میشود ولی بعضی از روزنامجات فرانسه اظهار میدارند که در بندر تولن با کمال تعجیل مشغول تدارکات حربیه هستند و سرباز بحری ذخیره و مهمات جنگ بکشتیهای جنگی فرانسه فرستاده شده و کشتیهای تجارتی زیاد مشغول حمل تختخواب برای سربازان هستند

دوک (دوان شایر) در گلاسکو نطق کرده گفته است گمان نمیبرد مسئله فاشودا بدرجه مباحثه و مشاجره با دولت فرانسه برسد اما وقتیکه مشوقانه اظهار میدارند که حقوق معتبره انگلیس در این مذاکرات با ملل و با اهمال نخواهد شد

میکرد سپیچ در مجلسی چنین نطق کرده است که دولت انگلیس همواره کمال صفا و موافقت دوستانه با ملت نجیبه فرانسه داشته است و امیدوارم و اطمینان دارم که مسئله فاشودا هم دوستانه اصلاح شود ولی دولت انگلیس پای خود را محکم گذارده و نهایت بدبختی است که بعد از هشتاد سال صلح میان این دو دولت بهم خورده بنای جنگ بزرگی گذاشته شود اما در صورتیکه تمام اهالی انگلیس با دولت همراه و متفق اند خود را عقب نخواهد کشید

کنت موراویف در مراجعت از پاریس بروسیه در وینه توقف نموده با کنت گولوچوسکی وزیر امور خارجه اطریش ملاقات کرده و بعد بحضور اعلیحضرت امپراطور اطریش نایل شده صحبت طولانی داشته اند

روزنامه طیمس تفصیل ذیل را در باب معبر خیبر نوشته است

حکومت هندوستان معبر مزبور را در تحت اختیار خود نگاه خواهد داشت اما معلوم نیست که لرد (کورزن) حکم خواهد نمود که مباشرت دولتی خیبر از طرف پنجاب بحکومت هندوستان واگذار شود یا نه یک فوج جدید از جماعت آفریدی بجای قشون طوایف متفرقه برقرار خواهد شد (لوندی کوتال) محل است مناسب برای اسلحه که در آنجا استحکامات و مهمات عسکریه تهیه خواهد شد

از قرار خبر لندن یکنفر معاون طبیب از مرض طاعون در وینه مرده است و طبیب پرستار او هم بطور خطرناک ناخوش هستند

در اوایل سپتامبر دراویش دو هزار و هشت نفر سرباز مصری و انگلیس حمله داشته گرفتار نموده اند جماعت قبایل هواخواهان دولت انگلیس پانصد نفر از دراویش را دستگیر کرده و همه را بخرطوم آورده اند

اعلیحضرت امپراطور آلمان از اسلامبول عزیمت بیت المقدس نموده اند

(ششم جمادی الآخره) طبیبی که در وینه مبتلا بمرض طاعون شده بود وفات نمود و یکنفر پرستار دیگر دوچار این مرض گردیده است

چهار بتالیان قشون پیاده و هزار و پانصد نفر ملاح پیاده و ششصد نفر توپچی بندر تولن واقعه در جنوب فرانسه مأمور شده اند این شهر محل عمده برای تجهیز لشکر و حرکت دادن قشون از طرف دولت فرانسه میباشد

(هفتم ایضاً) بارون کورسل الجزایر مراجعت نموده و چنین تصور شده است که او حامل پیغام و اظهارات دولت فرانسه در مسئله سودان میباشد

(هشتم ایضاً) روزنامه دیلی تلگراف مینویسد که تمام مراکز عسکریه بحریه دولت انگلیس حکم فرستاده شده است که در تهیه حرکت قشون باشند

(نهم ایضاً) مجلس وکلای ملت فرانسه با جمعی نواب بتعویق افتاده است رئیس جمهوری دولت فرانسه استعفای (بریسن) را از مأموریت تشکیل وزرای جدید قبول نموده است

دیروز در پاریس برضد هواخواهان شورشی برپا شده است قشون دولت با شورشیان تلاقی کرده و در رساندن دفع آنها بر امدادات از طرف مجلس وکلای ملت فرانسه با از طرف ازدحام کنندگان در باب فاشودا هیچ مطلبی اظهار نشد

(دهم جمادی الآخره) بروز مرض طاعون در سمرقند اسباب تشویش و بطور نوعی گردیده است

انگلیسها اظهار اشتباه و تعجب نموده اند که در این چنین سربازان اگر چه همان نفر از اهل انگلیس حمله برده اند شکایت نمایند ملکه امپراطریس چین جنرال را برای سیاست و تنبیه سربازان مأمور نموده است

هارکورد در مجلس وکلای انگلیس نطقی کرده گفت نباید اقدام بامری شود که عاقبت سبب تحیر و سرگردانی دولت گردد و حال آنکه دولت انگلیس صرفه ملت را مرعی میدارد متفقاً اظهار امیدواری نموده که در مسئله فاشودا ترتیبی داده شود که مایهٔ امنیت و باعث ناموس انگلیس

روزنامهٔ ملتی

نمرهٔ ۸

بتاریخ یوم جمعه بیست و پنجم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و هشتاد و دو هجریه

مطبعه دار الخلافه الباهره
طهران در کارخانه

از هشتم تیر روزنامه پانزده شاهی
با انضمام روزنامه دولتی و علمی
تومان و شش هزار

کیفیت احوال منوچهری شاعر

افصح المتقدمین حکیم ابو النجم احمد المعروف بشصت کله المتخلص بمنوچهری اصلش از خطه بلخ و متوطن غزنین و از شاگردان ابو الفرج سجزی است
معاصر عنصری و مداح سلطان محمود و مسعود غزنوی بوده نسبت به سجزی است که بعضی مشتبه شده سنجری خوانده‌اند و در وجه
تسمیه شصت کله که لقب اوست اختلاف کرده‌اند بعضی شصت گله خوانده‌اند که گله رمه باشد و برخی شصت کله خوانده‌اند که کلاه را
بمعنی ناقص کرده‌اند و شصت را شست دانسته‌اند

نوروز درآمد ای منوچهری / با لالهٔ لعل و با گل حمری / مرغان زبان گرفته را یکسر / بگشاد زبان و دی جیری
بلبل به نوا و پارسی گوید / یک مرغ سپید و مادری الکن / در زیر درخت چون حصار نیل / در زیر درخت چون بهار دری
مانند درشان بمقری کردنی / مانند شاه که مقری بصری / مه داس که همچو کبک شبگیران / در رقص بهم برقص با کبری
بر پرانی کشیده شد انست / خمیده کشیده الف یا نه / بر پر بکشید همچو الف زبی حبری / از بی قلمی و یا ز بی حبری
طوطی به حریر و قصب اندیشه / با مردم روستائی و شهری / پرانگی برید و سبلی دری / در سیم و سبز و گل حریری
پر هیکلی بی آستین ملکی / شد وار چو آستین بو عمری / چو گیرکیت ماشینه / با زلف و مانده دیده جیری

روزنامه وقایع اتفاقیه بتاریخ روز پنجشنبه بیست و هشتم شهر شعبان المعظم مطابق سال پیچی ئیل

نمره هشتاد و دویم

هر کس در طهران طالب نسخه ازین روزنامه‌ها باشد در بازار جدید در دکان سید علی نقی بلورفروش فروخته میشود

قیمت روزنامه
یک نسخه ده شاهی سالیانه دو تومان و چهار هزار

قیمت اعلانات
یک سطر تا چهار سطر یک هزار دینار
بیشتر باشد هر سطری پنج شاهی



اخبار داخله ممالک محروسه پادشاهی

دارالخلافه طهران

چون درین اوقات اوایل تابستان و موسم خوبی هوای شمیرانات است و ازینکه هوای دارالخلافه طهران درین اوقات نسبت بهوای شمیرانات اندکی گرم میشود و اغلب سالها که موکب فیروزی کوکب بسفر تشریف نبرده باشند درین فصل بشمیرانات تشریف فرما میشوند لهذا در روز یکشنبه بیست و چهارم این ماه موکب همایون اعلیحضرت پادشاهی با آراستگی نظام پیاده و سواره و توپچی و زنبورکچی و سایر خدم و حشم و امنای دولت علیه و چاکران دربار سلطنت بقانون اوضاع و شکوهی که معمول این دولت قوی شوکت است بعمارت مبارکه نیاوران که حسب الاشارة العلیه بطرح تازه و خوب ساخته شده و بجهت آب و هوا و صفا و اشجار و انهار از سایر دهات شمیران امتیاز کلی دارد تشریف فرما شدند و مقرر فرمودند که عموم نوکر بغیر از کسانیکه بسبب ماموریت و انجام خدمت در دارالخلافه طهران توقف دارند سایرین میباید همگی در رکاب نصرت انتساب حاضر باشند و چون ایام ماه مبارک رمضان در پیش است بجهت رفاه و آسودگی چاکران دربار همایون که فراغت عبادت داشته باشند مقرر فرمودند که روزها وقت عصر بسلام بنشینند و چاکران دربار همایون شرفیاب حضور مهر ظهور خسروانی گردند قصبه نیاوران بجهت مکان و بسبب عمارات که بطرح تازه بجهة اعلیحضرت پادشاهی در آنجا ساخته شده است نهایت نمایش و خرمی و صفا را دارد و میتوان گفت که عمارت و قصری ملوکانه و قابل نشیمن اعلیحضرت پادشاهی است اگرچه هنوز قدری ناتمامی در بعضی کارهای بنائی و غیره دارد و امنای دولت علیه در اتمام آن اهتمام نموده اند که حسب المقرر بانجام برسد لکن تا همین قدر که ساخته شده است بسیار بهتر از سابق است و وقتی که سایر ناتمامیهای آنجارا اتمام نمایند قصبه نیاوران بهتر و معمورتر از کل دهات شمیران خواهد گردید

خانه‌ای در کاشان



رباط اصفاک

آسیابهای بادی در کویر



رباط حوض سلطان